

کلیات اشعار

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
جلد اول



صبا زمن برسان مرز و بوم زیبارا
همان وطن که زدل دوست دارم آنجارا

با هتمام شاعر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اهداء به شهداء مظلوم افغانستان عزيز

والدين مرحوم

کلیات اشعار

جلد اول

مشتمل از: مناجاتیه ها، مراثی و مذهبی، میهنی و سیاسی، اشعار آزاد،
مخمسات و قصاید.



وطن، هستی گلستانی وبه شتم
خدا بنموده با حُبت، سرشتم
اثر: پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

شناستنامهء کتاب

نام کتاب
مؤلف پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
تیراز ۵ نسخه
نوبت چاپ اول
محل چاپ چاپخانهء دنیا، سدنی، آسترالیا
تاریخ چاپ ۲۰۱۹ جنوری
حق چاپ برای ناشر محفوظ است	

فهرست اجمالی

عنوانین، صفحات
پیشگفتار، ۷
شروع تقریظ ها، ۱۰
خلاصهء اتوبیوگرافی شاعر، ۲۳
بخش اول، اشعار مناجاتیه ۳۹
بخش دوم، اشعار مراثی و مذهبی ۶۲
بخش سوم، اشعار میهنی و سیاسی ۸۰
بخش چهارم، اشعار آزاد ۲۰۰
بخش پنجم، مخمسات ۲۲۲
بخش ششم، قصاید، ۲۳۵

بسمه تعالی

فهرست کلیات اشعار

جلد اول

شماره صفحات	عنوان
۷	پیشگفتار
۱۰	تقریظ از شاعر توانا استاد یوسف کهزاد
۱۳	نقدی از زنده یاد مولوی صاحب عبدالحمید حید وردک
۱۷	تقریظ از دانشمند محترم محمد آصف نهان
۲۰	دیدگاهی از محترم الحاج پیکار پامیر
۲۳	خلاصه اوتوبیوگرافی شاعر
۳۹	بخش اول، مناجاتیه ها
۴۱	بزرگوار خدا یا
۴۳	بنده بیچاره
۴۵	بنده حقیر
۴۶	غريق معصيت
۴۸	شکسته پر
۴۹	شفیع آخرت
۵۹	ماه صیام
۵۰	بهترین عالم
۵۱	دور از خانه
۵۲	درد بی درمان
۵۴	مرگ در غربت
۵۵	صوم و سجدہ
۵۶	بنده عاجز

۵۷	درد ورنج های وطن
۵۹	هشتاد سالگی
۶۱	حق روزه داران
۶۲	بخش دوم، اشعار مراثی و مذهبی
۶۴	کربلای حسین
۶۶	زبان حال حضرت لیلا برنش علی اکبر(ع)
۶۸	شیر پروردگار
۷۰	قهرمان کربلا
۷۲	رنج انتظار
۷۴	خوف از عقبی
۷۶	یوسف جمال
۷۷	زبانحال حضرت رباب مادر علی اصغر(ع)
۷۸	گل پرپرم
۷۹	شاهزاده قاسم
۸۰	بخش سوم، اشعار میهنی و سیاسی
۸۲	دردها ورنج های وطن
۹۷	بها ریه
۹۹	دختر افغانی
۱۰۰	کابل ویران
۱۰۲	درد هجران
۱۰۴	اشک یتیم
۱۰۵	مدفن آبائی
۱۰۶	برف وباران وطن
۱۰۷	آهوى رم کرده
۱۰۸	بالا حصار
۱۰۹	دوری میهن

۱۱۰	آرام تن
۱۱۲	سرمه عچشم
۱۱۳	کشور زیبا
۱۱۴	جفای روزگار
۱۱۵	آزادی افغانستان
۱۱۶	شب یلدا
۱۱۸	راه ثواب
۱۱۹	نالهء شبگیر
۱۲۰	ملک شیران
۱۲۱	سرور روان
۱۲۳	مادر زیبای من
۱۲۴	دل پرخون
۱۲۵	دل آسا
۱۲۶	غم جانان
۱۲۷	سوختم سوختم
۱۲۸	ای خاک
۱۲۹	سوز فراق
۱۳۰	عقاب شکسته پر
۱۳۲	آزادی
۱۳۳	ششم جدی
۱۳۴	قتل وقتل
۱۳۶	اوپاع وطن
۱۳۸	با رنج ومحن
۱۳۹	قاضی شریح بلخ
۱۴۲	بوش جانی
۱۴۳	روز شمار

۱۴۴.....	فریاد بلبل
۱۴۵.....	خائن و ظالمان
۱۴۶.....	چپاولگر
۱۴۷.....	خاک وطن
۱۴۸.....	قلب آسیا
۱۴۹.....	خصم وطن
۱۵۱.....	آتش افروخت
۱۵۲.....	میهن زخمی
۱۵۳.....	موش و گربه
۱۵۵.....	شب شوم
۱۵۶.....	تقلب پیشگان
۱۵۸.....	و جدان مرده ها
۱۵۹.....	ریاست از راه تقلب
۱۶۱.....	بدتر از بدتر
۱۶۲.....	مردونا مرد
۱۶۳.....	زوزه های شیطان
۱۶۷.....	خجالت پروفها
۱۶۸.....	موش ترسو
۱۶۹.....	یادش بخیر
۱۷۱.....	حیا بیگانگان
۱۷۲.....	ثبت تاریخ
۱۷۳.....	چاکر خوب
۱۷۴.....	فرخنده شهید
۱۷۵.....	خلق و پرچم
۱۷۶.....	نه کل ماند نه کدو، لعنت بسر هرسه
۱۷۷.....	اعداء وطن

۱۷۹	آه و واویلا
۱۸۰	تا به کی؟
۱۸۱	تا چه وقت؟
۱۸۳	چه استقلال؟
۱۸۵	قاتل اصلی
۱۸۶	فراق دوری میهن
۱۸۷	پشت به کعبه
۱۸۹	قاتل صدها هزار
۱۹۰	قتل وقتل
۱۹۲	حضرتان
۱۹۳	دزدان حرفوی
۱۹۶	نامرد نابکار
۱۹۷	هشتم مارج
۱۹۸	شرم لوگر
۲۰۰	بخش چهارم، اشعار آزاد
۲۰۲	خلاقا!
۲۰۷	آزادی زنان
۲۰۹	کرزی با برادران ناراضی اش
۲۱۳	الا، ای هموطن
۲۱۶	هر روز انتحار، هر روز انفجار
۲۱۹	چرا این جانیان زنده باشند
۲۲۲	بخش پنجم، مخمسات
۲۲۴	یاعباس
۲۲۷	اختر تابان
۲۳۰	یوسف گم گشته
۲۳۳	غزالان رمیده

بخش ششم، قصاید

۲۳۵	خم غدیر
۲۳۷	تاج ولایت
۲۴۰	مادر وطن
۲۴۶	مادر افغان
۲۴۸	پور مصطفی
۲۵۲	جور دوران
۲۵۴	عارف شیراز
۲۵۶	طبیب در دمندان
۲۵۸	چاکر شیطان
۲۶۱	جانیان مسند نشین
۲۶۳	زفاف نور چشمان
۲۶۵	جشن عروسی
۲۶۷	لوگرم ای مادرم
۲۸۱	خصم وطن
۲۸۳	عروس دریا
۲۸۶	ربانحال برهان الدین به سیاف
۲۸۹	جمع یزیدان
۲۹۱	به رسم دین هندو
۲۹۳	ربانحال فرخنده شهید
۲۹۵	اگر زینب نبود
۲۹۷	خلق افغان
۲۹۹	دعاء تحويل سال وختم جلد اول

بسمه تعالی

پیشگفتار

بنام خداوند لوح و قلم حقیقت نگار وجود از عدم

خداوند منان ونهایت مهربان و خالق جهان وجهانیان را سپاس بیحد و شکرانه بی پایان که این بندۀ حقیر و بیچاره خودر انسان و مسلمان و از دوستداران اهلیت پیامبر معظم اسلام حضرت محمد مصطفی(ص) آفرید. احساس آنرا بخشید که در عالم غربت و دوری از میهن زیبا و آبائی خود، همیشه در فکر وطن و هموطنان مظلوم و تحت ستم بیگانگان و غلامان دون صفت و حلقه به گوش و وطنفروش آنها بوده و باشم.

گرچه بندۀ از لحاظ مسلکی با ادبیات و شعرو شاعری فاصله عزیادی داشته و تمام تحصیلاتم پس از صنف نهم لیسه عالی نجات تا گرفتن درجه دکترا، در رشته انجینیری ساختمانی بوده است، ولی از لطف بی پایان الهی بعد از سن شصت و دو سالگی بادرک غربت و دوری از میهن آبائی و دوستداشتی خود، شروع به سرودن اشعاری مشتمل بر مناجاتیه ها مراثی و مذهبی، میهنی، مخمسات، قصاید، غزل، اشعار آزاد، رباعیات و فردیات کردم.

بادانستن این که اشعارم عاری از عیب و نقصان نبوده، مجموعه های اولی خود "برگ سبز و فریاد مهاجر" را غرض نقد و بررسی خدمت دانشمندان عزیزو گرامی هموطن هریک محترم استاد مجید یوسف کهزاد شاعر، نقاش و نویسنده متبخر کشور، زنده یاد مولوی صاحب عبدالحمید

حدید وردک و دانشمند محترم مهدآصف نهان تقدیم نموده بودم. بعد از نشر "فriاد مهاجر" چاپ دوم دیدگاهی از دانشمند فرهیخته، شاعر توانا و مورخ عالیقدر کشور، محترم الحاج پیکارپامیر را که در وبسایت "گفتمان" به نشر رسیده بود، نیز گرفته و نظرات دانشمندان فوق را درباره اشعارم خدمت خوانندگان گرامی تقدیم میدارم.

اشعار مختلف فوق الذکر، در جریان تقریباً بیست سال سروده شده واکثر آ پراگنده در مجموعه های مختلف شعری ام و یا در وبسایتهاي مختلف افغانی ما در اروپا، آسترالیا، امریکا، کانادا و جاهای دیگر، در مجلات، اخبارها، هفته نامه ها و در "گوگل" به نشر رسیده است، بصورت کل از طرف فرهنگیان فرهیخته بادیگاه های نیک استقبال گردیده است. بناءً از تقریظ گرفتن جداگانه برای کلیات اشعارم صرف نظر بعمل آمد.

باید خاطر نشان سازم، که این اشعارم در طول سالهای زیاد و در شرایط وجا های مختلف سروده شده، دارای کاستی های از نگاه تایپ ناهمگون، اشتباهات املائی، انشائی، تایپی، شعری وغیره بوده که امید است بدیده اغماض نگریسته و در اصلاح آن برای چاپ های بعدی بنده را کمک ویاری نموده منون سازند.

یقین دارم که موفق نگردیده ام تا همه اشعارم را که در بیست سال گذشته سروده ام، جمع آوری کرده باشم.

در آنچه جمع آوری شده است بعضاً عنوان یک تعداد دو بیتی ها، همگون ولی محتویات آنها فرق دارد و هم شاید بعضی رباعیات و فردیات تکرار به نشر رسیده باشد.

باید خاطر نشان ساخت که در بعضی جاها برای وضاحت موضوع از توضیحات نثری استفاده شده است.

علاوه میدارم که در این مجموعه دو بیتی ها یا رباعیات را به دو دستهء ذیل تقسیم نموده ام:

- الف - دو بیتی های مسلسل دارای پیام واحد.
- ب - دو بیتی های جداگانه دارای پیام های جداگانه.

برای اینکه بعضی صفحات اشعارم سفید و بی استفاده نماند، به اندازهء گنجایش همان صفحات از بعضی غزل ها، قطعات، رباعیات و فردیات، بدون آنکه در فهرت تذکر داده شود، استفاده گردیده است.

در پایان از خداوند منّان استدعا دارم:

الهی همان کن که پا یان کار
تو خوشنود باشی و ما رستگار

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۸، ۱۲، ۴، سدنی، آسترالیا

تقریظ محترم یوسف کهزاد

بسمه تعالیٰ

شعر، یک جاذبه شفاف زندگیست، از سکوت
بیرون می‌آید و به سکوت پرمیگردد، در حقیقت
شعر درنا گهانی بودن و بیرون از سکوت است.

وقتیکه درجوهر هنر تأمل کنیم، میتوانیم باین
حقیقت برسیم که تمام هنرها، قابلیت آنرا دارند
با هم ادغام شوند و یا وجودی از مشخصه‌های
یکدیگر را وام بگیرند، از همینجاست یک تابلوی
نقاشی را گفته میتوانیم یک پارچه شعر بوسیله‌هء
رنگهاست و یا سعدی نقاشیست بوسیله‌هء کلمات.
هر قدر یک اجتماع تحولات و دگرگونی‌ها یاش
بیشتر باشد، به همان اندازه ادبیات و فرهنگ آن
اجتماع نیز تنوع بیشتر خواهد داشت.

درین او اخیریک نسخه از چکیده‌های ادبه دوست
دا نشمند م دا کترای سدا لله حیدری بنا م «برگ سبز»
از آنطرف او قیانوس‌ها بدست رسید و از من تقاضا
شده بود تا یک مقدمه کوتاه بران بنویسم. باور
کنید از یک هنرمند سالخورده بی مثل من، که
هیچگاه ادعای شاعربودن را نداشته‌ام، چگونه
میتوانم چند سطری بنویسم تا سروده‌های ناب آن
شاعر در در رسیده را صدمه نزنند.

ما امروز با دنیای قرارداد‌های خسته و بی‌رمق
انسانی مواجه هستیم که همه دوستی‌ها و عشق‌ها،
تجلیات معنوی خود را از دست داده و در زیر تازیانه
ما ده گرایی مسخ شده‌اند. انسان‌های امروز از
یکدیگر می‌ترسند و هر لحظه در جدال زندگی کمر

به قتل یکد یگر می بند ند.

«برگ سبز» مجموعه‌یی از اشعار محترم دا کتر حید ریست که لبریزار دردهای بیوطنی و سوزش های غربت نشینی است که سالها در زمین احساسات وطنپرستانه او، علف‌های هرزه آوارگی سر بلند کرده و فضای زندگی را برای گلهای آرامش و کرامت‌های انسانی، تنگ ترسا خته است.

قرا ریکه خودش اعتراف کرده است، از شخصیت و دو سالگی به شعرسرا ای آغا زنموده و در گنجینه سروده‌های خود به دو عشق پناه آورده است، عشق بخدای عالمیان و فرستاده اوسرور کاینات حضرت محمد (ص) واهل بیتش و عشق به وطن از دست رفته اش. ایند و عشق به مرحله‌یی اوج می‌گیرد که سکوت‌ش به فریاد تبدیل می‌شود و در سرایش مذهبی و مناجاتیه که آغا زگرد یوانش است، اندوخته‌های کامل خود را، در پرتو استعداد سرشار خود، بسیار استادانه به تجربه گرفته است. زمانیکه بیاد وطن می‌افتد، آرزو می‌کند صدای خود را در گوش سنگپاره‌های وطن عزیزکه هنوز عشق‌ها با نفرت آمیخته است و هنوز جسارت و شرافت که از آرمانها ای انسانی پاسداری می‌کند و چراغ‌هایشان در معرض باد‌های نامساعد قرارداد، برساند. می‌بینیم که امروز در کشور من و تو، بوی زندگی رفته است، آب‌ها شرم آلود شده و سایه‌ها زیر لگد‌های دشمن خرد شده اند و امید‌ها بخاطر یک فردای روشن بیش از سه دهه با مردم گرسنه خداحافظی می‌کنند و فقره به این فکر استند که با مردن خود چه کنند.

ما هم در هر سرزمین و در هر وطن عاریتی که آواره شده ایم، با پرداختن به درگیری‌های روحی و جسمی، حقیقت زندگی را فراموش کرده ایم. اصولاً

هر جامعه از انسان‌ها شخصیت کاذبی می‌سازند.
ارزشها و قوانین پوچ مادی در جوامع متقدم امروزین
جهان، مانع است برای شناخت عمیق ارزشها
واقعی و درون گرایی درجهت کسب حقیقت ما آواره
ها. دیگر را هی برای انسان امروز باقی نماند
است، جزا ینکه بحرکت بیان ندید، تا اندیشه‌ها
پاک انسانی خود را در پای تند پس‌ها پرزرق و
برق مادیات، قربان نسازند. روی این مفکوره
«برگ سبز» تحفه با ارزشی برای تمام افغان
های عقیده مند و با درد است.

در اخیر من بحیث یک هنرمند دورا فتاده از آغاز
وطن، به شا عرتوا نا دا کتر اسدالله حیدری که با
تراوشا ت اد بی خود مشعل دیگری را در فضا
اد بیا ت برونمرزی ما روشن ساخته است، صمیمانه
تبریکات خود را ابراز می‌کنم و از پروردگار عدالت و
آگاهی و آفریدگار قلم و اندیشه، طول عمر و پیروزی
ها بیشتر شانرا استدعا مینمایم.

«چسوداز اینکه پس از مرگ، مال و زرماند
خوشاسکیکه ازو در جهان اثر ماند»

یو سف کهزاد
یک روزی از روزهای ماه جون ۲۰۰۶
سان فرانسیسکو- امریکا

تقریظ زنده یاد مولوی عبدالحمید حیدوردک

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

این مجموعه شعری را در شبهای یلدای غربت و
جلا وطنی مطالعه کردم که چند شبانگاهی مونس
مهربان و مرهم گذار حاذق آلام و رنجهای من بود.

چه نیکو گفته اند که "زبان آئینه انسا نست" آری!
این مجموعه با آنکه الهام بخش همه مردمان دیندار
و وطندوست، خصوصاً برای جوانان که آینده ساز
کشورشان میباشد است، در جوانان حماسه آفرینی،
خدا پرستی، آزادی خواهی، عدا لتجویی و انصاف
پسندی، استاد مهربان، دوست دلسوز، و رهنمای
ماهریست که با دید و تحلیل بیطرفا نه، منصفانه و
شیوه ریالستیک و حقیقت بینی به علاقه مندان ادب،
سمت وجهت میبخشد.

این مجموعه دارای شعر بی تکلف، روان و غنی از
صنايع بدیع، عروض و بیان بوده و در دل چنگ
میزند، چنانچه گفته اند:

حرفی که نیست از ته دل، دل نشین نیست
از آنچه در ضمیر توبا شد سخن بساز
درا ینباره حضرت رسول اکرم(ص) چه زیبا
فرموده اند:
سخنی که از دل برآید بر دل نشیند، و سخنی که از زبان
برآید در گوش فرو نرود.

از طرف دیگر دا کتر حیدری دلیرانه درا شعار خود
دشمنان دین و خانان کشور خود را هجونموده است
که در اینباره پیشوای بزرگ اسلام حضرت محمد

(ص) ارشاد فرموده اند:

با شعر خود دشمن را در معرض هجو قرار دهید، به
راستی که مؤمن با جان و مال خود جهاد میکند،
سوگند به آن خدا نی که جان من دردست اوست، شعر
شما بسان تیری است که بسوی دشمن رها میگردد.

هریک از مبارح این اثر، ترجمان و نشان دهنده
یک نوع احساس عمیق و درونی شاعراست که حقاً
همان احساس پاک، اورا با مقام ملکوتی پیوند
میدهد و آنهمه مناجات و اعتدال را تقدیم کرده
فروغ توسل به نظر لطف بزرگان دین، و خاندان
نبوت بمقام والای مرجع حقیقی تمثیلات ناله سر
کرده اند.

وقتی بخش مناجات و مراثی را مطالعه می‌کنیم
مرا تب سوگ و اندوه شاعر آمیخته با یک نوع ارادت
خاص، نعمت و سنا یاش پیشوای بزرگ اسلام
صلتی الله علیه وسلم و دود مان مبارک آل رسول
صلوات الله علیهم اجمعین، هر انسان صاحبضمیر را
و جد خاص بخشدید و به ارادت و تقوای شاعرگواهی
میدهد و آنچنان آرمانخیز و تشجیع آوراست که به
فرموده فردوسی طوسی "اگرزن بود پهلوانی کند".
تعمق و دقیقت در بخش "حمسی و میهنه" محبت، و
دفاع از وجب و حب سرزمهین آبائی را ازو الاترین
آمال و بزرگترین مقام وقار و حیثیت شرافتمدا نه
انسانی تمثیل می‌نماید و همان نظر فردوسی را
زنده می‌سازد که گفته اند:

ز بهرب رو بوم و فرزند خویش
زن و کودک و خورد و پیوند خویش
سرا سر، اگرتن بکشتن دهیم
از ان به که میهنه به دشمن دهیم

زمانی به قسمت غزل این مجموعه میرسیم از هر جمله اش به اصطلاح عا میانه "بوی جگرسوخته می آید" خواننده این قسمت فکر میکند که شاعر آماج خدنگ نازگشته و چنان بیتابانه تشنده وصال است که "سخن با ماه گفته و معشوقش را در خواب می بیند" ازان سوزوگذار و ازان کشش، حلاوت و جذبه نیکه در گفتار شاعر موجود است استنباط میگردد که آنهمه ناله و فغان از آستانه عشق مجازی و دروغین بر نخواسته بلکه نمایانگرسوز درونی شاعر است که محبوب خود را در مارای طبیعت جستجو میکند و مصداق همان درد شاعر عرب است که میگوید:

صَارَ عِنْدَ النَّاسِ إِلَى عَاشُقٍ
لِيَكَ لَا يَدْرِي أَحَدٌ عِشْقِي لِمَنْ

بِهِ هُمَّهُ ثَابَتْ گَشْتَهِ كَهْ مَنْ عَاشَقَمْ
وَلِيْ هِيَچْكَسْ نَمِيدَانْدَعْشَقَ مَنْ بَرَايِ كَيِسْتَ

مختصر اینکه هر یک از بخشها ای این مجموعه در حیطه خویش بیدار کننده احساسات پاک و آرمانخیز به هموطنان عزیزم است که حس تقوا وطن دوستی و توکل را در نهاد آنها بیدار و تقویه مینماید.

من در حالیکه صحت وجود و فرا غت ایام استاد بزرگوار را از خدای توانا استدعا دارم، ادا مه همچو خدمات ارزنده را از جناب ایشان، و همگامی و هم آهنگی شعر را و قلم بدستان منطقه را در این راه با تطبیق و اصلاح اجتما عی جوانان مسلمان ملت غیور افغان تمنا داشته و در لا بلای

ستا يش اين مجموعه مختصر ولی نهايت مفيد و با
ارزش پيشنهاد خود را با ارایه اين گفتارنا رساي
خود خدمت استاد گرا نقدردا كتر حيدري التجاء
تقديم مينمایم.

پورته کره قلم چي په غوغما کري تول جهان
تولوته رسوا کري ، غلامان او خائنان
هر سري راویش کري که سپین ریروی که حوان
تول په ترپلو را ولی مستان وي که شیخان
لیکه همیش لیکه قلمداره ننگیالی ئى
پوه شه په دى پوه شه مجا هدا و میرنی ئى

وآخر دعوا نا ان الحمد لله رب العلمين.
والسلام على من اتبع الهدى

عبدالحميد حديد وردك
خطيب مسجد حضرت عثمان(رض)
شب آجولای ۶، ۲۰۰۶، سد نى - آستراليا

تقریظ محترم آقای محمد آصف نهان

بنام آفریدگار شعرو و هنر

سرزمین شا دا ب افغانستان باقله ها ی شا مخ
و سر به فلک کشیده آن مهد تمدن باستان بوده
و هزاران شاعر با قلب های لبریز از احساسات، از
آن بر خاسته است. متأسفانه بنا بر عوامل مختلف
ما نند آتش سوزی ها، جنگ ها، حادث طبیعی،
چور و چپا ولها، مهاجرت ها وغیره آثارشان از بین
رفته و به زیور طبع نیا راسته است.

"برگ سبز" که اولین مجموعه شعری برادر
بزرگوار وارجمند داکترا سدا الله حیدری میباشد، در
هربخش خود حاوی نکات و مطالب زیاد عرفانی بوده
و در حقیقت گنجینه شعرو ادب دری میباشد که
مطالعه آن عطش هنرمندان و ادب دوستان را
تسکین میبخشد. به قول حضرت بیدل علیه الرحمه:

تا نفس با قیست جسم خسته را آرام نیست
مشت خاک ما به دا مان هوا افتاده است
در علاجم ای طبیب مهریان زحمت مکش
درد دل عمریست از چشم دوا افتاده است

و یا اینکه:

بندگی با معرفت خاص حضور آد می است
ورنه اینجا سجده هاچون سایه یکسر مبهمنی است

مدت مدید است که خوشبختانه مرا مصاحبت با
شخصیت علمی و گوهر و الامقام داکتر صاحب حیدری

نصیب گردیده است. از وطنپرستی و خدمات شایان
شان چه در افغانستان و یا در آستانه مطلع می باشم
مگر در این مختصر که نقد راجع به اثر "برگ سبز"
میباشد نمی توانم از آنها تذکری بدهم. تنها اینقدر
اشاره میدارم که خدا پرستی، وطن دوستی و آرزوی
خدمت به هم میهنا نش، وی را در این عالم غربت
را حات نگذاشته است. محبت و دوستی خاصش به
پیامبرگرامی اسلام(ص) و اهل بیت عصمت
و ظهارت(ع) توأم با درد هجران کشور آبائی اش،
قريحه و ذوق شعری ايشان را که آتشی بوده در زیر
خاکستر، تحريك، برملاء و آشکار ننموده و مجموعه
دست داشته شما حاصل آن میباشد.

بار اول در یک محفل بزرگ از هموطنان عزیز ما،
خوانش دوپارچه شعر میهانی "کابل ویران و درد
هجران" از سروده های داکتر صاحب حیدری را از
زبان خودشان شنیدم، دیدم که فراق میهن بزرگترین
انگیزه درد و رنج وی بوده و آنهمه خاطرات شیرین
وطن زیبا و محبوب خود را یکا یک، چون نگین زیب
انگشت شعر نموده بودند، شنید نش آنقدر بالای حضار
تا ثیر انگیز بود که عده بی اختیار بیاد وطن اشک
میریختند. آنگاه آرزومند آن شدم که روزی دیوان این
شاعر شوریده و دلباخته وطن را در اختیار داشته
باشم. بیدل این شور و وجدران چه زیبا بیان نموده است:

بسکه مستان را بقدرمی کشیها آبروست
می زنده لوبگردون هر که بردوش سبوست

هر دلی کز غم نگردد آب، پیکانست و بس
هر سری کز شور سودا، نشه نپذیرد کدوست

الحق هنگامیکه این مجموعه شعری را سراپا
و دقیقاً مطا لعه نمودم، طبع روان شاعر هر لحظه
مرا در دریای محبت وطن غرق مینمود. این
دیوان در حدود یکصد و ده عنوان دارد که نه تنها
سبک‌های عراقی و خراسانی را با لطافت و ماهرانه
در قالب شعری روان درخود دارد، بلکه هر مصراج
و هر بیت آن با اندیشه علمی، جذبه قلبی و با مطالب
پر بار تزئین گردیده است.

استاد حیدری در اشعار خود همواره پیرو سبک
وشیوه شعرای قدیم چون حضرات حافظ، سعدی،
بیدل و سنائی میباشد. شیوا، سلیس و روان بودن
كلمات در هر شعر ایشان هویدا بوده و چون اشعار
سنائی با احساسات و عواطف انسانی انس و آمیزش
سحرانگیز داشته و در دل خوا ننده چنگ میزند، ما نند
اشعار مولا نا دل‌های پر عطوفت را به رقص و سماع
می‌آورد. اشعار مناجاتیه، مراثی، ادعیه وربا عیات
انسان را به حالت تصرع و نیایش به درگاه خالق بی
نیاز متولّ میگرداشد. اشعار حماسی که در وصف
فرزندان دلیر، مجاهدان واقعی و کفرستیز، آن حا میان
شرف و ناموس و پاسداران استقلال کشور سروده شده
در دل ذهن او لا دارد و میهن دوست، ماندگار
می‌ماند.

در اخیر توفیقات هرچه بیشتر داکتر صاحب حیدری
را از خدا وند لوح و قلم استدعا دارم.

محمد آصف نهان

معاون انجمن افغانانهای نیو ساوت ولز
۲۸ جون ۶ سدنی، آسترالیا

نیست درین غمکده ها ، ناله من بی اثری

در این اوخر ، اثر جدید شعری بنام " فریاد مهاجر" بدستم رسید که واقعاً مالاً از فریاد یک مهاجر غربت نشین بنام دکتر اسدالله حیدری است . این اثر ، چنانگه بمالحظه میرسد ، سروده های نعتیه و مناجات ، غزلیات ، دویتی ها و ناله های پُر سوز و ساز میهنی را در خود جا داده و در دوصد و چهل و هشت صفحه ، با قطع معياری ، صحافت موزون و پشتی مناسبت به شماره گان یا تیراژ پنجم جلد در شهر مشهد ایران اقبال چاپ یافته است .

مرور کنندہ اثر مذکور نه تنها از صفحه ی بیست و یک تا بیست و سه ، به مقدمه گویی شاعر بر میخورد ، بلکه سه تقریبظ از سه هم میهن گرامی (استاد یوسف کهزاد ، مولوی عبدالحمید حیدری وردک و محمد آصف نهان) را نیز مطالعه مینماید .

جناب دکتر حیدری ، ضمن نگارش مقدمه بر اثر شعری خوبیش ، چنین میفرماید : " گرچه بنده از لحاظ مسلکی با ادبیات و شعر و شاعری فاصله زیادی داشته و تمام تحصیلاتم پس از صنف نهم لیسه عالی نجات تا گرفتن درجه دکترا ، همه در رشته انженیری ساختمانی بوده است ، ولی از لطف الهی بعد از سن شصت و دو سالگی با درک غربت و دوری از میهن آبایی و دوست داشتنی خود ، شروع به سرودن اشعاری مشتمل بر مناجاتیه ها ، مراثی مذهبی ، شعر های میهنی ، قصاید ، غزلها ، قطعات ، رباعیات و فردیات کردم ."

استاد یوسف کهزاد دربخشی از تقریبظ خوبیش چنین میفرماید : " فریاد مهاجر مجموعه ای از اشعار محترم دکتر حیدری است که لبریز از درد های بی وطنی و سوز شهای غربت نشینی است که سالها در زمین اساسات وطن پرستانه او ، علای هرزه اوارگی سر بلند کرده و فضای زندگی را برای گلهای آرامش و کرامت های انسانی ، تنگ تر ساخته است . "

مولوی عبدالحمید حیدری وردک ، ضمن نگارش تقریبظ بر اثر جناب حیدری چنین میگوید : " هر یک از مباحث این اثر ، ترجمان و نشان دهنده یک نوع احساس عمیق و درونی شاعر است که حقاً همان احساس پاک ، او را با مقام ملکوتی پیوند میدهد و آن همه مناجات و اعتذار از تقصیر را در فروغ توسل به نظر لطف بزرگان دین و خاندان نبوت به مقام والای مرجع حقیقی تمثیلات ناله سر کرده اند . " محترم محمد آصف نهان ، در گوشی از تقریبظ خوبیش چنین مینگارد : " فریاد مهاجر

که بعد از "برگ سیز" ، دومین مجموعه شعری برادر بزرگوار و ارجمند داکتر اسدالله حیدری میباشد، در هر بخش خود حاوی نکات و مطالب زیاد عرفانی بوده و در حقیقت گنجینه شعر و ادب دری میباشد که مطالعه آن عطش هنرمندان و ادب دوستان را تسکین میخشد .."

اینک ، پکی از سروده های جناب (حیدری) را در اینجا درج میکنم :

پریشان حال و سر گردانم ای خاک	زدرد دوریت نلام ای خاک
چگر خون، بی سر و سامانم ای خاک	گذشت عمرم به پاد کو هسارت
همه محزون و در افغانم ای خاک	ز سودای پری رو یان کو پیت
اسیر درد بی درمانم ای خاک	چو از دامان پا ک ات دور گشته
چو یعقوب روز و شب گر پام ای خاک	بیا د یو سف گم گشته ای خو پیش
مکن خاکم تو در هجرام ای خاک	بمیرم گر در این ملک غربی
خلاصم کن از این زندانم ای خاک	چرا پیشت نمی خواهی عزیز م ؟
بده مثبت ، نما شادانم ای خاک .	جواب حیدری ای بسمل خو پیش

این نکته را نیز باید علاوه نمود که هجوم مصابیب اجتماعی و سیاسی و فرو افتادن بهمن بیچاره گیها روی شانه های انسان های سرزمین مان، عده ی زیادی از هموطنان را ناله گر و ناله سرا ساخت که جناب دکتر حیدری پکی از آنهمه ناله سرایان غربت نشین ماست. به اعتقاد من ، کسانیکه به میهنش بیشتر و عمیقتر از دیگران عشق میورزد، اگر به سرایش شعر رو می آورد، بیشتر فریادگر و ناله سرا میشود تا صورتگر و رعایت کننده ای "صور خیال" و پناه بردن به "ایما" ها و هجا های تراشیده و نفتنی

آنچه بیشتر از همه ، ارزش کار جناب دکتر حیدری را بالا میبرد، اینست که چون می بیند متأسفانه نمیتواند از رهگذر دانش و بیشن تحصیلی و تخصصی، آنهم از هزاران فرسخ دوراز وطن، به خدمت مادر وطن باشد، برای آنکه از یکطرف عاطل و بی تفاوت نماند ه باشد و از سوی دیگر، آرمانها و آرزوها، محبتها و ارادتها و نیز تبیینهای جاش در قبال مادر وطن را به شکلی از اشکال متبارز گرداند، از خورد و خوابش میکاهد و قلم درجهت سرایش ناله های سورنگ و پیام دهنده ای شور درونی خویش میراند. همین نالیدنها ، قدم به قدم در اندرون کلمه ها میجوشند و از جوشش آنها صدا و فریاد بر میخزد و طنین آن بالآخره بگوشها میرسد.

برای جناب داکتر اسدالله حیدری ، این پرنده‌ی بی‌لانه‌ی میهندوست توفیق بیشتر در سرایش
اشعار بهتر و بیشتر می‌طلیم .

بسمه تعالی

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

خلا صەء اتوبیوگرافى پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

اینجانب پوهنواں داکتر اسدالله حیدری ولد مرحوم حاجی محمد حیدرخان قوم الکوزی، سکونت آبائی، آبیازک ولایت لوگر، بتاریخ دوم عقرب ۱۳۱۶ هجری شمسی، مطا بق ۱۲۴۱ اکتوبر ۱۹۳۷ میلادی، در شهر زیبا کابل در یک فامیل متده بجهان گشودم. از همان آوان طفولیت در دادمان پرمه ر والدین وسا یه دینداری آنها و اشتراکشان در محافل و مجالس دینی، علاقه خاصی به مسائل اسلامی و مذهبی پیدا نموده و قبل از سن بلوغ تلاوت قرآن عظیم الشأن را با تجوید فرا گرفته و در مجالس ترحیم و تکایا قرائت مینمودم.

تحصیلات مکتب را الی صنف نهم در لیسه عالی نجات و تا صنف دوازدهم در مکتب تخصصی ثانوی پایان رسانیدم. در دوره ابتدائی مکتب در زمره شاگردان متوسط صنف خود بودم. از صنف هفتم الی نهم لیسه عالی نجات، گاهی اول نمره و گاهی دوم نمره صنف خود میشدم. از صنف دهم الی دوازدهم مکتب تخصصی ثانوی که همه درس های ما به زبان انگلیسی بود و من در لیسه عالی نجات زبان جرمی را آموخته بودم، درجه دوم یا سوم صنف را حاصل میکردم. مگر در هرسه سال درجه افتخاری "هانر" را به دست آوردم که نتیجتاً بدون سپری نمودن امتحان کانکور شامل فاکولته انجینیری پوهنتون کابل گردیدم.

در سال ۱۳۴۱ از فاکولته انجینیری پوهنتون کابل با احرار از درجه اول فارغ و بلا وقفه بصفت نامزد پوهنیالی در کادر علمی همان فاکولته مقرر گردیدم.

برای ارتقاء از نامزد پوهیالی به رتبه علمی پوهیالی، درسال اول کارم در فاکولته‌های جنیری به دوسفارشناهه یا ریکمند یشن از طرف استادان که با ایشان کار میکردم ضرورت داشتم. در سمستر اول از یک استاد امریکائی بنام داکتر پلپ که استانت وی در مضمون سروینگ صنوف اول بودم، یک سفارشناهه نها یت عالی گرفتم.

در سمستر دوم که داکتر پلپ بوطن خود بازگشته بود با یک استاد دیگر امریکائی بنام داکتر پلکی که مضمون میخانیک ساختمانی را در صنف سوم فاکولته درس میداد، بصفت استانت کار میکردم. این مضمون در یک هفته پنج ساعت درس داده میشد. دو ساعت تیوری و لکچر بود که خود داکتر پلکی درس میداد. متابقی سه ساعت آن که برای کارهای عملی و رفع مشکلات کارهای خانگی محصلین بود، پیشبرد آن به دوش من بود.

دراوایل این سمستر یک روز داکتر پلکی بدون اطلاع قبلی در وقت درس دادنم وارد صنف گردیده و تدریس مرا کنترول و مراقبت میکرد. خداوند را شاهد میگیرم که هیچ دروغ و یامبالغه در آنچه تحریر میدارم وجود ندارد.

وقتیکه از تدریس فارغ شده و بطرف دفتر خود روان بودم، داکتر پلکی از تدریس آنقدر خوش و راضی بودکه برای گفت، حیدری! من هیچ یک از استانت ها را مثال توموفق نمیدهم. چون از توانایی تدریس من یقین کامل حاصل نموده بود و کوچکترین شکایتی از طرف محصلین نیز برایش نرسیده بود، با خاطر آسوده تا آخر سمستر حتی یک بار دیگر از تدریس من خبری نگرفت. در آخر سال که ازوی تقاضا نمودم تا یک سفارشناهه کار آن سمستر را برایم بدهد، هر روزی رابه فردامیگذاشت زیرا قرارداد کار خودش خلاص شده بود و باید به امریکا بازمیگشت. از آنجائیکه افغانستان در آن زمان برای آنها بمثابه بجهت روی زمین بود آنها با پول بسیار کم، زندگی فوق العاده خوبی داشتند، او میخواست به هر ترتیبی که باشد کار خود را در وطن محبوب ما ادامه بدهد.

از اینرو باید وجدان خودرا !!! در مقابل خواست های رئیس فاکولته میفروخت. همین بود که با دکته نمودن رئیس فاکولته که خانم امریکائی داشت و شخص دائم الخمر و بسیار متعصب بود، (چون فعلان در قید حیات نمی باشد و رفته تا در محکمه عدل الهی جواب کارهای نیک و بدخود را بدده، از ذکر نامش صرف نظر شد) سفارش نامه هدایت داده شده تحریر گردید. سفارش نامه داکتر پلکی آنقدر خراب و مملو از دروغ بود که از آن بدتر نمی شد چیزی بنویسد. در آخر سفارش نامه خود قرار ذیل نتیجه گیری نموده بود:

اسدالله حیدری نباید ترقیع بنماید.

اسدالله حیدری باید از فاکولته اخراج گردد.

اسدالله حیدری نباید برای تحصیلات عالی به خارج اعزام گردد.

نظر به همین سفارش نامه وتلاش رئیس فاکولته ترقیع پوهیالی ام رد شده و در گوشش اخراج از فاکولته انجینری بودند. من تمام جریان کار خود را با سفارش نامه اولی وباشهادت و قضاویت تمام محصلینی که در ظرف یک سال برای شان تدریس نموده بودم، ضمیمه عریضه به رئیس پوهنتون، محترم پوهاند داکتر صاحب عثمان خان انوری تقدیم نمودم. از اینکه در قسمت من ظلم صریح و حق تلفی واضح و آشکار صورت گرفته بود برای ایشان ثابت شده بود. چون از رئیس فاکولته، امریکائی ها وزیر معارف وقت داکتر صاحب علی احمد خان پویل حمایت می کردند، پوهاند صاحب انوری در اعاده حقوق هیچ کاری نتوانست. بالآخره عرایضم تکرار شده و به پنج قطعه رسید که یکی از آنها عنوانی شخص وزیر معارف بود که آنهم بی نتیجه ماند. عقیده عراسخ و یقین کامل دارم که خداوند مثان داد مظلومان را از ظالمین گرفتیست.

رئیس فاکولته انجینری با تمام قدرت که داشت نتوانست مرا از فاکولته اخراج نماید. در همان ایام، سنگ تهداب انسنیت پولی تخنیک کابل تازه گذاشته شده بود. پوهاند صاحب انوری یگانه راه حل این معضله را از طریق تبدیلی من از کادر انجینری به کادر پولی تخنیک برایم پیشنهاد

نموده و از آینده پولیتکنیک برایم توضیحات داده و مرا قانع ساختند.
همان بود که از اول سرطان ۱۳۴۳، تبدیل به این گفتوگویی عضو کادر علمی
انستیتوت پولی تکنیک کا بل مقرر گردیدم.

در میزان همان سال غرض تحصیلات عالی تربا تحاد شوروی
سوسیا لستی اعزام گردیده و در حوت ۱۳۴۹ بعد از ختم تحصیلات عالی
واحد درجه دکترا در رشته ساختمانهای کانکریتی تقویه شده
از استیتوت انجینیری ساختمانی شهر لین گراد آنوقت که از بهترین
انستیتوت های انجینیری تمام اتحاد شوروی بود، بوطن عزیزم موقانه
بازگشت نموده و بصفت استاد مستقل (یعنی ما نند یکتعداً داکترهای
دیگر، ترجمانی و یا استانتی استادان روسی را نکرده ام) در دیپا
رتمنت ساختمانها صنعتی و مد نی استیتوت پولی تکنیک کا بل به
تد ریس آغاز نمودم.

خداوندمان راسپاسگزارم، در حالیکه رئیس فاکولته انجینیری و
همستانش نمی خواستند که ترفیع نمایم، در کادر علمی پوهنتون بمانم و
برای تحصیلات عالی بخارج بروم، مگر هرسه موضوع فوق با وجه
احسن آن نصیبم شد. از تیزس دکتورای خود درشورای عالی دفاع
تیزس ها، آنچنان دفاع نمودم که کم نظر بوده و تمام اضعاع شورای
مذکور که هیفده عالم برجسته آن استیتوت بودند، به اتفاق آراء برایم
رأی مثبت دادند (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد).

قرار لایحه ترقیات علمی آن زمان پوهنتون کابل، کسانیکه با داشتن
درجه دکторاه شامل کادر علمی میگردیدند، به رتبه علمی نامزد
پوهنمل گرفته میشدند.

مگر از لطف خداوند مهربان و آن حق مسلم که داشتم همان یک سال
نامزدی پوهیالی مرادر عوض یک سال نامزدی پوهنملی برایم مجرما
دادند و مستقیماً به رتبه علمی پوهنمل پذیرفته شدم.

در سالهای تدریسم درا نستیتوت پولیتخنیک کابل و فاکولته انجینیری ننگرهار، صدها انجینیر جوان برای کشور عزیزم تربیه کردند.

بعد از کودتای ننگین هفت ثوره علی الخصوص بعداً ز اشغال وطن محبوب وبی ما نند ما توسط اشغالگران ملحدرویی، آن دشمنان دین و میهن ما، زیستن در افغانستان خود مت نمودن برای دشمنان دین و خانه‌نین وطن فروش یعنی خلقی‌ها و پرچمی هاران نگ و عاز خود میدانستم. از آنرو در فکر هجرت افتادم.

مگر دوری از میهن آبانی کارآسانی نبود. بنا برای مد تی تصمیم قطعی گرفته نمیتوانست تا اینکه با استخاره به قرآن مجید از خالق متعال کمک خواستم. در نتیجه تصمیم هجرت قطعی شده و در تلاش طریق هجرت بودم. چندین بار کوشش نمودم ولی بی نتیجه بود. یکبار در سال ۱۳۶۲ از نیمه راه در میدان شهر و لایت وردک توسط نوکران روسها گرفتار و روانه زندان گردیدم. مدت یکماه در میدان شهر و خادشش درک تحت باز پرسی و توقیف قرار داشتم.

بلا خره از لطف بی پایان و نظر خاص الهی بدون آنکه جباران بتوا نند کوچکترین آزاروا ذیت جسمی و یا روحی بمن برسانند، از آن شکنجه گاه مظلومان آزاد شدم. مگر تا دو سال دیگر شدیداً تحت تعقیب قرار داشتم. با آنهم فکر هجرت را از سرم دور نکرده و در تلاش آن بودم.

بلا خاره نظر به مشیت الهی زمان هجران و دوری از زادگاه آبانی فرا رسید و بتاریخ دهم اسد ۱۳۶۴ (اگست ۱۹۸۵) با فا میلم از کابل برآمده واز راه لوگر و تره منگل بعد از سه شبانه روز سفر بسیار پر خطر داخل خاک پاکستان گردیدم. مدت یکسال رادر پاکستان گذرانیده و در اسلام آباد زندگی میکردم. سپس بتاریخ ۱۶ جولای ۱۹۸۶ از طریق پروگرام ریفوجی و بشردوستی وارد شهر سدنی در آسترالیا گردیدم.

در افغانستان عزیز و در مدت ۲۴ سال که افتخار عضویت در کادر علمی پوهنتون و انسٹیتوت پولیتخنیک کابل را داشتم، بیست و پنج

اثر علمی نشر شده، شامل مقالات علمی و مدد های درسی از خود بجا گذاشتم که از جمله هفت اثرم در مجلات علمی اتحاد شوری بنشر رسیده بود.

بر علاوه دو کتاب درسی، یکی در رشته ساختمانهای آهنگانگریتی و دیگر آن در رشته ساختمانهای سنگی و خشتشی بود و مجموعاً در حدود هفت صد صفحه گسترد نمیشد، اولی را مشترکاً با یک استاد روسی بنام او سکوف یوری ایوانویچ دومی را با یک استاد افغانی بنام غلام مجتبی نورزاده تحریر نموده و آماده چاپ کرده بودیم. در هر دو کتاب فوق الذکر، بنده مؤلف اول بودم. بعد از هجرت از سرنسور شده بخوبی ندارم. احتمال زیاد دارد که خلقيها و پرچميها نئيکه از خيانت به مادر وطن خود در يغ نكردند، کتابها را بنام خود چاپ نموده باشند.

مطابق لا يحء ترفيقات علمی پوهنتون کابل در سلطان ۱۳۵۳ از رتبه علمی پوهنمل به رتبه علمی پوهند وی ترفيع نمودم. در اوخر همان سال بمقصد تحقیقات علمی و کارروی موضوع لازمه برای ترفيع برتبه پوهنواли باز هم یک سال دیگر با اتحاد شوروی اعزام گردیدم.

نظر بتعدا د آثار علمی نشر شده ام از لحاظ کمی و کيفی می بايست در سلطان ۱۳۵۶ برتبه علمی پوهنواли و یک سال بعد از آن برتبه علمی پوهاند، ارتقا یا بم (برای ارتقا الی رتبه پوها ندی فقط ده اثر علمی نشر شده لازم بود).

با کمال افتخار چون حلقه غلامی روسها و نوگران آنها در گوش نداشته و از مخالفین جدی و سرسخت آنها بودم، ترفيقات علمی ام بطوري سيار ظلمانه رد می شد. بلا خره با عالم مشكلات و مجادله های زياد توانيستم در ثور ۱۳۵۹ ترفيع علمی خود را، بعد از سه سال از وقت لا زمه آن حاصل نمايم. اما وطن فروشانی که الف در

جگروحدا قل آثار علمی لازمه برای ترفیع را نداشتند، پله های ترفیعات علمی را بصورت اتوماتیک بالا رفته و بربپوهنواں ها و پوها ندهای مستعجل افزوده میشد.

از زنگاه ترفیعات دولتی، در ثور ۱۳۶۳ برتبه دوم ترفیع نموده و هیچگاهی غیر از وظیفه مقدس استادی، در کدام پست اداری کار نکرده ام.

در مدت اقا مت یکسا له ام در پا کستان به تحریر رساله مخلصه تجوید قرآن مجید و تد ریس آن برای یک عده از برادران مهاجر، در اسلام آباد توفیق یافت.

دراوانل رسید نم به آسترا لیا، تدریس تجوید قرآن عظیم الشأن را برای یک عده خواهران و برادران هموطن شروع نموده و برای استفاده هر چه بیشتر علا قمندان، رساله مخلصه تجوید را به نشر رسانیدم.

در برگزاری واشترانک محافل و مجالس اسلامی بطور دائم سهم فعال داشته ام. نوشته های اسلامی و اشعارم در نشریه های مختلف مهاجرین در آسترا لیا بنشر رسیده است.

در اپریل ۱۹۹۴ خداوند منان توفیق آنرا بخشید تا در زمرة مؤسسين انجمن فرهنگي المهدى (ع) در سدنى با شم. در شروع انجمن تعداد اعضای آن در حدود صد نفر بود که همه به اتفاق آراء نوشتمن اساسنامه انجمن فرهنگي المهدى (ع) را با طی مراحل قانوني و رسمي ساختن آن به دوش من گذاشتند. با توفیقات الهى اساسنامه انجمن را تحریر و از مجلس عمومى گذشتانده و سپس مراحل قانوني آنرا نيز سپری نمودم.

از همان شروع رسمي شدن انجمن، همه اعضای انجمن بنده را باتفاق آرا بصفت رئيس انجمن انتخاب گرددند.

از اهداف بسیار عمدۀ و اساسی انجمن، خدمت در راه دین مقدس اسلام، تدریس مسائل اسلامی برای اطفال، نوجوانان، و سائرنیاز مندان، تحلیل

وبزرگداشت از ایام مهم و تاریخی تقویم اسلامی، اعماریک مسجد و مرکز اسلامی و کمک های مادی و معنوی به نیازمندان هموطن، غیر هموطن و حتی غیر مسلمان بوده و میباشد.

در سال ۱۹۹۹ از لطف بی پا یان الهی در جمله کسانی بودم که مسجد و مرکز اسلامی المهدی را بناء و به تاریخ ۲۸ نوومبر همان سال در حضور صد ها خواهران و برادران مسلمان، افغان، عرب و عجم، و نماينده های دولت آسترالیا، رسماً افتتاح نمودیم. این مسجد زیبا و بزرگ دریک وقت گنجایش در حد و دهشت صد نمازگزار زن و مرد را دارد.

در سال ۱۹۹۶ بخواست خداوند مهریان، توفیق رفتنه به زیارت کعبه مکرمه و مدینه منوره را یافتم. این نعمت الهی با دوم در سال ۲۰۰۵ نصیبم گردید. بزیارات دوازده امام(ع) چندین بار مشرف گردیده ام.

در سال ۱۹۹۸ جزوء راهنمای مناسک حج (فسرده و بیان ساده)، و در سال ۲۰۰۲ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشأن برای نوا موزان را تحریر و به نشر رسانیدم.

در سال ۲۰۰۳ کتاب تعلیم قرآن عظیم الشأن را با تیراژ سه هزار جلد در چاپ رسانیده و هزار جلد آن را برای مساجد و مکاتب وطن عزیزم هدیه فرستادم، هزار جلد دیگر آنرا در اروپا، کانا دا و امریکا و متاباقی هزار جلد آنرا به آسترالیا ارسال نمودم. هدیه این کتابها را تقریباً به اندازه قیمت تمام شد آنها تعیین وعوا ید حاصله را وقف مصارف مسجد و مرکز اسلامی المهدی (ع) نمودم.

از شروع تأسیس انجمن فرهنگی المهدی برای مدت ده سال متواتر بصفت رئیس انجمن، خدمتگار هموطنان عزیز و سائر مسلمانان بوده و در آگوست ۲۰۰۳ نسبت به معاذیر صحی از عهده ریاست انجمن کناره

گیری نمود م.

در تمام مدت اقا متم در آسترالیا همیشه کوشیده ام تا در راه آموزش کتاب الهی، این معجزه جاودا نی پیامبر گرامی اسلام، در خدمت اطفال، جوانان و سالمدان هموطن خود، اعم از ذکور و اناث باشم.

جا ای بسیار تأسف و تأثراست، زمانی که می با نیست از اندوخته های علمی خود هرچه بیشتر از پیشتر برای تعلیم و تربیه اولاد وطن خدمت نموده و حق مادر وطن راحتی المقدور اداء نمایم، هجوم خرس های قطبی و نوکران پلید و خائن شان، هزاران عالم و تحصیل کرده، دها قین، کسبه کاران، تا جران و غیره مردمان بیگناه و وطن پرست را یا به فجیعترین وجه به شهادت رسانیدند و یا مانند من مجبور به ترک خانه و کاشانه شان نمودند.

از جمله استادان و کارمندان انسنتیوت پولی تکنیک کابل، قرار اطلاعی که بعد از حاصل شد هیجده نفر در لست سیاہ بودند که با یاد گرفتار و سربه نیست میگردیدند. در آن جمله من نیز شامل بودم. نه نفر آنها که شامل چند استاد بسیار لایق و وطن پرست بود، در وقت ترکی ملعون گرفتار و بدرجهم شهادت رسیدند. چون در زمرة آنان رفقای بسیار نزدیک و صمیمی ام، مرحوم دا کتر مجدد علی صمدی، مرحوم دیپلوم انجنیر عبدالرؤوف حسینی و مرحوم دیپلوم انجنیر میر سکندر شاه، شامل بودند، من هم هر روز انتظار گرفتاری خود را میکشیدم و هر صبحی که از خانه بطرف وظیفه مقدس استادی خود میرفتم، در دل با فامیل خدا حافظی میکردم که شاید دیدار آخر ما باشد.

اگر نیغ عالم بجنبد زجا
نبرد رگی تاخواهد خدا

همان بود که حفیظ لعین، آن شاگرد و فادار، توسط برا دران بزرگ شماليش (روس‌ها) به جهنم واصل و با استاد ملحدش ملحق گردید و آن گيرگر فتها قدری کاهش يا فته وجلادان وطن فروش ديگر بسراج مانيا مدند.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِلَبِ يَنْقَابِونَ. وَبِزُودِي
خوا هند دا نست ظا لمان که بازگشت شان بکجاست. سوره
بارکه الشعرا.

جور زمان وظلم یزیدا نم از وطن
بیرون فگند تا که بسوزم زهر یار

از دوران تحصیلات در اتحاد جما هیرشوروی سابقه راجع به دو
مسئله که بنظرم قابل تذکر میباشد، اشاره مختصری می‌نمایم:

در میزان ۱۳۴۳ شمسی غرض تحصیلات عالی در زمره چهل و هشت
افغان دیگر به اتحاد شوروی اعزام گردیدم.
سال اول را براى آموختن لسان روسی در تاشکند مرکز ازبکستان
گذشتند یم بعد از اتمام دوره لسان نظریه فیصله وزارت تحصیلات
عالی شوروی سی و دو محصل افغانی بجمهوریت های اروپائی آنکشور
 تقسیمات شده و متباقی شان نزد نفرشمول بنده در تاشکند ماندیم. هیچ
یک از این جمله به ماندن در آنجا راضی نبوده و همه عهد و پیمان نمودند
که در آنجا درس نمی خوانند و با ید آنها نیز در قسمت های اروپائی تبدیل
گردند، مگر با کمال تأسف هیچ یک از برادران افغانی درباره
اقدامی نگرددند، تنها بنده بودم که برای دو ماہ در تاشکند و ماسکو در حال
مجادله بودم. ضم عریضه مفصلی فوتوكاپی نتائج سه ساله مکتب
تخنیک تانوی و چهار ساله فاکولته انژنیری خودرا خدمت مرحوم

جنرال عارف خان سفيرکبیر افغانستان در ماسکوار سال نمودم. مرحوم عارف خان از طريق رياست کلتوري افغانستان در ماسکو برای تبدیلی ام کوشش نمودند. با وجودیکه وزارت تحصیلات عالی عالی برای ایشان وعده تبدیلی را داده بود، مگر باز هم بنده را تبدیل نکردند. يكماه در حال بی سرنوشتی در تاشکند گذشت، مجبور شدم به ما سکو بروم. در آنجا با مشکلات زیاد خود را بنزد معین وزارت تحصیلات عالی شوروی (قسمت خارجی ها) رسانیدم، هر قدر با وی صحبت کردم بی نتیجه بود و آن فرعون برایم گفت که اگر میخواهی تحصیل نمائی غیر از تاشکند جائی دیگر برایت نیست.

بنده برآروخته شده و پاسپورتم را بشدت بروی میزش زده و گفتم ویزه و تکتم را بدھید دوباره افغانستان میروم و در تاشکند درس نمی خوانم. وی برایم گفت برو توکت خود را از سفارت خود بگیر. ازانجا مستقیماً نزد مرحوم عارف خان که راستی یک انسان وطن پرست بود رفته واز همه جریان ایشان را مطلع ساختم. مرحومی که از این تلاش ها و ایستادگی من بسیار خوش آمد بود، برایم گفتند "برو پسرم اگر تا فردا همین وقت تبدیل نگردیدی، نام خود را عارف نمیگذارم".

فردا همان وقت که خدمت ایشان رفتم، برایم گفتند که وزارت خارجه شوروی، شهرهای ماسکو، لینن گراد و کیف را برایم پیشنهاد کردند و من شهر لیننگراد را که دارای مؤسسات تعليمات عالی بهتر و مردمان

با کلتور میباشد انتخاب کردم. برو توکت سفر خود را از ریاست کلتوري بگیر و فردا در استیشن قطار آن شهر از طرف موظفین انتیوت انجنیری ساختمانی لینن گراد ترا اسقبال خواهند نمود. همان بود که سر انجا م بعد از آن همه مشکلات موفق گردیده و در یکی از بهترین انتیوت های

انجینیری ساختمانی تمام اتحاد شوروی به تحصیلات خود ادامه دادم. تقریباً برای مدت دو سال مشغول درس های آماده شدن برای دوره دکترا بودم. بعد از گذشتان دن امتحان های لازمه شامل دوره دکترا گردیدم.

نظریه مقرر ات آنوقت وزارت تحصیلات عالی اتحاد شوروی، تمام محصلین در سراسر آنکشور، منجمله کسانیکه برای دکترا خودکار مبکرند، مجبور و مکلف بودند که فلسفه لعنی مارکسیستی و لینستی را مخونه واز آن امتحان بدهند. من با دو محصل هندی که آنها هم مشغول کار دکترای خود بودند، تصمیم گرفتیم که چیزی را که به آن عقیده نداریم، وقت خود را برای آموختن آن ضایع نماییم.

از تصمیم خود به اشخاص مربوطه خبردا دیم. هر قدر آنها پاشاری نمودند ماهم جدی ترجوا ب رد دادیم.

پلاخره مارا گفتند که صرف برای دو ماه، هر هفته برای یکی دو ساعت استاد مربوطه برای شما لکچر میدهد و شما تنها گوش داده و به هیچ امتحان مجبور نمی باشد.

با این فیصله موافق نموده و خود را از شر فلسفه ملحدین خلاص نمودیم.

با آنکه بنده یک محصل عادی از جمله صدھا هزار محصل خارجی در آنکشور بودم مگراولاً "اتکا یم تنها و تنها به خداوند قادر و توانا، ثانیاً داشتن استقلال وطن عزیزم و ثالثاً استقامت و پیداری در مقابل زورگویان، مرادر هر دو مسئله فوق، که ظاهر آغیر ممکن بود، موفق و پیروز گردانید.

”هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جریده عالم دوا م ما“

خجالت ابدی با دبروطن فروشان و نوکران بیگانه ها که چهار روزی به اریکه قدرت در میهن عزیزم تکیه زدن دولی در حقیقت اختیار نوشیدن قطره آبی راهم نداشتند.

هیهات من المذله

بنده درا سد ۱۳۴۲ هجری شمسی با دختر ما مایم، مرحوم عبدالله خان،

وکیل مرا دخانی در کابین ازدواج نمودم. از لطف بی پایان الهی از شمرهء
این ازدواج سه دختر و سه پسر دارم. همه دختران و پسرانم ازدواج کرده
اند و الحمد لله از آنها ده پسر و یه دختر، نوا سه دارم.

از اوایل هجرتمن تا حال خودم با همسرم، دو دختر و سه پسرم با
تعداد زیاد اقا رب نزدیک، دوستان و خویشاوندانم در شهر کمپیلتون در
حومهء سدنی و قریب هم زندگی می نمائیم که در عالم غربت اینهم یکی از
نعمات الهی نصیب مان گردیده است. یک دخترم با فامیلش در امریکا
زندگی دارد.

هوا هوای خوش و هم فضا فضای خوش است
ولی چه سود که از کوهسار خود دورم

از کار و کاریابی در آسترالیا و در رشتہ مسلکی خودم باید بگویم که با وجود
قیوی دیپلوم دکترای بنده از طرف مقامات مربوطه آسترالیا، مگر بجز
از مدت شش ماه در سال ۱۹۸۷ و آنهم بصفت یک انجنیر تازه فارغ شده از
تحصیل دریکی از دفاتر دولتی مریبوطات سدنی کار نموده ام. در این دفتر هیچ
کس نمی‌انست که من در رشتہ انجنیری ساختمانی حایز درجه دکترا می
باشم. بعد از سپری شدن این شش ماه هر چند تلاش و کوشش نمودم کدام کار
کار مسلکی نیافتم زیرا سه عامل که در کاریابی اینجا جنبه منفی داشت من
دارای همه آن بودم. سمن نزدیک پنجاه سال بود، دیپلوم دکترا داشتم و عدم
داشتن تجربه کار در محیط آسترالیا. به هر صورت خداوند منان را بی
اندازه شاکرم که اگر مشغول کارهای مسلکی و در فکراندوختن مادیات
میشدم، وقت خدمت گذاری در راه دین مقدس اسلام و هموطنان عزیزم
رانمی داشتم.

یک نعمت دیگر الهی که نصیبم شد، شروع به سرودن شعروشاوری بود
که در سن شصت و دوساکی آغاز نموده و رفیق و مؤنس اوقات فراغتم گردید

سفرهای که در طول زندگی خود نموده ام قرار ذیل است:

الف:- در داخل افغانستان عزیز:

چندین بار در زمرة استادان پوهنتون و پولیتخنیک برای اخذ امتحان کانکور پوهنتون و یا بصورت شخصی به ولایات پکتیکا، خوست، ننگرهار، لغمان، قندهار، هرات، بغلان، بلخ، قندز، پروان، غزنی و فاریاب سفر نموده ام.

ب:- خارج از وطن عزیز:

از جمهوریت های اتحاد شوروی سابقه، به جمهوریت های ازبکستان، تاجکستان، قرگزستان، روسیه، اوکراین، گرجستان، استونیا، لیتوانی و مولداوی سفر نموده ام. بر علاوه به آلمان شرق و آلمان غرب سابقه، جمهوری اتحادی آلمان، پولندا، کانادا، ایالت متحده امریکا، عربستان سعودی، عراق، سوریه، بحرین، ایران، پاکستان، هندوستان، مالیزیا و سنگاپور سفر کرده ام. در آسترالیا به ایالت های نیو سوت ولز، وکتوریا، کوینزلند و آسترالیای غربی سفر نموده ام.

از جمله لسانهای که میتوانستم تکلم و یا استفاده تحریری نمایم لسان مادری ام "دری" زبانهای پشتو، عربی، انگلیسی، روسی و یک اندازه لسان آلمانی آلمانی بوده است.

با تأسف که نسبت عدم استفاده بالغ بر سه دهه و کهولت سن قسمتی از این لسانها فراموش گردیده است.

آثار نشر شده و غیرنشر شده

الف:- از آثار علمی که قبل از ترک اجباری وطن عزیزمان از خود بجا گذاشته بودم، در فوق اشاره نموده ام که به تکرار آن لزومی نمی بینم.

ب:- آثار نشر شده برون مرزی بنده فهرستوار عبارتند از:

- 1- خلاصه تجوید، چاپ سدنی 600 جلد.
- 2- راهنمای مناسک حج(فسرده و بربان ساده) چاپ سدنی 200 جلد.
- 3- تعلیم قرآن عظیم الشأن برای نوآوزان. چاپ اول سدنی 50 جلد.
- 4- تعلیم قرآن عظیم الشأن برای نوآموزان. چاپ دوم ایران 3000 جلد.
- 5- برگ سبز، مجموعه اشعار، چاپ سدنی 200 جلد.
- 6- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ اول ایران، 1200 جلد.
- 7- مختصری از تعلیم تجوید قرآن کریم. چاپ اول ایران 500 جلد.
- 8- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ دوم ایران 500 جلد.
- 9- فاطمه عز هراء(س) شمه ازو لادت تاشهادت، چاپ سدنی 22 جلد.
- 10- گزیده مقالات مختلف، چاپ سدنی 30 جلد.
- 11- قلب آسیا، مجموعه اشعار مختلف، چاپ سدنی 30 جلد.
- 12- گزیده اشعار، چاپ سدنی 30 جلد.
- 13- منتخب سروده ها چاپ سدنی 30 جلد.
- 14- دردها ورنج های وطن، چاپ سدنی، 30 جلد.
- 15- رباعیات یا دوبیتی ها، قطعات و تک بیت ها، چاپ سدنی، 30 جلد.

آثار فوق از سال 1988 الی 2018 وقتاً فوقتاً به نشر رسیده است.

بر علاوه اشعار، مقالات و دیدگاه‌های بندۀ که از طریق ویب سایت‌ها و نشرات چاپی مختلف، منجمله سایت‌های گفتمان، کاتب هزاره، ۲۴ ساعت، رهروان، روزنۀ کابل ناتهه، افغان جرمن، شعر افغانی، هفته نامه وزین افق، هفته نامه وزین امید در امریکا، مجله آریانا، مجله گلبرگ، مجله آفتاب، نوای فرنگ، انس مهاجر و گوگل بنشر رسیده است، از یک هزار و پنجصد فزونی می‌کند.

همچنان مضمونی تحت عنوان "دو چهره بشردوستی روس‌ها" (بزبان انگلیسی) که در یک مظاهره بزرگ افغانها در مقابل قنسلگری سوروی در سدنی بخوانش گرفتم و برای چاپ به بعضی اخبار‌های مهم سدنی داده شد که متأسفانه نظر به محتوای کوبنده آن نشنونکردند. اپریل ۱۹۸۷، سدنی.

وَالسَّلَامُ

پو هنواں دا کتر اسد الله حیدری
۲۳، ۵، ۱۸، ۲۰، سدنی، آسترالیا

بخش اول

اشعار منا جا تیه

په پوسه گا ه پیا مبر، لیان پا ک حسین

مناجاتیه

بزرگوار خدایا! به قاف قرآن
به میم نام محمد «ص» به یای یزدان
به عرش و فرش و به کرسی، هم بلوح و قلم
به با بسمله تاسین ختم فرقان
به حای اول نام حسین و نام حسن
به فای فاطمه و عین شاه مردان
به عین عابد سجاد و بای باقر دین
به جیم جعفر صادق به رأ رحمانت
به کاف کاظم و رأ رضا خداوند!
به نوح و آدم و عیسی، همه رسولان
به میم و تای تقی و به عین و نون نقی
به عین عسکری و میم شاه دوران
به حق خون شهیدان کربلای حسین
که در ره تو نمودند، جان به قربان
به روی گشته کبود سکینه، از سیلی
به بازوan بغل بسته اسیران
به اهل بیت حسین، آنکه روز عاشورا
شدند سپند عدو، ز آتش لعینان
به پا های پرازخون طفلکان حسین
زخارهای مُغیلان دشت و دامان
به خاک پاک رقیه که در خرابه شام

سپرد جان عزیزش، به حی سُبحانت
به دست های بریده، ز جعفر ژانی
به معجر سر زینب، زراه احسانت
به آه واشک یتیمان کشور افغان
به ابرهای بھاری، نزول بارانت
به سوز و درد دل مردمان آن سامان
به رنج های فقیران و مستمندانت
"به سیم سوزن. مژگان وریشه رگ دل"
که دوخت حضرت زهراء، قبای مهمانت
به راد مردم زمان، مُسلم ابن عقیل
به طفل کان وی و جورهای، زندانات
به بوسه گاه پیامبر، لبان پاک حسین
که زد یزید پلید ش به چوب خُزانت
بخش حیدری را، از کرم خداوندا!
که است بندۀ بیچاره و پریشانت
روابدارورا از کرم، تو چند حاجت
به آبروی حبیبت، به نور قرآن
به وقت دادن جان، برسرش رسان ازلطف
محمد و علی و فاطمه، امامانت
به ظالمت شب قبر، ای کریم بندۀ نواز
گشاورا در رحمت، زباغ رضوانت
به روز حشرکه باشد، براش روز حساب
به دادوی برسان، یاغفور! غفرانت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰ اپریل ۲۰۰۰، سدنی

بندۀ بیچاره

خداوندا! بحق روزه داران
به آه و نالهء شب زنده داران
به زهراء(ع) دخت مظلوم پیا مبر
چو پهلویش شکست، از ضربهء در
به حق مرتضی، ساقی کوثر
که در محراب خوردش، ضربه برسر
به حق چهاردۀ معصوم پاکت
به حق بندگان سینه چاکت
به حق آنهمه پیغمبران
به مهدی(عج) منجی آخر زمان
به حق جمله پاکان، خدایا!
به سی پاره زقرآن، خدایا!
به عباس، آن عالمدار دلاور
شهید کربلا، از تیر و خنجر
به طفلان حسین، خشکیده لب ها
ز جور ظالمان، از کین اعداء
به روی خورده سیلی سکینه
ز بیداد و جفای اهل کینه
به سرو قامت اکبر، که مادر
فرستادش دهد، در راه حق سر

کندیاری پدر، آن شاخ شمشاد
بریزد خون خود، از تیغ بیداد
به اطفال یتیم ملک افغان
زنان بیوه بی آب و بی نان
به آن آه‌وی گم بنموده بره
به باران بهاری، قطره قطره
بکن افغانستان، آزاد و شادان
یتیمانش نما، مسروroxنداش
محبانش نما، مغر وق نعمت
به خصمش کن توان دنیا، قیامت
خدا یا! کن قبول، درگه خویش
دعای بندده بیچاره خویش
بکن عفو گناهان، حیدری را
سزاوارش نما، این سروری را

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
شب ۲۳ ماه مبارک رمضان
۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

بندهء حقیر

چکنم د چار بلا شدم، زبلا گرم تورها کنی
که اگر کنی تورهای من، به یکی اشاره رها کنی
تونی خالق همه جهان، تونی رازق همه انس و جان
تونی در همه جاولامکان، تو رهای من زبلا کنی
تو به کن همه هستی آوری، توبه لحظه همه را بربی
تو شهنشهی به جهانیان، نظری گرم به گدا کنی
به چُراز در تو نباشد، که بر فته شکوه نماید م
زسر عطوفت ای کریم، همه درد من تود وا کنی
مگذا رمن تو به حال خود، برسان من به جمال خود
به یگانگی وبه قدرت، نظری شود که به ما کنی
تونی یاو رهمه بی کسان، توجزاده همه سرکشان
تونی مالک مه و کهکشان، اگرم به وصل، تو صلا کنی
توبه حیدری فقیر خود، تو به عاصی عبد حقیر خود
چه شود که از رهء لطف خویش، همه حاجتش تورو اکنی

دکتر اسدالله حیدری
دهم جنوری ۲۰۰۷، سدنی

غريق معصيت

يارب مرا به نفس خودم وارها مكن
اين بندءه حقير خود از خود جدا مكن
با آنکه من ذليل وغريق به معصيت
فردای حشر زلطف وكرم روسیاه مكن
خود واقفي که چشم اميدم بسوی توست
نوميد من زرحمت اي کبريا مكن
هرروز توبه کردم وبشكستم از جفا
يارب مرا به جرم وجفا يم جزا مكن
هرچند گناه خود نتوانم شمار کرد
محروم من زبخشش وعفو، خالقا مكن
هستم ز دوستان محمدواهل بيـت(ص)
دل رازمهر ساقى کوثر جلا مكن

گفتی دعا کنید که اجا بتکنم دعا
از من دریغ و عده خود، خالقا مکن
تا داده ئی تو جان در این دهر بی بقا
محتاج من به غیر خودت ای خدا مکن
دروقت مرد نم، بر سان بر سرم علی (ع)
جان داد نم تو سخت به شهء کربلا مکن
برآ بروی آن همه خاصان در گه ات
افغانستان مان به پلیدان رها مکن
درآ خرت که روز حساب است ز حیدری
بر مصطفی معاصی وی بر ملا مکن

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری

۲۲ جنوری ۲۰۰۷ ، سدنی

یارب زره لطف و کرم، مارا بخش
غفارت و نی، به اسم اعظم، مارا بخش
ما عاصی و غافلیم و شرمنده ز خویش
دریا ی کرم، به حبل مُحکم، مارا بخش

۵ اپریل ۱۹۹۹ ، سدنی

شکسته پر

چرا توابی شکسته پر، رو بخدانمی کنی؟
برا ی در درونج دل، چرا دعا نمی کنی؟
چو گشته ای زلا نه دور، به پیش خالق غفور
به وقت سجده سحر، شورو نوانمی کنی
ز آه و ناله دلت، خداست با خبر همیش
به نم نم سرشک خود، خدارضا نمی کنی
ز صدق دل اگر کنی، رو بخدا ی مهر بان
چرا روا توحا جتت، ز کبریانمی کنی؟
سرشک تو بود گهر، به روی پر گناه تو
زان سرشک با صفا، میست طلانمی کنی
عمر بین که میرود، چه تیزتر زبرق و باد
ز بهر کار آخرت، سعی بجانمی کنی
سحر زیاغ رحمتش، گل مراد خود بچین
به نیمه های شب زدل، ناله چرانمی کنی؟
اگر به نزد کردگار، شفیع کنی تو هشت و چار
تو با ولای هشت و شش، سینه صفا نمی کنی
تو حیدری به نیم شب، بیاد شاه کربلا
به پیش خالق جهان، سر به صدا نمی کنی

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری
بیست و چهار جنوری ۲۰۰۷، سدنی

شفیع آخرت

بزرگوار خدا یا به سید کوئین (ص)
 به حُرمت علی و فاطمه حسن وحسین (ع)
 به عا بدین و به با قربه شاه دین جعفر(ع)
 به موسی و به رضا هفت و هشتین اختر(ع)
 به آبروی جواد وامام علی النقی (ع)
 به عسکری و به ختم وصا پیش مهدی (ع)
 به حق آنمه پا کانت، ای رب رحیم
 به مُلک مانظری لطف، ای خدای کریم
 تو دشمنان وطن را ذلیل و خوارنما
 به دوستان وطن الفت افتخار نما
 ببخش زلطون وکرم "حیدری" مسکین را
 شفیع آخرتش کن تو آل یا سین را

دکتر اسدالله حیدری
 ۱۲ می ۲۰۰۸ ، سدنی

ماه صیام

خدایا ز لطفت به ماه صیام
 به خوبان شب درسجود و قیام
 به حق محمد(ص) به خلق خوشش
 به زهرا اطهر به آن گلر خش
 به حق علی(ع) شاه دلدل سوار
 به اولاده او به آن هفت و چار
 به آن روزه داران شب زنده دار
 یتیمان معصوم بی خواربار
 به آن طفلکان غریب وطن
 که دائم باشند به رنج و محن
 به آن عده مظلوم افغانستان
 که نی کاردارند نه آب و نه نان

به دادم برس چونکه هستم زحیر
شب تارمن را بگردان منیر
به پیری زخجلت درت آمدم
زبارگنه، خم کمرآمدم
زلطف وزشفقت مرانم خدا!
توعفووگذشت نمایم عطا
منم بندھه عاصی و پرگناه
تبخشندھه و، مهربان پادشاه
بیخشم خدا یا زلطف و کرم
که جزرگمه تو، نباشد درم
بود "حیدری" را به عفووت امید
مگردان ورا از درت نا امید

دакتر اسدالله حیدری
پازدهم اپریل، ۲۰۰۹، سدنی

بهترین عالم

ای نام تو بهترین عالم
هستی تو شفیع نسل آدم
گر تو نبُدی جهان نمی بود
ئه کرسیی و آسمان نمی بود
جانم به فدایت یا محمد(ص)
محنون لقا یت یا محمد(ص)
کن "حیدری" را شفاعت آخر
دستش تو بگیرز شفقت آخر

دакتر اسدالله حیدری
پنجم جون ۲۰۰۸، سدنی

دوراز خانه

نه کس را الفت بیگانه اش با د!
نه دوراز خانه وکاشانه اش باد!
که باشد در دیار غیر آرام?
که طعنه میخورد هر صبح و هر شام
به غربت کی توان دل شاد بودن?
زقید رنج و غم آزاد بودن
به ملک غیر کجا دل میتوان بست?
ورا کاو حب میهن در دلش است
به دوری از وطن تنها خوش آنها
که از بیگانگان دارند تمنا
ندارند حُب میهن بر سرخویش
نداشند حرمت بوم و برخویش
گران باشد به عنقا و به بازی
که گردد رام هر شعبده بازی
ترا بر حرق پاکانت خدایا!
بکن بازگشت ما را خود مهیا
دعای ما قبول درگه ات کن
خراب آبادما پرمیمنت کن
بکن عرض غریبان استجابت
رهائی ده وطن از جنگ و ظلمت
برای "حیدری" ده آن توان را
که دارد خدمت پیرو جوان را

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۹، ۱۱، ۲۰، سدنی، استرالیا

استقبال از شعر حضرت مولانا با مطلع:

ای خدا این وصل راهجران مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن

درد بی درمان

درد بی درمان بود، دوری وطن
ای خدا! این درد، بی درمان مکن
دوستداران وطن در غربتند
دشمنان میهند، شادان مکن
آهوان کشورم رم کرده اند
آنچه بر جاست، طعمه‌گران مکن
از سر لطف و صفاتی بی نیاز
طفل‌کان بی پدر گریان مکن
سرزمین ما خرابه گشته است
ملک افغان را دگر، ویران مکن
کشورم اشغال دست ظالمان
تیغ ظالم را دگربران مکن
مردم بیچاره افغان زمین
جور بی حد دیده اند، نالان مکن
ملک مارا خرم و آباد دار
خلق مظلومش، سرگردان مکن

جمع وشمع ملت ما را زلف
در پناهت دارو بی سامان مکن
و آن دروغین دوستان میهنم
روسیاه گردان، خوش و خندان مکن
میهن ما کا شیان خلق ماست
آشیان ویران و خلق حیران مکن
به ر آزادی کشور خالقا!
منجی اش آخر رسان پنهان مکن
"حیدری" را بخش زلطفت ای کریم!
کیفرش زین کفته هاش، رحمان مکن

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۱۰، ۲۰۱۰، سدنی

مرگ در غربت

مرگ حق است کی توان از آن فرار
ای خدا! این مرگ، در هجران مکن

مردم بیچاره ام تخم سپند
دور هم دار، از کرم پاشان مکن

خائن میهنم را ای کریم
حاکم ملت در آن سامان مکن

دوستداران وطن در غربت اند
مرگ شان در غربت و هجران مکن

جمع ما دارند، مریضان علیل
ده شفاء ازلطف و جمع ویران مکن

قلب ها یمان، زغم افسرده است
چشم های دوستان، گریان مکن

تابه کی آواره ایم، دور از وطن
ای خدا! مارا دگر نالان مکن

ملت مارا بگردان متحد
دشمنان میهنم شادان مکن

ملک ما اشغال دست کافران
تیغ کافر را، دگر بران مکن

کشور ما، پا یمال ظالمان
میهن مارا، دگرویران مکن

به ر آزادی آن مینوی ما
منجی اش آخر سان، پنهان مکن

گر بمیرد "حیدری" دور از وطن
از کرم خاکش، تو در هجران مکن

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۱۷، ۰۴، ۲۰۱۰، سدنی

بسمه تعالى

صوم وسجده

خداوند! به ذکرت جان سپارم
به حال صوم وسجده، روح برآرم
در آن لحظه که صعب است جان سپردن
زلطفت سهل نمانی، حال زارم

.....
رسانی این تن بی روح من را
به آخر منزلش، در دهر دنیا
در آن وحشتگده رحمی به من کن
که باشد لطف تو، از آرزوها

.....
نکیروم نکرایند بهر پرسان
زبانم جاری داری، هرچه آسان
چو پرسندم مرا از خالق من
به آسانی بگویم، حی رحمان

.....
در آن منزلگه تاریک و تنها
که باشد جای بی حد وحشت افزا
مزار "حیدری"، بانور قرآن
نما! روشن، کریم هستی ویکتا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۶، ۲۲، سدنی
مطابق ۱۶ ماه مبارک رمضان

منا جاتیه بندء عاجز

شدم هفتادونه دردهر فانی
نگشتم مصدر خیر، درجوانی
جوانی وزمان تندرستی
به غفلت رفت و اینک ناتوانی
اگر لطف خدا یارم نگردد
چه سوداژ حاصل این زندگانی
کریما! بندء عاجز من من
ببخشائی مرا ازمهربانی
تورحمان و رحیمی، عفو تقصیر
نما بر من که هستم، زارو فانی*
الهی بر محمد، اهل بیت‌ش
به آسانی بری ام، زین جهانی
بدارد "حیدری" چشم امید ش
به سوی تو خدای جاودانی

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۱۰، ۲۴، سدنی، آسترالیا
سالگرد روز ولادتم

* زار- ضعیف، ناتوان، خوار و زبون، نا به سامان
فانی- نیست شونده
فرهنگ فارسی عمید

درد ورنج های وطن

درد ورنج های وطن، افزون شده
ای خدا! این درد بی درمان مکن
کرده اند افغانستان، عدوان خراب
کشورم زین بیشتر، ویران مکن
"ع وغ" این جانیان حرفوی
راهی نیران کن و شادان مکن
میهنم درزیر تیغ طالبان
تیغ طالب را دگر، بُران مکن
طالب وداعش با کرزی، غنی
جمع این میهن فروش، خندان مکن
جانی خونخواربی دین، گلبدین
صاحب قدرت به خاک مان، مکن
انتحاری هاست، بی رحم ای خدا
بی گناهان، صید این گرگان مکن
مردمان کشورم همچون سپند
حالقا! ازلطف دگرپاشان مکن
عاشقان میهنم آواره اند
مرگ این عاشق، در هجران مکن
ازره لطفت خداوند کریم
طفلکان بی پدر، گریان مکن
مردم ما ساله است، زیرستم
ظلم ظالم را، توبی پایان مکن

مُلک مارا خُرَّم و آباد دار
بی پناهانش، سرگردان مکن
"حیدری" این بنده دور از وطن
در پناهت دار و بیش نالان مکن
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۰۲، ۰۱، سدنی

مردم بیچاره

یا محمد(ص) یا علی، یا مُنجی آخر زمان!
ملک ما ویران شده، آواره ایم و بی مکان
مردم بیچاره ما، هر طرف خوار و ذلیل
تابکی با ید کشید، ظلم و ستم از جانیان

۱۵ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

اسپندوار

ای خداوند کریم! افغانستان گشته خراب
مردم بیچاره اش، از کوکان و شیخ و شاب
گشته اند آواره ظلم و ستم، اسپندوار
بر حبیب درگه ات، کن خائننش را عاقاب

۳۱ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

هشتاد سالگی

گذشت هشتاد سالی زندگانی
نکردم کاری، ارزد قدر دانی
شب و روزم به غفلت بگذشت آخر
کنون نزدیک رفتن زین جهانی
خداآوند! زلطفت، یک نظرکن
بسوی من که هستم ناتوانی
کهولت ضعف و پیری و غریبی
برفت دور از وطن، فصل جوانی
بیاد کشور زیباییم هر روز
بریزم خون دل، از دیدگانی
ندارم قدرت رفتن به میهن
زدست جانیان و نوگرانی
فروختند مُلک ما را مُفت و ارزان
برای دشمنان، تو خود بدانی
نکردند رحمی برآحاد کشور
بکشتند مردوزن، خردوکلانی

خداوند! زلطفت "حیدری" را
به آسانی بری، زین دهر فانی
گناهانش ببخشی، پادشاه ها
نمائی این حقیر، جنت مکانی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
سدنی، ۲۰۱۷، ۱۰، ۱۳
آسترالیا
تاریخ تولد: ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۷

لامکان

خداوند! کریمی، لا مکانی
به هرجا حاضر و ناظر، عیانی
همه مخلوق عالم آفریدی
همه نابود، آنا میتوانی

کریم و رحیم

دانم که کریمی و رحیمی یا رب
این حالت زارما تویینی یا رب
تا چند بُود ملت ما زیر ستم؟
از لطف و کرم نما، کریمی یا رب

مناجاتیه
بحق روزه داران

خداوند! بحق روزه داران
به حال سجده ات گیری، زمن جان
مرا پاک و منزع، نزد خود خواه
نشرمانی من، درروز پُرسان

.....
کریمی و رحیمی، شاه شاهان
منم یک بنده‌ی مغروف، عصیان
چو برپا داری عدلت، روز محشر
ندارم جز به عفوت، چشم وايمان

.....
اگر عفوت نگردد، شامل حال
چه سازم؟ چون خجل، هستم زاعمال
مرا بخش حق خاصانت الهی!
به آن پاکیزه گان، نیک اعمال

.....
مسازی "حیدری" نومید ز خویشت
که باشد بنده‌ی، زارو پریشت
به حق سی سپاره، کل قرآن
مرا پاک از گناه، خواهی به پیشت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۸، ۵، ۲۱، سدنی، استرالیا

بخش دوم

اشعار

مراثی و مذهبی

کربلای حسین(ع)

مرا ببخش خدایا! به مدعای حسین
به ببلش علی اصغر، که شد فدای حسین
چه افتخارگراز لطف، خالق منان
کند سرمهء چشم، زخاک پای حسین
گریست آدم و حوا و نوح و ابرا هیم
چو بر زمین فتاد، پیکر رسانی حسین
"تو خواه خنده گنی، خواه گریه مختاری
ملک زند به سرو سینه، از برای حسین"
کند نظاره رحمت، خدای عز و جل
به هر کجا که بُود ماتم و عزای حسین
نکرد شرم ز زهراء، دخت پیغمبر
هر آنکه آتش کین زد، بخیمه های حسین
نباشدش به قیامت، شفاعت احمد
ورا که بغض بورزد، به قبلگاه حسین
به سرو قامت اکبر، که مادرش لیلا
بداد جان عزیزش، بر وفای حسین

اگرچه حیدری غرق است، در گناه یارب
ببخش از سر شفقت، بر ولای حسین
روا مدار رود، خالقا! به خاک سیه
که دارد آرزو و شوق کر بلای حسین
رود به کربلا، جان خویش بسپارد
به زیر قبه زرین و جان فزای حسین
نمازلطف و کرم، پادشاه کون و مکان
تو خاک بندۀ عاصی، به نینوای حسین

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

دهم اپریل ۲۰۰۰، سدنی

زیان حال حضرت لیلا بر نعش علی اکبر چوانش

علی اکبر(ع)

علی اکبرای نوجوان رشید م
گلی رازبستان عمرت، نچیدم
بنا کامی، رفتی زآ غوش ما در
شبی شاددا مادیت را، ندیدم
علی جان، علی جان، علی جان مادر
اگریک شبی گردی، مهمان ما در
برفتی شکستی توپشتم، پنا هم
بیردی ز دل صبر و نور از بیگانه
نمودی توگیسوسپیدم، علی جان
اسیروگرفتا راین کوفیانم
علی جان، علی جان، علی جان مادر
توبودی علی، نور چشم ان ما در
برفتی ز پیشم، به عین جوانی
نماندی برا یم، تواز خود نشانی
به این فکر بودم همیشه، عزیزم
که باشی مرا، یاور زندگانی
علی جان، علی جان، علی جان مادر
پسر جان علی، سرو بوستان ما در
اُمیدم توبودی، که در وقت پیری
غصایم شده، دست ما در بگیری

اُمیدم توبا خود، بِيردى عزيزم
 رها كردى ما در، بحال زَجیرى
 على جان، على جان، على جان مادر
 مرا با خود تَبر، توجانان مادر
 شده كاكلت غرق خون ازچه جانم؟
 كدا م ظالمى زدغمۇدت، ندانم
 همه نازنین پيكرت، قطعه قطعه
 بده جاي بوسيدنت را، نشانم
 على جان، على جان، على جان مادر
 بگو با حسینم تو، آرمان مادر
 مكن حيدرى توتلاش، فُزونتر
 ندارى لياقت به اهل، پيا مبر
 مصييت سرائي ومحزون نمائى
 همان بس كه ليلا بگو يد به اكبر
 على جان، على جان، على جان مادر
 مرا كن فدا يت، توريحان مادر

پوهنواں داکٹر اسدالله حيدرى

۵ جون ۲۰۰۱، سدنى

به کعبه تولد، به مسجد شوید

شیرپروردگار(ع)

علی، حیدر آن شیرپروردگار
سپه داردین، صاحب ذوا الفقار
علی، بوالحسن همسرفاطمه
لقب صفو رو شاه دل دل سوار
وصی محمد(ص) پس از رحلتش
امام اول، او زهشت و چهار
در شهر علم محمد، علی
نشاید رسیدن، به شهر از دور
سلونی سلونی، بگفتی علی
که دارد چنین جرئت و اقتدار
به دنیا به حکم ش، بگردد زمان
به عقبی قسم جنان است و نار
علی، مرهم درد بیچارگان
برای غریبان، علی غمگسار
علی، مشکل آسان هر مشکلی
علی، شیریزدان به هر کارزار
ز جان بازیش مشرکان شده لام
ز عد لش بود دین حق، استوار

به کعبه تولد، به مسجد شهید
ندیده به مثلش، دگر روزگار
به تقواندیده جهان مثل او
نمازش بش، دائمابیشمار
نمودی عبادت به یزدان خویش
به دورازنظرها به شب های تار
شب قدردا رد، چونسبت به او
یکی سجده آشتب، به ازسی هزار
حق علی، ای خداوند گار!
بده حیدری را، توآن افتخار
علی را همیشه کند، پیروی
به راه علی، جان نماید نثار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶ اکتوبر ۲۰۰۳، فورت کالنزا

امریکا

قهر مان کربلا

خواهر غمد یده شاه شهیدان، زینب است
دختر پاک و غیور شاه مردان زینب است
آن زن والا گهر، آن قهرمان کربلا
پا سدار کود کان و هم اسیران زینب است
گرچه جوربی شماری، دیده است آن قهر مان
دست گیر ناتوان و مستمندان، زینب است
چهار طفلاش شد شهید راه حق در کربلا
کس ندیده بهر طفلان، چشم گریان زینب است
گرحسین جانش فدای راه جانان کرده است
لیک اهداف حسینی را، سخن ران زینب است
آنکه داغ شش برادر، دیده است در نینوا
کرده صبر و هم نموده، شکریزدان زینب است
درا سیری و سفر، از کربلا تا شهر شام
گاه پیاده گه سوار ناقه عرب یان زینب است
بر سر نیزه چود یدی، رأس پر خون حسین
سر ب محمل زد که خونش شد ب جریان زینب است

د رجوانی شد خمیده، قامت آن دخت شاه
ز آنکه شد مسکن گزین در کنج ویران زینب است
چو ب خیزان یزید، کامد به لب های حسین
از جفا کاری دهر دون، پریشان زینب است
از سخن رانی خود، بی بی به دربار یزید
پا یه های ظلم وی بنموده، ویران زینب است
گر خدا بخشد به محشر، حیدری را از کرم
نیست جای شبه، چون از دوستان زینب است

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۳ نومبر ۲۰۰۳ دیتروت، امریکا

رنج انتظار

میخواستم فدا ی تومولا شوم، نشد
 مجنون صفت به عشق تورسوا شوم، نشد
 در بحر الافت تو، ایا صاحب الزمان!
 می خواستم چوما هی و دریا شوم، نشد
 در گلشن وصال تو، مولا ی انس و جان
 یک ذره، چو شبنم گله اشوم، نشد
 بیمارو درد مند تومن، یا ولی عصر!
 از دیدن رخ تو مداوا شوم، نشد
 از ساغرو شراب وز صهبا ی کوثری
 از خود بر فته واله و شیدا شوم، نشد
 در جمع نوکران تو، ای منجی بشرا!
 حاضر بخد مت شب یلدا شوم، نشد
 از حُسن بی مثال تو، ای یوسف زمان!
 میخواستم که محوت ماشا شوم، نشد
 بی نور روی ماه توا ی پُور مرتضی!
 صبرا زکفم بر فته شکیبا شوم، نشد

از فرط اشتیاق بروز ظهور تو
چون ذره مَحْضَر توهُویدا شوم، نشد
در رشته کمند تو پایان دالفتام
در سایه و لای تو والا شوم، نشد
از زنج انتظار تو، من پیرگشته ام
از جلوه جمال تو، بُرنا شوم، نشد
آقا! فدای جان تو، صد جان حیدری
میخواستم به مدح تو، شیوا شوم، نشد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۷ مارچ ۲۰۰۴، سدنی

سا قیا! می ده مرا، تا سا عتی خوش بگزد

خوف از عقبی

گرتوداری خوف از عقبی ود فتر غم مخور
گرترا احمد بود، شافع محشر غم مخور
دل اگرداری تو خوب آل حیدر مرحبا
تا ترامشکل کشا ه باشد، سرور غم مخور
گرز هجر میهنت، مغموم و دل بشکسته ای
خالق یک تانماید، هجر آخر غم مخور
گرشوی دور از وطن، خاک اندر ملک کفر
لطف حق خاکت رساند، نزد ما در غم مخور
کرد گراین دهر دونت، همچو طوطی در قفس
عاقبت روزی شوی، آزاد یکسر غم مخور
باش صادق پیشه و رهرو، برآه مستقیم
گرندا ری مثل شاهان، تاج بر سر غم مخور
گردا راین دنیانداری، زندگی بر طبق میل
کوش در آبادی، دنیا ی دیگر غم مخور

گربریزی قطره اشکی، برحسین ابن علی
وقت جاندادن رسد، زهراء اطهرغم مخور
گربه وقت تشنگی، یادآوری از کربلا
تشنگی های سرآید، زآب کوثرغم مخور
سخت راهی پیشروداری، زمردن تا صراط
گرترا یا وربود، اهل پیام برغم مخور
گرچه ذنبت بیشتر باشد، زا شجارونجوم
گرترا بخشذ لطفش، رب اکبر غم مخور
حیدری هر چند سخت است، زندگی در ملک غیر
باشد اَور دِ زبانت، ذکردا ورغم مخور
کردی استقبال، شعر حضرت حافظ چه خوب
خواهم ازیزدان برایت، شعر بهترغم مخور
ساقیا! می ده مراتا ساعتی خوش بگذرد
خاک باشد آخرت، بالین وبسترغم مخور

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۰۵، سد نی

یوسف جمال

گفتم که ماه روی توبینم نشد نشد
یوسف جمال، سوی توبینم نشد نشد
گفتم که خاک مقدم تو، تو تیا کنم
مولارخ نکوی توبینم نشد نشد
ای گلعاذر هرچه تپیدم که یا بمت
ریحانه چوموی توبینم نشد نشد
گفتم دوای درد بگیرم زکوی تو
یک ساعتی بروی تو بینم نشد نشد
آن دسته رمیده غزالان ملک خویش
رام کمند موی تو بینم نشد نشد
خواستم تاز جمع گلستان مصطفی(ص)
پروانه وار سوی تو بینم نشد نشد
جانان قاب چهره خود از بر افگنی
بدر منیر روری توبینم نشد نشد
مجنون صفت ما میل دیدارت "حیدری"
هم سا غرو سبوی تو بینم نشد نشد

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری

۲۳ دیسمبر ۲۰۰۶ ، سندنی

زبانحال رباب مادر علی اصغر(ع)

علی اصغرای طفلک شیرخوارم
برفتی نمودی زدل بیقرارم
شنیدی چواز بیکسی های بابت
شدی منقلب طفل، معصوم وزارم
علی اصغرای طفلک شیرخوارم

فگندی چو خود را زگهواره پائین
زمین و زمان شدبه چشم تیره تارم
چوزد حرمله تیرکینش به حلقت
بگشتی تو سیر آب، دور از کنارم
علی اصغرای طفلک شیرخوارم

چرا رفتی از پیش مادر عزیزم؟
برفتی ببردی زکف اختیارم
علی جان تورفتی مرا ماندی تنها
چه باید نمودن به قلب فگارم؟
علی اصغرای طفلک شیرخوارم

توبودی امیدم به وقت زحیری
که گیری تودستم، که باشی کنارم
مگو "حیدری" دیگر از طفل معصوم
که طاقت به بشنیدن آن ندارم
علی اصغرای طفلک شیرخوارم

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۲۱، ۸، ۲۰۰۷، سده‌نی

گل پَر پَرم

علی جان بفدا ی شما ئلت، به قدر سا و خصائیت
به فدای سرت بشود سرم، علی اکبرم علی اکبرم
علی جان تو سرور سای من، تو بُدی امید و عصای من
توئی نور دیده صنوبرم، علی اکبرم علی اکبرم
چو شدی روانه به کارزار، دل باب تو شده بیقرار
تو شبیه جد مطهرم، علی اکبرم علی اکبرم
منمارهای من از کرم، بنشین دمی پسرم برم
علی جان زلط نظری سرم، علی اکبرم علی اکبرم
تو یکی و دشمنان هزار، دل مادرت شده دا غدار
تو بیا و رآب بر اصغرم، علی اکبرم علی اکبرم
چو بر قتی جانم ازا بین جهان، تو شوی روانه سوی جنان
برسان سلام توبه ما درم، علی اکبرم علی اکبرم
علی جان لبت ز عطش کبود، کی شکسته فرقت از عمود
تو بگوبه ساقی کوثرم، علی اکبرم علی اکبرم
شده دوستان ز غمت حزین، زفتادن تو ز صدر زین
تو جوان به جان برا برم، علی اکبرم علی اکبرم
دارد آتشی بدل حیدری، به جوانیت گل سروری
گل احمرم گل پَر پَرم، علی اکبرم علی اکبرم

پوهنواں دا کتر اسدالله حیدری
۱۶ جنوری ۲۰۰۷ ، سدنی

شاهزاده قاسم(ع)

افتاده در خون، شاهزاده قاسم
را هی جنت، گردیده قاسم
از جور این دهر، از تیغ عدوان
جسم لطیفش، صد پاره قاسم
ما در ز به رآن تازه داماد
بُرده عروسش، در حلقه قاسم
قاسم زخونش دستش حنا کرد
قصد عروسی، بنموده قاسم
لب تشنه زیر، سمه ستوران
صندوق سینه، بشکسته قاسم
در راه جانان، از جان گذشه
از بھر اسلام، جنگیده قاسم
گفتا حسینش، قهر از چه کردی؟
رفتی ز پیشم، دُردا نه قاسم
یک لحظه خا موش، حیدری آخر
روی حسن(ع) بین، خوابیده قاسم

پوهنواں دا کتر اسدالله حیدری، ۲۰۰۷، ۱، ۲۶، سدنی

بخش سوم

اشعار

میهنی و سیاسی

بسمه تعالیٰ
درد ها و رنج های وطن

درد و رنج های تومیهن، نتوان کرد حساب
که تواند پشمارد، قطرات باران را

با کمال تأسف که وطن عزیز ما در چهار دهه اخیر هدف تجاوزات بیگانه ها و ظلم نوکران و طنفروش آنها قرار گرفته است. هر روزی که میگذرد، وضع کشور محظوظ و هم میهان مظلوم ما بدتر از روز قبل گردیده و هیچ دور نمای بهبودی تصور نمی شود.

بعد از کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۵۲ که داود خان فرعون زمان با فریب و تزویر نوکران و جاسوسان شوروی سابقه، همین خلقی ها و پرچمی ها به اریکه قدرت جمهوری قلابی رسید، هسته جنایات بی خد و حصر و تباہی و ویرانی وطن زیبای ما افغانستان عزیز بنا نهاده شد. عدم درایت و شناخت داود خان از جاسوسان و اطرافیانش، باعث تباہی خودش و خرد و بزرگ فامیلش به شمول طفل شش ماهه خاندانش گردیده و عامل اساسی کودتای منحوس و باخترا ۷ ثور با تمام جنایات و بدختی های کشور محظوظ ما تامروز گردید.

ای خدا! شدهفت ثورو دردبی درمان رسید
سرنوشت ملک ما برداشت بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد زان رسید
گشت قربانی دو میلیون مردوزن پیرو جوان
شد به میونها مهاجر، موسم هجران رسید

عالی و فاضل همه ترک وطن کردند از آنک
خرس قطبی از شمال بالشکر عدوان رسید
سربداد ند نغمهءکوروکلی د دیش
گور شد کوروکفن کالی، زمرمی نان رسید

از برکت!! کودتای منحوس هفت ثور و در زمان قدرت داشتن دور روزهء
خلقی ها و پرچمی های ناخلف و وطن فروش، خرس های قطبی بوطن
عزیز ما لشکر کشی نموده و فکر میکردند که افغانستان مارا مانند ممالک
اروپای شرقی به آسانی بلعیده و به آبهای گرم بحر هند دسترسی یابند.

از جنایت های خلق و پرچم این دوناخلف
ملک ما ویران شد و آتش به خمن در گرفت
شد به ملیونها شهید از دست نوکرهای روس
سیل هجرت هر طرف، از میهن و کشور گرفت

در این زمان نامیمون بالغ بر شش میلیون افراد وطن ما بشمول دانشمندان
ونخبه های کشور اعم از مردان، زنان و اطفال، کسبه کاران، دهاقین و
علمای دینی مجبور به ترک خانه و کاشانهءآبائی خود گردیده و اسپندوار
در هر گوش و کنار این کرهء خاکی پراگنده و آواره شدند.

پس از کودتای هفت ثور که وطن فروشان خلقی و پرچمی، مطلق العنان در
وطن مانگردیدند، از هیچ ظلم و ستمی که از دست شان بر می آمد، در حق
مادر وطن و مردم مظلوم افغانستان دریغ نکردند. این ناخلفان حتی پیش
از کودتای بد فرجام هفت ثور، در زمان ریاست استبدادی داود خان که
پُست ها مهم حکومت داود خان از جمله وزارت داخله در دستشان بود،
مرتكب جنایات بیشمار و کشتار نخبه ها و اشخاص با نفوذ کشور مانند
محمد هاشم خان میوندوال، علی احمد خرم وزیر پلان و جنرال خان محمد
خان مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق خان، وده ها اشخاص با رسوخ
بشمول عارف ریگشاه با پنده تاجر دیگر کشور ما شده بودند.

بر علاوه شش ملیون هموطن ما که اسپند وار در اقصی نقاط جهان
آواره شدند، بالغ بردو ملیون مردم بیگناه ما جام شهادت نوشیدند.
صدها هزار معیوب، بی پناه، بیو و یتیم گردیدند.

هزاران هموطن عزیزم که جگرگوشه های شان توسط دستگاههای
جهنمی اکسا، کام، خادو، واد گرفتار، شکجه و اعدام شدند، بادرد که حتی تا
امروز نه اجساد عزیزان خود را دیده اند و نه محل دفن یا گور دستجمعی
آنها را میدانند.

بالاخره از اثر آه مظلومان و انتقام دنیانی که خداوندان این بیگانه پرستان
جانی گرفت، نور محمد تره کی را شاگرد و فدارش از راه غیر معمول
نفسش را کشیده و به جهنم واصل کرد.

حفیظ الله امین! را برادران بزرگ شمالی اش طوری به درک واصل
کردند که تا امروز قبرش هم معلوم نمی باشد. بیرک که سنگ دوستی
بادران روسی خود را دائم به سینه میزد و معیار وطن دوستی و انقلابی
بودن را نظر به دوستی با شوروی تعیین میکرد، بالاخره روزی شد که
بادرانش اورا جواب داده حتی از خاک خود بیرون کردند تا در حیرتان
به مذلت و بدنامی مرد و راهی جهنم گردید.

جان من آخر بدیدی خون مظلومان چسان
دامن ناپاک بیرک را به ذلت در گرفت

دکتر نجیب رئیس عمومی خاد و بعداً رئیس جمهور که یکی از قاتلین
درجه یک مردم بیگناه وطن ما بود و بعد از فرار روس ها میخواست
چهره بدل نموده و خود را وطن دوست و مسلمان جلوه دهد، مگر آنقدر
دیر شده بود که مردم پوست وی را در چرمگری هم میشناختند، حیله
ونیرنگش مؤثر واقع نگردیده و بالاخره بسیار مفتضحانه به جزای
اعمال پلیدش رسید.

نا نجیب و کارمل را با تره کی و امین
بعد چار روزه جنایت، موسم پرسان رسید

مردم شریف، نجیب و مسلمان ماکه در آرزوی سرنگونی این خاتمان ملی
بودند و حکومت اسلامی مجاهدین افغانستان را مشتاقانه انتظار می
کشیدند. بلافخره روس های مت加وز با سرافگند گی، خجالت بین المللی و
تلفات بیحجانی و مالی، مجبور به ترک افغانستان عزیز ما گردیدند، اما:
داد توان تجاوز رابه میهن آنچنانکی
شوروی شد تجزیه، عبرت جهان از سرگرفت

نوکران جانشین شان نیز پس از مدتی فرار رابرقرار ترجیح داده و اکثریت
شان ترک وطن نموده به دامن امپریالیست های غربی که همیشه از
آنها مذمت میکردند و هزاران هموطن عزیز مارا صرف به نام نوکران
جهان غرب یا تحصیل کرده های غرب قتل عام نمودند، پناه برده و
بیش رمانه به زندگی ننگین خود ادامه میدهند. جوی کم کن زمردی
و آنگه فارغ بال بنشین. آنها که اصلاً درنهاد شان ذره عمردی و غیرت
نداشتند، مگر بنام افغان و افغانیت نیز خیانت کردند.
هیهات من الذله.

ای کاش این ناخلفان وطنفروش و قاتلین هزاران هموطن، هرگز در کشور
محبوب ما نمی بودند تا از دست های کثیف شان مملکت عزیز ما به این
حال بد، روز بد و تباہی نمی رسید.

اگر خلق و گر پر چم نمی بود
به ملک ما چنین ماتم نمی بود
نمی شد ملک ما این گونه ویران
به هرگوشه سرورد غم نمی بود
اگر این بی خدایان نوکر روس
نمی بودند، طالب!! هم نمی بود
بُدی افغانستان، آرام آرام
دل ملت چنین پر غم نمی بود

نه گشتنی عالمان و فاضلان را
زماداران ما نفهم نمی بود

به هر صورت دوران این نوکران بیگانه ها به پایان رسید و زمام میهن
دوستداشتمنی ما به دست مسلمان نماها ی بد تراز خلق و پرچم رسید.
اگر روسهای ملحد و بی دین بانوکران شان هرچه کردند، آنها دشمن دین
و خاک ما بودند که از آنها موقع بیشتر نمیشد داشته باشیم. وای و صدای
که مجاهدین به نام، زیر پوشش اسلام و اسلامیت کاری کردند که کفار هم
نکرده و هموطنان ما در خواب هم چنین روزی را ندیده بودند.

بعدِ ظلمت های هفت، نوبت رسید بر هشت ثور
نوکر رسان بر فت و چاکر شیطان رسید
گشته شد صد ها هزارا ز مردمان بی گناه
کابل زیبای مارا موسوم ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر وید به ده
راکت و خمپاره ها از سوی بی دینان رسید
در حريم کعبه کردند عهد گیرند راه راست
عهد و سوگندش فراموش، حرص نقد جان رسید

با هزاران درد و افسوس که حکومت بدست مجاهدین نما ها افتاد، در
حالیکه مجاهدین واقعی یک تعداد زیاد شان جام های شهادت را نوشیدند و
کسانیکه باقی ماندند و در جنایات و خیانتهای رهبران فاسد و وطنفروش
ونوکران سعودی ها، ایران و پاکستان شریک و سهیم نگردیدند، از نظر
افتاده و روزگار وزندگی شان هر روز بدتر و بدتر گردید.

نامسلمانان جانی، با شعار حفظ دین
کرد ویران کشورم، کردین ایشان سوختم
حرص دالر، برد دین احمدی ازیاد شان
از جنایت های شاگردان شیطان سوختم

آهون میهنم رم کرده اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزان سوختم

در روزهای اول قدرت گرفتن سران بنام مجاهدین، کابل زیبا ویران و در حدود شصت و پنج الی هشتاد هزار هموطن بیگناه ما قتل عام گردیدند، خانه هاویران شد، منازل و دارائی های مردم چور و چپاول گردید، صد ها هزار هموطن که هنوز درکشور بودند، ترک وطن نمودند، اردوی قوی وطن ما خا ئنانه و به فرمایش نواز شریف دشمن درجه یک ملت افغانستان، توسط پیر طماع و حریص، دنیا خر دین فروش، صبغت الله مجده رئیس چند روزه دولت محل گردید.

خانی محل نمود اردوی تو
زین خیانت شد وطن بی عسکرم
زانکه زیبا کشورم عسکر نداشت
جنگ سالاری به هر بوم وبرم
آن مجاهدها بنام، خصم وطن
کردند ویران، کابل گل پیکرم
هریکی بادست آلوه بخون
قاتل ده ها هزار همکشورم

آنچه از زیر بناهای کشور عزیزم که حتی در وقت کمونیست های لعنتی و بی خدا و با داران شان تخریب نگردیده بود، همه به ویرانه مبدل گشت.

قصر دارالامان که از زیبا ترین قصر های تاریخی وطن ما و حتی در منطقه بی نظیر بود کاملاً تخریب شد. موزیم کابل تاراج گردید. کتابخانه های کابل، احصاً کتابخانه دانشگاه کابل چپاول گردید.

بهترین نسخه های کتابهای نایاب تاریخی، ادبی، فرهنگی، علمی و غیره بغارت رفته و در بالای کراچی های دست فروشان، مانند کاغذهای باطله برای پاکت ساختن بفروش میرسید. مکاتب زیاد تخریب و حریق گردید.

تفنگ سالاران در هر منطقه‌که قدرت داشتند، خانه‌ها زمین‌ها و سایر اموال و ملکیتهای مردم کمزور و عامه را ظالمانه غصب نمودند و نظر به گزارش خانه‌آزادی در حدود چهار و نیم میلیون جریب زمینهای دولتی و شخصی مردمان مستضعف، بسیار ظالمانه در افغانستان توسط عمال دولت و زورمندان غصب گردیده است.

مسلمان نماهای دور از اسلام و اسلامیت به ناموس هموطنان خود تجاوز کرده و این جانیهادخترها وزنهای افغان را بعرب‌های وحشی فروختند. صبغت الله مجددی، برهان الدین، حکمتیار، سیا ف، مزاری و بلاخره همه سران گروه‌های هفتگانه و هشتگانه، بغير از چور و چپاول دارانی‌های عامه، پرنمودن جیب‌های خود، قتل و قتال هزاران انسان بی‌گناه و ظلم و ستم بیحد بالای مردم مظلوم وطن عزیز ما، کوچکترین کار و خدمتی برای وطن ما افغانستان نکردند.

بس به ناحق بکشتند هزاران مظلوم
همه جا سرخ زخون دشت و دمن می‌بینم
و آنکه باریش درازش بخورد پول جهاد
صاحب جاه و مقام، باغ و چمن می‌بینم
و آنکه بامیخ بسرکوفت هزاران مسلم
در صرف اول دولت، به سخن می‌بینم

از چپاول و دیده درانی‌های صبغت الله مجددی، شاهدان عینی منجمله یک برادر خودم می‌گویند که در مجالس مختلفی که در پاکستان برپا می‌گردند، از ظروف طعام خوری دوران پادشاهی ظاهر شاه که در آنها کلمات "المتوکل على الله" نقش گردیده بود، بیش رسانه استفاده می‌گردد.

لعنت خدا و جمیع ملائک براین وطنفروشان و دزدان بی‌حیا باد! بعد از دوران تاریک سران بنام مجاهدین، عصر سیاه جهالت و وحشت طالبان رسید. این سیه دلان و طالبان ضد علم و ترقی هر خرابی که از دست شان آمد، در حق مردم مظلوم وطن و کشور ما روا داشتند.

از جنایت های طلب جان!، کدامش یاد کرد؟
سربریدن های ناحق، تا بت بامیان رسید
طول ریش گردید معيار مسلمانی ما
شرع احمد شد فراموش، جهل رادران رسید
مفتضح کردند مسلمان را به دنیا آنچنانک
شادباش کفروشیطان، براین مسلمانان رسید

شاهکار تاریخی بت بامیان منفجر گردید، هزاران آثار فرهنگی و مجسمه
های تاریخی و بالارزش را یا تخریب کردند و یا بصورت قاچاق از وطن
بیرون نموده و بفروش رسانیدند. تلویزیونها را به دارآویختند، هزاران
رول فلم های موجود در آرشیف رادیو تلویزیون افغانستان عزیز مارا
حریق نمودند، طبقه ایاث بشمول دختران خورده سال را زکارو تحصیل
محروم ساختند. از ظلم بیحد، زنان مظلوم را در ملاً عام شلاق میزند و
حتی در استديوم کابل و پیش چشم هزاران هموطن اعدام و هزاران فجایع
دیگر را مرتکب می شدند. اعضای بدن زنها مانندگوش، بینی و لب ها را
قطع میکردند. بعضًا جوانان بیگناه را محکمه صحرائی نموده سنگسار
ویا زنده به گور میکردند که هنوز هم این فجایع جریان دارد.

گشت غارت موزه کابل هم آثار عتیق
لاجورد ملک ما، لعل بدخسان را چه شد؟
گشته ویران لوگرو کابل، غزنی و هرات
بامیان و شاهکار روزگاران راچه شد؟
رشوه و رشوه ستانی گشته امری آشکار
ترس از روز حساب حی سبحان راچه شد؟
ده هزاران پیروبرنا، زنده بنمودن به گور
کس نکرده تعزیت، آن غم‌شیریکان راچه شد؟

با واقعه عیازدهم سپتامبر گلیم این ظالمان مؤقتاً بر چیده شده و دوران
زماداری شاه شجاع قرن بیست و یکم وطن عزیز ما، کرزی وطنفروش

و خانه درجه یک وطن، در سیزده سال اخیر رسید. از برکت خدمات !!
کرزی و همستانش، وطن عزیز ما "کپ افخار! قهرمانی فساد" را در
جهان تصاحب کرده و حایز درجه اول شد. قرارگفته اخیر کامرون
نخست وزیر بریتانیا در صحبتی که با ملکه الیزابت دوم داشت، افغانستان
را به طرز شگفت انگیزی "فاسد" توصیف کرده است.

قرار نوشته دکتور میر عبدالرحیم عزیز (امریکا و اشنگتن دی سی)، و
شماره ۲۳۳ هفته نامه‌های، آفریقا، آسترالیا)، حامد کرزی بعد از تجاوز امریکا
به افغانستان، توسط قوای اختصاصی این کشور از مرگ حتمی نجات
یافته و نظر به امر جورج بوش، بصفت رئیس جمهور افغانستان اشغال
شده مقرر گردید.

در خلال سیزده سال ریاست جمهوریش، کرزی از حمایت کامل سیاسی
و نظامی اداره بوش برخوردار بود.

در دو عالم خوارگردی، ای خانه ملی ما
میروی آخر از این دهر، کرزی جانی ما
روز و شب در فکر پر بنمودن جیبیت شدی
در تباہی داده نی خیلی، تواز اردوی ما

کسانیکه پیش از بقدر رساندن به اصطلاح وطن ما "خرلنگ" هم
نداشتند، بعد از به قدرت رسیدن صاحب ملیونها و ملیاردها دالر گردیدند.
با چور و چپاول دارانی های کشور، اخصاً از اختلاس ملیونها و ملیاردها دالر
کمک های بین المللی، هر کدام صاحب گنج های فارونی شدند. پول های
سرقت کرده را در بانک های خارج از کشور ذخیره کرده اند. در حالیکه
اکثریت قاطع مردم ما به نان سه وقت خود محتاج بوده و می باشند.
کرزی که بایداز پول های بادآورده کمک های بین المللی، برای رفاه
عامه، ایجاد مکاتب، شفاخانه ها، اعمار سرک ها و فابریکه ها، آبادی و
اعمار پروژه های زیربنائی استفاده میکرد تا از خود نام نیک بجا می
گذاشت، مگر قرار نوشته لندن تایمز تاریخی ۲۳ اپریل سال جاری مبلغ

ششصد ملیون دالر را برای تقویت طالبان این قاتلان هزاران هموطن
بیگناه ما و نوکران سعودی ها و آی اس آی به مصرف رسانیده است.

کرزی قاتل تو تا کی زنده باشی؟

به پیش مردمت شرمنده باشی

اگرداشتی جوی غیرت توبی ننگ

زیک فیربردهانت، مرده باشی

کرزی از این پولهای بیت المال به پنج مرکز آموزشی طالبان در قندھار
فاریاب، هیرمند، ننگرهار و لوگر سخاوتمندانه!! کمک کرده است. اگر
این ادعا ها درست باشد (که احتمال درستی آنها بسیار زیاد است) باید
از کرزی جبران این پولها حاصل شده و مصارف ماهانه هموی لغوگردد
و همچنان نام منحوسش از میدان هوایی کابل حذف گردد.

در پانزده سال اخیر که جامعه عجهانی در کشور ما حضور داشتند و میلاردها دالر به افغانستان عزیز سرازیر شد، حتی یک پروژه عزیر بنائی آباد نگردید. بیگانه پروژه که تا حدودی تکمیل گردید، بند سلما میباشد که کار آن تقریباً پنجاه سال قبل شروع و از جانب دولت هندوستان تمویل گردیده است.

شاه شجاع ملک ما میهن فروش
کرده است بارخیانت را به دوش
باند او در فکر تاراج وطن
غافل از روز جزا، در عیش و نوش

کرزی خائن و از خود کش بیگانه پرست آنقدر دشمن وطن خود بوده که اگر برادران جاہل دور از اسلامش صدها و هزارها هموطن مارا قتل عام میگردند، خم به ابرو نمی آورد، ولی زمانی که ملا عبدالرقیب، یکی از برادران طالبیش در گذشت، آه و واویلا سرداده و به زبان حال میگفت:

برفتی ای برادر از برم

شکستی قامتم، تاج سر من

توبودی قاتل صدھا مسلمان

طلب کردد به آخرداور من

جسد آن قاتل را باتشریفات و هلی کوپتر مخصوص به ولايت زادگاهش در شمال افغانستان فرستاد. در حالیکه نماز جنازه بالغ بر بیست عسکر و پلیس ما که در راه حفظ وطن به شهادت رسیده بودند و در زیرریشش در ارگ برگزار شد، اشتراک نکرده بود.

بالاخره با تمام تقلاها و کوشش های که کرزی برای بقای خود در کرسی ریاست جمهوری نمود، موفق نشد. وزمام این کشور بی صاحب به دست مغز متفکر جهان!!! عبدالله عبدالله، این دونوکرامیریکا رسید، که حکومت بنام "وحدت ملی" و در حقیقت "وحشت ملی" را بنا نهادند. این حکومت یکی از افساد ترین حکومات جهان بوده و با تقلب، خدعا، فریب، ریاکاری و مفاسد بسیار زیاد توسط بداران این دو وظیفه باشند. تا حال که تقریباً دو سال از حکومت وحدت ملی میگذرد، کوچکترین خدمتی برای وطن و مردم میهن ما نکرده اند. بی نظمی ها، انفجار ها و انتشار ها، راه گیری ها، مسموم کردن های دختران مکاتب و هزاران فجایع دیگر روز به روز بیشتر گردیده است. وطن ما وزیر دفاع ندارد، راکت های پاکستان بارها و بارها قسمت های از وطن مارا زیرآتش گرفته اند، در این دولت خائن هیچ کسی پیدانمی شود که در مقابل این دشمنان وطن جزوی ترین حرکتی بالمثل نماید. هنوز یک تعداد وزارت خانه ها و ولایت های ما توسط سرپرست ها اداره میشود.

برادران کرزی و غنی هر روز در گوش و کنار وطن حتی در زیر ریش شان در کابل و جوار ارگ صدھا هموطن ما اعم از عساکر و پلیس، مردان وزنان و اطفال بیگناه را به درجه شهادت میرسانند.

امیداست روزی را شاهد باشیم که این همه خائن و جانیان به کیفر اعمال خود رسیده باشند.

باید متذکر شد که در حقیقت، نهاد و سرشت حکومت کرزی و وحدت ملی

کوچکترین فرقی وجودندارد، هردو حکومت از نوکران امریکا بوده و از راه های خیانت و فریب هموطنان بوجود آمده اند. و تازمانیکه حکومت امریکابرا اغراض شوم خود به آنها ضرورت داشته باشد از آنها استفاده کرده و بعداً مانند صدها نوکر دیگر خود آنها را به دور خواهد انداخت. چنانچه همین حالا هم حامد کرzi تا حدی از طرف بادار انش رانده شده است.

زراه های تقلب گشته ای آخر، رئیس اشرف
به شرم بی حد دنیا و عقبایت نمی ارزد
ریاست باهمه خجلت بشد حاصل، خردمندس
به قطع کلک های هموطن هایت نمی ارزد
ترازیستن چند روزی، به ارگ ایمن وزیبا
به بی درکلبه های، کشوریهایت نمی ارزد
در این ارگ و در این قدرت، توتاکی زنده خواهی بود؟
به تنها و گور تنگ، بدانجایت نمی ارزد

این مغز منفکر جهان!! بعد از رسیدن بقدرت تمام و عده ها و وعید های را که به ملت فریب خورده وطن داده بود، فراموش کرده و همیشه از پول ملت در سفرهای حق و ناحق به خوشگذرانی و سیاحت سپری میدارد. شخصیکه در سالهای مشکلات و جهاد وطن در سایه امریکا دور از وطن گذرانیده و با خانم عیسوی مذهب خود به کلیساها میرفت، حالا آنقدر به اسلام و اسلامیت تظاهر میکند که تسبیح طولانی اش همیشه به دست های مبارکش!! بوده و حتی در وقت صحبت با ملکه انگلستان عبادت و تسبیح گشتن از خود را فراموش نکرده بود.

تسبیح به دست اشرف، چشمش به مال ملت
چون اورسید ریاست، زار است حال ملت
در سالهای کارش، در نوکری اغیار
ثابت نموده خود را، یک بی مثال ملت

بر اساس رتبه بندی سازمان شفافیت بین المللی، افغانستان از جمله یکصد و هشت کشور جهان، سومین کشور فاسد جهان است. البته برای آقایان غنی و عبدالله شرم است که از کرزی دورجه عقب مانده اند! در این اوآخر مژده‌ی!! که از طرف این دو وطنفروش به ملت نجیب افغانستان داده می‌شود، آوردن حکمتیار خونخوار و بیرحم که قاتل هزارن هموطن ما بوده و کابل زیبای مارا او به ویرانه تبدیل نموده است، به وطن می‌باشد.

تو حکمتیار، ای خونخوار و شیطان
نگردی خدمتی، در راه سبحان
بگشتنی صد هزاران بیگناه را
نمودی کابل زیبا تو ویران

اگر باز پای کثیف این جنایتکار به وطن داخل شود، باعث خونریزی های بدتر از گذشته خواهد گردید.

من از کفار و چاکرهای ننالم
هر آنچه کرد به ما، مسلم نما کرد

چون دردها و رنج های وطن بی شمار است و با نوشتن صدها کتاب و اوراق بی حساب خلاصی نخواهد داشت. بنده با همین سطور چند بسنده نموده و در اخیر یکپارچه شعر مکمل میهندی خود را خدمت هموطنان عزیز خود تقدیم میدارم.

خلق افغان

استقبال از شعر مرحوم عبدالهادی داوی با مطلع:

تابه کی اولاد افغان تابه کی؟

تابه کی هان تابه کی هان تابه کی؟

تا به کی ای خلق افغان، تا به کی؟
زیریوغ این لعینان، تا به کی؟
گشته ملک ما به ویرانه بدل
در تماشای یزیدان، تا به کی؟
عقل کل! با جمله همدستان وی
خون ملت خورده جولان، تا به کی؟
انتحاری های بی دین بی خدا
قتل عام بی گناهان، تا به کی؟
راه گیری ها به هرسوی وطن
ظلم بیحد برگروگان، تا به کی؟
سربریدن های بی جا، بی جهت
هر طرف در ملک افغان، تا به کی؟
عسکر مظلوم و پاسدار وطن
گشته‌ی دست پاییدان، تا به کی؟
نوکری آی اس آی و "ع وغ"**
تا به کی آزاده مردان، تا به کی؟
"ع وغ" روزها و شب در عیش و نوش
خلق ما مظلوم و بی نان، تا به کی؟

از سفرهای حق و ناحق غنی
ذور دنیا گشته خندان، تا به کی؟
بُته‌ی بد را بلا نابشکنیست
زنده ماندن با سرطان، تا به کی؟
زیر دول غرب، ای آزادگان
خوش خرامی کرده رقصان تا به کی؟
به ر آزادی کشور زین ستم
متفق گردیده پاشان، تا به کی؟
خائنان مُلک و ملت، یکسره
نیست و نابود کرده، عصیان تا به کی؟
ای خدا روزی رسان تا خائنان
گشته نابود، ظلم ایشان، تا به کی؟
"حیدری" دور از وطن در ملک غیر
درد غربت درد هجران، تا به کی؟
پو هنوال داکتر اسد الله حیدری سدنی
۲۰۱۶، ۵، ۲۰ سدنی، آسترالیا

* - عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی

بەارىيە

آمد بەارو كشۇرما، زان خېر نشد
گل ھابخاڭ رفتە و بىرون دىگرنىشىد
بلبىل كەدىد، وضع چمن را چىنин خراب
باكىرگەس و كلاغ، دىگر ھەمسەرنىشىد
از جىنگ خانە سوزۇ زجورىستمگەران
افغانستان خراب و بىر آن يك نظر نىشىد
از بىس رسىيە ئۆلم و جىنايت، بە اوج خود
يك فەرد بازگشتە بە وطن، مۇستقىرنىشىد
ھەركىس بە پۇرمۇدون، جىپىش كند تلاش
يك والى و وزىر و رئيس، دادگەرنىشىد
آن جانى بىزىرگ و شرييكان، جرم او
درملەك ما زقتىل و قىتال، بىر حذر نىشىد

گرگان بی حمیّت و سفّاک، جامعه
کشتند صد هزاروکسی، نوحه گرنشد
هر رهبری بخاطر خود، سعی می‌کند
یک قائدی ز راه خدا، جلوه گرنشد
بر قلب همچو سنگ تفنگ دار، بی خدا
اشکِ یتیم و آه زنی، کارگر نشد
ای دل زه ج رویاد وطن، ناله می‌کنی
عمریست حاصلت، بجز از درد سر نشد
خواهم به عَجْزاً ذرخلاق، بی نیاز
تاخُل دشمنان وطن، با رور نشد
چون حیدری شَنید، رخون ریزی وطن
بر گود راین بهار، چسان خون جگر نشد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۲ مارچ ۲۰۰۴ - دوم حمل ۱۳۸۳، سدنی

دختر افغانی

ای سرورمهرویان، ای دختر افغانی
صورت زپری بهتر، سرتاج گلستانی
در دایره حُست، کردی توگرفتارم
افگندی به زندانم، چون یوسف کنعانی
اصل و نسبت عالی، خلق و ادب احسن
درسیرت خود جانا، الگو تو به دورانی
یاقوت لب لعلت، دل میبرد از هرکس
تاب نگهت نتوان، نی شیخ و نه روحانی
زلفان چلپا یت، و آن نرگس شهلايت
بنموده پریشانم، در هجر و پریشانی
قربان و فایت من، وز صدق و صفائت من
 دائم به دعایت من، ای لعل بدخشانی
ای سروخرامانم، وی غنچه خندانم
حب توفراگیراست، در ملک سليمانی
مه شدخل از رویت، مشک ختن از بوبیت
در حفظ وطن جانا، مردانه توجنگیدی
رفتی به لقاء الله، از راه مسلمانی
هم روس و هم انگریزان، از غیرت توحیران
فردوس برين جایت، از مسند قرآنی
با نصرت حق خواهم، وز همت والايت
شیطان بزرگ رانیز، از کشور خود رانی
امید به خدا دارد، تا حیدری مسکین
صهباي بقا نوشد، از ساغر یزدانی

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۵ می، سدنی

کابل ویران

یاد ایامی که در کابل، مکانی داشتم
در میان سنبل و گل، آشیانی داشتم
میهن بهتر ز جانم، افتخار آسیا
خوش چه مُلک باصفا، افغانستانی داشتم
کارم استادی پوهنتون و در تدریس خود
نژد شاگردان عجب، شرح و بیانی داشتم
در میان مردمان با وفای آن دیار
دوستانی با خدا و مهر بانی داشتم
هم به کابل لوگرو غزنی، هم شهر هرات
در بدخشان و به هلمند، دوستانی داشتم
میله نوروز در بلخ و بلاد دیگرم
در مزار شاه مردان، آستانی داشتم
در بر هندوکش و سالنگ زیبای وطن
گلبهار و چاریکار و بامیانی داشتم
درجنوی مشرقی و قندھار و فاریاب
مردم زحمتکش و هم جانفشانی داشتم
از صفائی صالحین خوابیده در خواجه صفا
میله جای باصفا و ارغوانی داشتم

چلستون و باع بابر، قرغه و اطراف آن
هرکناری شهر کابل، بوستانی داشتم
در خیالم می نیامد، این چنین روز فراق
ای بسا در میهن خود، گلرخانی داشتم
از میان دلبران رشک آهی ختن
دلبر گلگون رخ و شکر لبانی داشتم
ای خدا! روزی رسان، تا باز بینم کابلم
کابل ویران که آنجا، گلستانی داشتم
از فراق کشورم، جانم به لب خواهد رسید
حیدری آخر بس است، از این و آنی داشتم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۰۵، ۵، ۲۲، سدنی

دردهج ران

سوختم من خالقا! از درد هجران سوختم
از فراق خاک پا کم، مُلک افغان سوختم
سوختن بهتر بودا زشادی ام در مُلک کُفر
گربظا هر خرمم، لیک از دل و جان سوختم
مرگ با دا، آنکه در دل، نیستش حُب وطن
در دیار غیر، من از یاد جانان سوختم
تا بکی مُلکم بدینسان، زیر ظلم ظالمان
از جفای ظالمان و جور دوران سوختم
نا مسلمانان جانی، با شعار حفظ دین
کرد ویران کشورم، کزد دین ایشان سوختم
حرص دالر، بر دین احمدی، از یاد شان
از جنایت های شاگردان شیطان سوختم
آهوان میهنم رم کرده اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزالان سوختم

سوخت کابل، هم هرات و با میان و قندهار
لاله سان داغم بدل، زشک یتیمان سوختم
حیدری صبر خدا کن، عاقبت وصلی رسد
تا نگوئی دیگرش، کز هجریاران سوختم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴ می ۲۰۰۵ ، سدنی

اشک یتیم

ای وطن جانم بقربانت، به هجرانت قسم
بهر مظلومان و بر اشک یتیماننت قسم
ظالمان رحمی نکردند، برجوان و پیر تو
لا له سان غرقه بخونی، بر شهیداننت قسم
مردم بیچاره ات، با درد و رنج بیشمار
برغم بیچارگان و مستمنداننت قسم
هرچه رازیبا ببینم، در دیا ردیگران
یا دمن آید ز تو، بر دشت و داماننت قسم
سوز و افغانم ز دردت، تا ابد دارد دوا م
تا که جان دارم بتن، برسوز و افغاننت قسم
حیدری خواهد زیزدان، تا زلف بی کران
بیند ت آبا دو خوش، بر شاه مرداننت قسم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۸ می ۲۰۰۵، سدنی

مدفن آبائی

گر بگیری دربرم، ای ملک بی همتای من
شاد و خرم مینمایی، این دل شیدای من
تا بکی از درد هجرانت، شب و روزم حزین
ای که دا مانست بود، فردوس این دنیای من
سالها شداز فراقت، سوز دارم روزو شب
ای توئی روح و روانم، کشور زیبایی من
جوراين دنیای دون، گردورم افگنداز برت
دره های سبز و شادا بت، همه رویایی من
دلبران مهجبینت، رشک خوبان جهان
کاسهء گلی و دوغت، ساغر و صهباي من
نا خلف آنانکه، قد روم نزلت نشناختند
غرقه درخونت نمودند، منزل وما وای من
حیدری دارد اميد، از خالق کون و مکان
تابه آغوشت دهد جان، مدفن آبای من

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲ جون ۲۰۰۵ ، سدنی

برف و باران وطن

خوش بود دامان دشت و کهساران وطن
خوش بود سیروصفای مرغزاران وطن
خوش بود با دل بران مه جبین کش ورم
در شب مهتاب و مطرب، در بهاران وطن
خوش بود پغمان واستالف، ویا کاریزمیر
روز جوزا و شب قوسی'، با یاران وطن
خوش بود در روز نوروزو مزار شاه دین
ژنده بالا کردنش، با جان نثاران وطن
خوش بود در ملک خود با فقرو با بیچارگی
نی که در کاخ سفید و درد هجران وطن
خوش بود گر حیدری، ازلطف بی پایان حق
با زبارد برسرت، هم برف و باران وطن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۸ جون ۲۰۰۵ ، سدنی

آهُوی رم کرده

ناله بیاد وطن، صبح و مسای میکنم
خون جگر میخورم، نغمه سرا میکنم
بهر نجات وطن، از همه این مشکلات
از سر شب تا سحر، رو به خدا میکنم
بر در آن کبریا، از ره صدق و صفا
عقده و غم های دل، یکسره و امیکنم
بهر شفای وطن، از همه رنج و محن
چاره ندارم دگر، عرضه دعا میکنم
مرغ شکسته پرم، قدرت پروا زنیست
دل به هوای وطن، داده نوا میکنم
گربه گلستان روم، بهر تماشای گل
یاد گل ارغوان، خواجه صفاء میکنم
آهُوی رم کرده ام، تیر جفاء خورده ام
در دل ریش خود، از تو دواه میکنم
حیدری گر آخرت، از غم و درد وطن
حصار شود چاره ات، صبر خدا میکنم

بلا حصار

کابل و با لاحصار روزگار ان را چه شد
آن صفائی مردمان کوهساران را چه شد
آهوان بی نظیر کشور ما ای خدا!
باغزالانش رمیده، دشت و دامان را چه شد
گشت ویران ملک بی همتای ما، افغانستان
رادمردانش که بودی، شمس دوران را چه شد
آن اخوت، آن مروت، آن همه مردانگی
از میان مردمان، ملک افغان را چه شد
آن مسلمانی و آن، پابندی دین نبی
آن گذشن ها ز جان، در راه یاران را چه شد
شهرهای مهد علم و افتخار آسیا
با میان و غزنیه و بلخ و بدخشنان را چه شد
خشک سالی های پی در پی، در افغان زمین
بردار بین حا صلاتش، برف و باران را چه شد
"حیدری" سرالهی کس نداند، جز خودش
باش ساکت، چون ندانی چرخ دوران را چه شد
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۵ جون ۲۰۰۵ ، سدنی

دوری میهن

دوریت ای میهنم، از دل عذا بم کرده است
آتش هجران تو، آخر کبا بم کرده است
دشمن دنیا و دینت، صاحبان قدر تند
جور دوران بر عزیزانت، عقا بم کرده است
من ندانم این مظالم، تابکی دارد دوام
سرخی خون شهیدانت، خرابم کرده است
دوستانت هر طرف، در غربت و بیچارگی
قدرت اهریمنان، چشم پرآبم کرده است
یک زمان دامان مهرت منزل و ما وای من
عاقبت بخت بدم، پرت و عتابم کرده است
از سر شب تا سحر، رویای من میهن توئی
حیدری رویا پت آخر، چون سر ابم کرده است

۱۵ اگست ۲۰۰۵، سدنی

ز هجرانت وطن دل در برم نیست
به شب ها از غم خواب بر سرم نیست
دراین دنیای دوری مادر من
بجز فکرتو، فکری دیگرم نیست

۱. حیدری ۱۶، ۰۹، ۲۰۱۲، سدنی

آرام تن

ای خدا شدم تی، آرام تن گم کرده ام
وز جفا زندگی، ملک و وطن گم کرده ام
گردش دنیا دون، بنموده دور از میهنم
دلبران رشك آهوي ختن، گم کرده ام
هوش از سرداده و جانم بحال رفتن است
چونکه از جور زمان، جشن و چمن* گم کرده ام
روزگار ناز و نعمت ها، به دامانش گذشت
سالها دور از برش، گل پیرهن گم کرده ام
از فراق کشورم، جانم بلب خواهد رسید
زانکه از بخت بدم، سیمین بد ن گم کرده ام

آب پغمان، سیب لوگر، گلشن کاریزمیر
آن صفای گلستان وانجمن گم کرده ام
در تلاش رفتنم، هر روز وشب، سوی وطن
بال و پر بشکسته ام، دشت و دمن گم کرده ام
بس که افزون شد به ملکم، چهره اهریمنان
فرق بین بلبل و زاغ وزغن گم کرده ام
یا رب آ نروزی رسان، با شُکر گوید حیدری
یا فتم هر آنچه، از جور زمان گم کرده ام

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲ اگust ۲۰۰۵، سد نی

*- منطقه برگزاری جشن استقلال وطن در کابل.

زهجرانت وطن دل در برم نیست
به شب ها از غمت خواب بر سرم نیست
در این دنیای دوری مادر من
جز فکرتو، فکری دیگرم نیست

۱. حیدری ۱۶، ۰۶، ۲۰۱۲، سدنی

سرمهء چشم

هیچ ملکی به جهان، غیروطن کارم نیست
که بجز کشور من، هیچ خریدارم نیست
نیست روزی که زدردش، نخورم خون جگر
نیست یک شب که زیادش، تن تب دارم نیست
کاش خاکت بشود سرماء چشم میهن
دوستان دغلت، جزبه بصر، خارم نیست
درد های دل ریشم به کی گویم، ما در؟
که جاز تودگری، مؤنس غمخوارم نیست
چه خوش آنوقت، که درسا یه مهرت بودم
در فراقت هوس، رفتن گلزارم نیست
ترک دامان تو، باناله و افغان کردم
حیف و صدحیف ترا، قدرت دیدارم نیست
دشمنانت زخدا، محووفنا میخواهم
جز محبان تو، با خصم، سروکارم نیست
دوری و هجرتوبنده مرا، همچون قیس
وزغم و درد تو، جزنااله بسیارم نیست
خاک عالم بسرم، گربکنم با چه سود؟
حیدری جزوطن، هیچ پرستارم نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری، ۲۳، ۸، ۲۰۰۵، سدنی

کشور زیبای

نه من رندم نه مینا، میپرستم
نه این دو روزه دنیا، میپرستم
ترا ای کشور زیبای افغان
به ذات پاک یک تامیپرستم
ز هجران تو، مجنون گشتم آخر
بیادت نام لیلامیپرستم
به جاز خون دل، حاصل ندارم
ترادر روز و شب هامیپرستم
خدار ای وطن! گیرم در آغوش
ز دوری تو، صحرامیپرستم
خوش‌آگر حیدری، خاک تو گردد
ب بویت دشت و دریا، میپرستم
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۳۰ اگست ۲۰۰۵، سلنی

جفای روزگار

شده مد تی مد یدی، که زکشورم بدورم
ز جفای روزگاران، نبود دمی سرورم
ز فراقش هر شب و روز، بکنم فغان و افسوس
نه به دل قراردارم، به بصر نمانده نورم
چکنم بمن بگوئید، به کجا روم بدارم
همه الـتـیـاـم درـدـم، هـمـه چـارـه قـصـورـم
اگـرم شـودـ کـهـ روـزـیـ، بـرـسـمـ بـهـ کـشـورـخـوـیـشـ
بـکـنـمـ سـجـدـهـ شـکـرـ، بـهـ شـهـنـشـهـیـ شـکـورـمـ
بـرـوـحـیدـرـیـ زـعـجـزـتـ، بـهـ درـخـداـ دـعـاـ کـنـ
کـهـ بـهـ یـدـ قـدرـتـ اوـسـتـ، غـمـ وـشـادـیـ وـسـرـورـمـ

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۶ سپتامبر، ۲۰۰۵، سدنی

آزادی افغانستان

يا دایا می که هجران، درد من جانداشت
دوری میهن بفکرم، منزل وما وانداشت
رفت وآمد ها به هرسوی وطن، بی درد سر
دشت ودا ما نش همی، آشوب وغارتها نداشت
مردمان کشورم با هم یکی، چون جسم وجان
وحدت ملی مارا، کس دراین دنیانداشت
ازبک و پشتون هزاره، تاجک وهم ترکمن
هر یکی با هم برادر، کس بکس دعوا نداشت
دوستان همدگربودی، قزلباش وبلوچ
هیچ قوم کشورم، با هموطن غوغانداشت
غیرت افغانی مان، بود ش ^{الگودرجهان}
شاه امان الله غازی، آنzman همتانداشت
کرد حاصل افتخار، آزادی افغانستان
ملت ولا ضمیرش، تاب ذلت هانداشت
"حیدری" میکن نثار آنهمه مردان، درود
کز فدا بنمودن جان، ترس و واویلانداشت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
دهم اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

شب یلدا

نگارا! میروم من، زین جهان، آهسته آهسته
ز هجران، روزوشب دارم فغان، آهسته آهسته
اگر قسمت بود مردن، مرا اندرد یارکفر
صبا! خاکم رسان، افغانستان، آهسته آهسته
ز جور این زمان شد مدتنی دورم زملک خویش
خدایا! دور کن جور زمان، آهسته آهسته
دل مهجور من خواهد، همی رفت ن سوی میهن
رسانم با رالهی'، گلستان، آهسته آهسته
بکابل لوگرو غزنی، هرات و هم بدخانش
روم تا یا بم، آن آرام جان، آهسته آهسته

شِفَای دردهای خود بگیرم، از مزار شاه
 که می بوسم در آن آستان، آهسته آهسته
 خداوند! نصیبم کن، زلطفت دیدن یاران
 شب مهتاب و کیف آسمان، آهسته آهسته
 به که سار وطن، گرفتدم قسمت کنی یا رب
 چینم بهر جانان، ارغوان، آهسته آهسته
 شب یلدا نشسته، با رفیقان درد دل گویم
 سر شب تا سحر، با دوستان، آهسته آهسته
 بود چشم امیدت حیدری، برخالق منان
 که سازد آخرت، خلدا شیان، آهسته آهسته

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵ ، سدنی

یاد آنوقت که به میهن، سرو سودایم بود
 کابل و غزنی لوگر، همه جا، جایم بود
 مردمان وطنم خیلی عزیز و مشفق
 کاسه گلی و دوغ ساغر و صهبا یم بود

داکتر اسدالله حیدری
 دهم اپریل ۲۰۰۹ ، سدنی

راه ٿواب

دانی که چیست عزت، در ملک خویش بودن
باد وستان نشستن، از خصم رو نمودن
آسایش روانست، این باشد ای برادر
در قلب آشنا یان، راه صفاگشودن
کی بوستان اغیار، الفت پذیر حالت
کزنازُبوی میهن، آنجا گلی ندیدن
راه صلاح نبود، در سیر زندگانی
هر آنکه آزمودی، تکرار آزمودن
بهر خوشی ناکس، یا بهر چاپلوسی
افراد بی خود را، بیش از حدش ستودن
راه ٿواب باشد، باد وستان مُروّت
از اهل کین و غیبت، خود را جدا نمودن
هر چند میتوانی، کن حیدری تو کوشش
به رضا ی بزدا ن، زنگ از دلی زد و دن

دکتر اسدالله حیدری، ۳۱، ۱۰، ۲۰۰۵، سدنی

نالهء شبگیر

زیستن در حرم پاک تو، تقدیر نبود
ورنه عزم سفر، از کوی تو، تدبیر نبود
خاکت ای میهن من، مدفن آبای منست
هرگز مدرد فراق تو، به تصویر نبود
از زمانی که ترا کرده رها و رفت
هرچه دیدم به جزار، حلقه زنجیر نبود
ای که مینوی همه عالم هستی، هستی
کاش هجران تویک لحظه، به تفکیر نبود
دل من گوهر پاکیست که از دوری تو
شب و روزش همه، بی نالهء تکبیر نبود
سالها شد سپری، بهر مدوای دلم
هیچ چاره مگرم، نالهء شبگیر نبود
چه کند حیدری، از سوز فراقت میهن
که در این سوختنش، ذرهء تقصیر نبود

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری

۶ جنوری ۲۰۰۶، سد نی

ملک شیران

سوزمین پاک افغان، یادباد
یادباد، آن ملک شیران، یادباد
لوگ رو غزنی، بد خشان و هرات
هم جلال آباد ولغمان، یادباد
دره های سبز و شاداب وطن
میله رفتنهای پغمان، یادباد
دامن سالنگ زیبای وطن
آن لب دریای خنجران، یادباد
روز نوروز و مزار شاهدین
هم گل سرخ مزاران، یادباد
مه سیما یان میهن را چه شد؟
نرگس مست غزالان، یادباد
روز دهقان و تماشا های آن
بزرگشی های سمنگان، یادباد
حیدری مجنون کوی و برزنش
ناله شب زنده داران، یادباد
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۲ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

س رو روان

ای صبا! مژده نیکو، زجهانی به من آر
بهرآزادی کشور، سخنانی به من آر
شاه شجاعان زمان را، زوطن دور نما
شیرمردان وطنخواه، چواما نی به من آر
عمر بی حاصل من، میگذرد در غربت
آخراز بهر خدا، نکهت جانی به من آر
درد هجران مرا، از گل میهن بیزدای
لا له و یا سمن، هم شورو فغانی به من آر
یارسانم به وطن، یازغمم کن آزاد
یا چو یعقوب ز یوسف، تو نشانی به من آر

گر نباشد مرا، قسمت رفتن به وطن
تئر بت کوی شهیدان، زمکانی به من آر
روزگاریست که دورم، زوطن صدا فسو س
مه سیما صنمی، راحت جانی به من آر
میشود عمر من آخِر، زرهه لطف و کرم
همدم سرو سهی، تاب و توانی به من آر
گذرت گربشود، سوی بد خشان وطن
یار گلچهره با درد و بیانی به من آر
حیدری تا به کجا، از غم جانان در سوز
آخرای با دصبا! سرو روانی به من آر

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۷ فبروری ۲۰۰۶ ، سدنی

ما درزیبای من

ای ملک بی همتا ای من، ازمن چرا نجیده ای؟

ای ما من آبای من، ازمن چرا نجیده ای؟

بودی به هر دردی مرا، ای میهنم دارو همیش

حالا که من آواره ام، ازمن چرا نجیده ای؟

در سایه مهرت بُدم، از دست نا اهلان دون

ترکت نمودم از جفا، ازمن چرا نجیده ای؟

خواهم زیزدان قدیر، تا بینمت ای دلپذیر

شا داب و خرم با صفا، ازمن چرا نجیده ای؟

امید که خاکت را به چشم، سرمه نمایم ای وطن

با شی تو هم مدفن مرا، ازمن چرا نجیده ای؟

شد "حیدری" مجنون تو، ای ما درزیبای من

گیرش تودر آغوش خود، ازمن چرا نجیده ای؟

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

اول دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

دل پرخون

دارم دل پرخون همیش، از هجرت ای جان در بغل
خواهم بدارم دائمت، ای ماه رخشان در بغل
جمع پلید ان شد فزون، در خانه و کاشانه ام
آنها همه خصم وطن، خار مغیلان در بغل
از کویت آواره شدم، مجنون و بیچاره شدم
تاکی رها یم میکنی؟ گیرم توجانان در بغل
چون شمع خاموش توام، از خود فراموش توام
از پرتو دیدار خود، جانا بدیه جان در بغل
دل گشته تنگ از دوریت، از عشق واژ مهجوریت
سیل سرشکم میرود، چون رود طغیان در بغل
پیش خدا دارد دعا، وقت سحر وقت مسا
با چشم گریان حیدری، بگرفته قرآن در بغل

ا.حیدری، سوم دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

وطن از ظلم، روس و خلق و پرچم
مجاهد نام ها و طالبان هم
مسلمانان و هندویت بکشند
نکردند رحمـم بر اولاد آدم
۲۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

دل آسا

صبا ز من برسان سرزمین زیبارا
که بوده مامن اجدا دم، آن دل آسara
اگرچه مدت شد دورم از سرگویت
به مهرما دریت شاد کن دل ما را
چرا ز دامن خود کردی دورم ای مادر؟
بیین سرشک من از دیده همچو دریارا
خرابه خانهء ما گشت از جفای عدو
رمیده جمله غزالان زکوه و صحرا را
نماتو دورز پیشت خائنان وطن
بران ز خویش توآن نوکران رسوارا
یکی بنام مسلمان و دیگری بی دین
بریخت خون هزاران جوان رعنارا
یقین نا خلفند نوکران بیگانه
به جیفه نتوان صید، مرغ عنقارا
نکرده است خیانت به میهن ش هرگز
هر آنکه معتقد است باز خواست فردا را
صبابه بلخ رسان عرض من به شیر خدا
زراه لطف ببین حیدری شیدارا

دکتر اسدالله حیدری
دهم دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

غم جانان

آخرازکوی تو باناله و افغان رفتم
سر به صحراء زده با همسرو طفلان رفتم
بُدی ای میهن من خانه و کاشانه من
بال و پرسوخته چون مرغک نلان رفتم
کربلا گشته ای تو، با شهدای عطشان
من چوزینب بسوی گوفه ویران رفتم
گرتوازخون شهیدان همه گلگون گشتی
لاله سان داغ به دل حال پریشان رفتم
سه شب و روز زراه های پرازخوف و خطر
کوه به کوه، دره به دره به بیا بان رفتم
تاكه از دامن پاکت قد مم شد بیرون
دل شکسته، زبرت همچویتیمان رفتم
هرگزم قصد نبود تاكه کنم ترک ترا
شده مجورزبیدا دیزیدان رفتم
خلق و پرچم فروخت حرمت دیرینه تو
کرده نفرین پلیدان، رهه هجران رفتم
خاک با دا به سرم، گرتونگیری به برم
حیدری رفته ز هوش، از غم جانان رفتم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۳ دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

سوختم سوختم

از فراقت ملک افغان سوختم، سوختم
از مظالم های دوران سوختم، سوختم
دشت و دامانت بُدی مینوی من
از غم آن لاله زاران سوختم، سوختم
میهنم از دوریت دل گشته تنگ
هم بیاد که ساران سوختم، سوختم
تاکه در دامان پُر مهرت بُدم
چونکه افتادم به زندان سوختم، سوختم
به ر طفلان گرسنه بی لباس
شدت سرما و یخدان سوختم، سوختم
از غم طفلان معصوم یتیم
بی دوا حال پریشان سوختم، سوختم
از برای بیوهه بی سر پرست
کودکانش چشم گریان سوختم، سوختم
در عزا آن شهیدان بی کفن
هر طرف در دشت و دامان سوختم، سوختم
گشته شیطان بزرگ دشمن ترا
از شرانگلیس و شیطان سوختم، سوختم
حیدری وقت سحر از جان و دل
عرض حالت کن به یزدان سوختم، سوختم

دکتر اسد الله حیدری ۲۵، دیسمبر ۲۰۰۶، سد نی

ای خاک

ز درد دور یت نالانم ای خاک
پریشان حال و سرگردانم ای خاک
گذشت عمرم بیاد کوه سار
چگرخون، بی سرو ساما نم ای خاک
ز سودا ای پری رویان کویت
همه محزون و در افغان نم ای خاک
چوازدا مان پاکت دور گشتم
اسیر درد بی درمان نم ای خاک
بیادیو سف گم گشته خویش
چویعقوب روزوشب گریانم ای خاک
اگر جویا احوالم بگردی
جوابت کلبه احزانم ای خاک
بمیرم گردا ین ملک غریبی
مکن خاکم تو در هجرانم ای خاک
چرا پیشت نمی خواهی عزیزم؟
خلاصم کن از این زندانم ای خاک
جواب حیدری بسم خویش
بده مثبت، نماشا دانم ای خاک

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۹ دیسمبر ۶۰۰۶ ، سدنی

سوزفراق

دل ز هجران تو از خون خضاب است خضاب
جگر از سوزفراق تو کباب است کباب
تا جدا گشته ام ای یار زکا شانه خود
بی وصال تو مرما، خانه خراب است خراب
رگ رگ دل به فغان آمده از درد فراق
رشته های بد نم تار رباب است رباب
روز شب می رو دو عمر به سر می آید
مزده وصل بده کار صواب است صواب
تارو پود بد نم وصل ترا می خواهد
زندگی بی تو مرا عین عذاب است عذاب
تابه کی از غم هجران تو باشم گریان
رحم کن بهر خدا دیده پرآب است پرآب
سرشب تابه سحر غصه هجران ترا
ذرج سینه بنگارم که کتاب است کتاب
یاد آنوقت که در سایه مهرت بودم
عطر زلفان توبه تر زگلاب است گلاب
حیدری را بطلب پیش خود ای سرو روان
ورنه در روز جزا از تو حساب است حساب

ی دری پوهن وال داکتر اسدالله ح
۱۵ دیسمبر ۲۰۰۶ ، سدنی

عقاب شکسته پر

چرانه روی مرا، بر دیار خود باشد
چرانه هر قدمم، بهر یار خود باشد
عذابِ غربت و هجران من، بود تا کی؟
دلم همیشه بفکر نگار خود باشد
زعاشقان سرا پرده وطن هستم
مرا بهشت زمین، لاهه زار خود باشد
من آن عقاب شکسته پرم، که در فرقه
دلش به پرزدن، کوهسار خود باشد
کجا روم، به کی گویم، زدرد بی وطنی
به ملک غیر کرا اختیار خود باشد؟
به شهرهای وطن رفت، سرزنم هرسو
به خاک خود همه کس، شهريار خود باشد

چه خوش بکشور خود، جان خویش بسپارم
که تربت و کفنم، از دیار خود باشد
اگر که لطف خدا، حیدری شود یارت
غم و سرور تو، پیش تبار خود باشد

۱۳ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

دارا که کباب میخورد، میگذرد
ورباده ناب میخورد، میگذرد
مسکین که به سُفره غریبی، ناش
بارنج و عذاب میخورد، میگذرد

۱۴ اسپتامبر ۲۰۰۳، سدنی

این عمر دو روزه بین، عجب میگذرد
گاهی بغم و گه بطریب، میگذرد
افسوس که تو مصدر کاری نشدم
چشمی بزن و نیگر، چوش ب میگذرد

۱۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

آزادی

ای برادر هر که دارد حب میهن در دلش
گلخن ملکش برایش، به زکاخ دشمن است
جان من در اشتراکی کردن کشور مکوش
این تلاش نابجا، از دشمن دین من است
کم مصیبت دیده؟ ملک ما زدست خانان
عامل اصلی همانا، اشتراکی کردن است
نیست آزادی به ملکی، کز جفای ظلمان
پشت ملت خم زبار اشتراکی کردن است
قصه‌ءگرگ وسگ فربه را نشنیده ای؟
آن یکی آزاد و دیگر، حلقه اش درگردن است
"حیدری" تا می توانی کوش در آزا دیت
این متع بھتر از جان، دین و آین من است

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۰۷، ۴، ۲، سدنی

ای مادر من بخدمت، بازار سرم
باگریه وزاری و بانی بازار سرم
هجران توکرده است مرا، همچون قیس
باسجده شکرو شه پر بازار سرم

۲۷ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

ششم جدی

شش جدی شد برادر ملک ما کافر گرفت
از زمین و آسمان باران آتش سرگرفت
یک لعین راهی دوزخ شد ولی جای ورا
جانی بد ترازو، یک خائن دیگر گرفت
بیرک آمد از شمال با طمطراق بی شمار
در خیانت شد سرآمد، لعنت داور گرفت
از جنایت‌های خلق و پرچم این دونا خلف
ملک ما ویران شد و آتش به خرمن درگرفت
شد به ملیونها شهید از دست نوکرهای روس
سیل هجرت هر طرف، از میهن و کشور گرفت
کورخواندش "بِرْزَنْف" با دار بیدینان دون
ملک شیران را چنین آسان سرتاسر گرفت
داد تا وان تجاوز را به میهن آنچنانک
شوروی شد تجزیه، عبرت جهان از سرگرفت
جان من آخر بدید خون مظلومان چسان
دامن ناپاک ببرک را به ذلت درگرفت
"حیدری" دارد امید از خالق کون و مکان
شاه شجاعان کنونی، راه پیشان برگرفت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۳۸۶ هفتم جدی

مطابق ۲۸ دیسمبر ۲۰۰۷، سدنی، آسترالیا

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه بامطلع:

این چه شور است که در دور قمر می بینم

همه آفاق پر از فتنه و شرمی بینم

قتل وقتل

این چه ظلمیست که در ملک پدر می بینم
همه جا قتل وقتل، شام و سحر می بینم
جور بی حد به سر مردم مظلوم وطن
از کثیف کرزی واژ بچه خرمی بینم
آنکه لایق بودش حلقه دار چون صدام
خاطر آسوده به سرتاج ظفر می بینم
از قتل همه روزه، زدست طالب
همه جاعوض اشک، خون ز بصر می بینم
چه بگویم زشهیدان و ز تخریب معابد
هر طرف پاره قرآن، چه پر پرمی بینم
جانیان را همه جا، بعد ز کشتار مزید
شاد خرم به عیاشی و سفر می بینم
کابل و مرزا النگ، هم هرات و مشرقی
هر طرف در وطنم جنگ و شرمی بینم
علماء ترک وطن کرده و در هجرانند
بی سوادان همه با قدرت و فَرْ^{*} می بینم
پارلمان وطنم اکثر شان در غم جیب
آنکه در فکر عوام، خار بصر می بینم
هر که خواهد بکند، خدمت مام میهند
چون بشرد و سوت و را، در پس در می بینم

آنکه وجدان نفروشد به پوند و دالر
همچو "رنگین و ملا لی" پس دارمی بینم
آنکه لایق بود ش حلقه دار، چون "صدام"
خاطر آسوده بسر تاج ظفر می بینم
طالبان را که بُوند نوکردار و دالر
دشمن علم و ترقی و هنر می بینم
حافظا! هیچ ندیدی تو چنین وضع خراب
حال این ملت معصوم، به خطرمی بینم
"حیدری" به روطن راه دعا پیش بگیر
که من این راه ترا پُرزا ثر می بینم

*سمر - شب ،تاریکی و سیاهی شب

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
بیست و هشتم ماه می ۲۰۰۷، سدنی
آسترالیا

فلک بردى زدست ما وطن را
زدى آتش گلستان و چمن را
نمودی سرخ از خون شهیدان
سراسرمیهن گل پیرهن را

فرقاق مُلک

فلک خوار و نژبلم کردی آخر
فرقاق مُلک تقديرم کردی آخر
زهجران وطن تاکی بسوزم
به آسترالیا اسيرم کردی آخر

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:
 اين چه شور است که در دور قمر می بینم
 همه آفاق پراز فتنه و شرمی بینم

أوضاع وطن

این چه شور است که در مُلک پدر می بینم
 همه جا قاتل وجانی و سمر^{*} می بینم
 بهریک لقمه نان، اکثر مردم محتاج
 غاصبان حق ملت، همه کرمی بینم
 پولداران همه در عیش و به عشرت سرشار
 بینوا یان همه را، خاک بسرمی بینم
 جوربی حد بسر مردم مظلوم وطن
 ز قوی پنجه واز صاحب زرمی بینم
 جانیان به رچپا ول بهم پیوندند
 کودک و پیرو جوان، خون جگر می بینم
 عالم و فاضل میهن، در هجران و فراق
 جاهلان راهمه با قدرت و فرمی بینم
 پارلمان وطنم، اکثر شان نادانان
 هر که دانا است و را، خار بصرمی بینم
 هر که خواهد که کند خدمت ما ممیهن
 مورد پرسش صدعاق پدرمی بینم

آنکه وجدان نفروشد به پوند و دالر
همچو "رنگین و ملا لى" پس درمی بینم
آنکه لایق بود ش حلقه دار، چون "صدام"
خاطر آسوده بسر تاج ظفر می بینم
طالبان را که بُوند نوکر دال و دالر
دشمن علم و ترقی و هنر می بینم
حافظا! هیچ ندیدی تو چنین وضع خراب
حال این ملت معصوم، به خطرمی بینم
"حیدری" به روطن راه دعا پیش بگیر
که من این راه ترا پُرزا شر می بینم

*سمر - شب، تاریکی و سیاهی شب

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
بیست و هشتم ماه می ۲۰۰۷، سدنی
آسترالیا

فلک بردى زدست ما وطن را
زدى آتش گلستان و چمن را
نمودی سرخ از خون شهیدان
سراسر میهنهن گل پیرهن را

فراق مُلک

فلک خوار و ذلیل کردی آخر
فراق مُلک تقدیرم کردی آخر
ز هجران وطن تاکی بسوزم
به آسترالیا اسیرم کردی آخر

بارنج و محن

این چه شوریست که درملک و وطن می بینم
جانیان را همه در صدر چمن می بینم
هر که خواهد که کند کار برای مردم
مورد حمله صد زاغ وزغن می بینم
بس به ناحق بکشند هزاران مظلوم
همه جا سرخ زخون دشت و دمن می بینم
خلق و پرچم که بُدی پیرو مارکس و لینن
زیر دول بُش و تونی به اتن می بینم*
آنکه با ریش در ازش بخورد پول جهاد
صاحب جاه و مقام، باع و چمن می بینم
و آنکه با میخ به سرکوفت هزاران مسلم
در صف اول دولت به سخن می بینم
گفت ابلیس به یاران بزنید چال نوی
چون شما دشمن سر سخت وطن می بینم
 بشوید جمع همه قاتل و جانی یکجا
ائتلاف همه دزدان کهن می بینم
این چه مُود یست که در خاک عزیز افغان
ریش و نکتائی و لئگی و چپن می بینم
شده عمری که ز هجران وطن می سوزی
تا به کی "حیدری" بارنج و محن می بینم

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۳۰، ۵۰۷، ۲۰۰۵، سندی

* - تونی بلیر صدر اعظم انگلستان و جورج بُش رئیس جمهور امریکا

استقبال از شعر حضرت حافظ با مطلع:
این چه شور است که در دور قمر می بینم

اهدا به جوان مظلوم سید پرویز کامبخش

قاضی شریح بلخ

کامبخش شد اسیر جفای ستمگران
در بلخ فتاده گوشته زندان چا کران
او را گرفته اند به جرم خلاف دین
آنانکه بی خبر رخداد وند وهم زدین
اسلام دین رحمت و دین عطوفت است
نی دین قتل و غارت و ظلم و شقاوت است
آنکس که داده حکم به اعدام این جوان
بیشک که است شمر و یزید را زپیروان
آن دین فروش قاضی دنیا خار پلید
همچون شریح^{*} بندهء زر، نوکر یزید
کو داد حکم قتل حسین(ع) را به کربلا
این بی خدای بلخ به پرویز بی گنا
صادرنموده حکم کثیفش آن کثیف
تابشکند قامت رعنای یک شریف
ای مردم غیور وطن تا به کی خمود؟
تا چند در مقابل این ظا لمان جمود؟
خیزید باقیا م عدالت به جانیان
برپا کنید محشر عقبی به خانان
این ناکسان دشمن او لاد آدم اند
چون گرگ ظا لمndo ولی ازدوپا کم اند
یا مرتضی علی(ع) برون آرزو الفقار
بلخ را صفانما به پا کان هشت و چار

پرویز را رهاب کن از چنگ ظالمان
بردوستان رسان ایا شاه انس و جان
با شعر خود همیشه نما "حیدری" جهاد
امید که سرخ رو شوی آخر تودر معاد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۳۰ جنوری ۲۰۰۸، سدنی، آسترالیا

*- قاضی شریح یکی از قاضیان مشهور دوران خلفای راشدین، زمان معاویه و زمان یزید بود. یزید که کمر بقتل امام حسین(ع) بسته بود میخواست این جنایت خود را صبغه شرعی بدهد بنابرآ از عبیدالله ابن زیاد خواست تا از قاضی شریح فتوای قتل امام حسین(ع) را بگیرد.

ابن زیاد نماینده خود را نزد قاضی شریح فرستاده و ازاو تقاضای صدور فتوای قتل امام را نمود. قاضی شریح از صدور فتوای مذکور جدا خود داری نموده و با قلمدانی که در دست داشت به فرق خود زد. او گفت چگونه میتوانم فتوای قتل امام حسین(ع) فرزند رسول الله را بدhem و خود را مسلمان بنام؟ نماینده ابن زیاد که جواب قاضی شریح را به عبیدالله ابن زیاد رسانید، عبیدالله گفت خوب من بلدم چطور از وی فتوای لازمه را بگیرم. ابن زیاد بار دوم نماینده خود را با خریطه مملو از سکه های زر نزد قاضی شریح فرستاده و به او هدایت داد تا خریطه مملو از سکه های زر را پیش چشمان طماع قاضی شریح باز نموده و سکه ها را به رابه روی زمین ریختاند و پائین و بالادر حرکت آورد. نماینده ابن زیاد به دستور فوق عمل نموده و به قاضی شریح گفت اینها همه مال تو خواهد بود در صورت که فتوای مورد ضرورت یزید را صادر نمائی. جلایش سکه های زر و صدائی که از حرکت دادن آنها طینی انداز شده بود، کار خود را اکرده و قاضی پیر و حریص را اغوا

نموده و دریک لحظه دین را به جیقهء دنیا فروخته و فتوا داد
که "حسین از دین جدش خارج شده و باید به شمشیر جدش کشته
شود". هیها ت من الذله.

نفرین ملت

تکبرنیازی راخوار کرد
به نفرین ملت گرفتار کرد
زبی عقلی و بی خردبودنش
زدنیا خود، دوزخ اumar کرد
شهید ستم گشته "فرخنده" جان
تکانی به ملت، داد و بیدار کرد
بگو "حیدری" زین خرد مفسان
که حمل کتاب راچو حمار کرو

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۴، ۲۰، سدنی

ملا نیازی خطیب مسجد وزیر اکبر خان بود که مانند قاضی شریع دین را به دنیا
فروخته و از قاتلین فرخنده شهید حمایت کرد.

"بوش" جانی

"بوش" جانی لعنت حق برسرت باد !
 جهنم رفتن آخر کیفرت باد !
 شود تحت السر جای تو ملعون
 رفیقات همه دور بورت باد !
 ترا"تونی بلیر" همکار و همیار
 که"جان هاورد" همی پشت درت باد !
 یکی پست رذیل"رایس" بد اند یش
 وزیر خارجه هم دربرت باد !
 به ناحق کردی اشغال ملک مارا
 حمیم دوزخی در حنجرت باد !
 بُدی "چاینی دکت" معاون در اینجا
 در آنجا این خبیث هم یاورت باد !
 نمودی طرح ریزی یازدهه ئه
 ترورستان همه، هم کیفرت باد !
 "براون گولدن" با"رامسفیلد" جانی
 به پیک دوزخی هم ساغرت باد !
 تو هستی قاتل ملیون مسلمان
 هزاران مارو عقرب دربرت باد !
 تو آخر"حیدری" از"بوش" بی دین
 ز این جانی مگو، حیف سرت باد !

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
 سوم سپتامبر ۲۰۰۸، سدنی

نویت:

"جورج بوش"، منفور ترین رئیس جمهور تاریخ ایالات متحده امریکا.
 "تونی بلیر"، صدر اعظم وقت انگلستان.
 "جان هاورد"، صدر اعظم وقت آسترالیا.
 "کاندی لیزا رایس" وزیر خارجه وقت امریکا.
 "دک چاینی"، معاون رئیس جمهور امریکا.
 "گولدن براون"، صدر اعظم انگلستان بعد از تونی بلیر.
 "رامسفیلد" وزیر دفاع سیار جانی امریکا.

روز شمار

نى تابش خورماند ونى سير مدار
نى چرخ عيار
جز ذات خداهیچ نه شاهیست ونه سالار
در آخر کار
نى سايھه بيد ما ندونى سرو و چنار
نى فصل بهار
نى باغ و چمن ماندو نى گلبن و خار
نى بلبل زار
نى مزرعه ماند، نه دهقان، نه بادار
نى كشت و نه کار
نى رنج والم ماند ونى دورى يار
نى قلب فگار
نى "بوش" پلید ماند ونى گشت و گشتار
نى چوبهه دار
نى ظالم ومظلوم، نه قاضي رباخوار
نى دالر و دينار
نى ساقى گلرخ باشد ونى ساغروبار
نى مست و ځمار
نى ناز بتان ما ندونى جلوهه يار
نى عاشق زار
نى دانشکده ببني نه درسي، نه قرار
نى اهل کبار
نى "حیدري" ماند نه اين دورى يار
نى هجرت زار
رفتن همه داريم، برجاتب غفار
در آخر کار
جز طاعت يزدان دگرنیست به کار
در روز شمار

دакتر اسدالله حیدري
۱۲ مارچ ۲۰۰۹، سدنى

فریاد بلبل

بها رآمد بها رآمد، بها ر هشت و چار آمد
که بر تخت خلافت مرتضی آن شهسوار آمد
ز عدل شاه دین روزوشب نوروز شده یکسان
ز فیض آستا نش چشم نا بینا شده روشنان
ز لطف ایزد مئان، بگشته مؤمنان شادان
ز مین و آسمان خرسند، ملائک از خوشی خندان
باشد رنگین زلاله دشت و دامان وطن هر جا
دوباره زنده شد اشجار و گلها هر طرف پیدا
چمن سبزو گلستان پُرز انواع گل و ریحان
ز آب برف کوه ها، گشته دریا ها همه رقصان
روانند دوستداران علی (ع)، سوی مزار شاه
که تا گیرند حاجتهای خود از صاحب درگاه
کند بلبل به شاخ گل، به دربار خدا فریاد
که یارب مستدامش دار، این ملک و کنش آباد
رها کن ملک ما یارب! ز چنگ کافرو ظالم
نما افراد این ملت، به یکدیگر ز جان خا دم
بکن تو "حیدری" خدمت برای کشور افغان
ز خاکت اهر من بیرون، تو خودکن ملکت آبادان

دکتر اسدالله حیدری

۲۵ مارچ ۲۰۰۹، سدنی

خاندان وظالمان

هفت و هشت ٹورآمد دردبی درمان رسید
خا ئنان وظا لمان راقدرت ودوران رسید
نوكران مارکس ولین، مادر میهن فروخت
بهر شا گردان شیطان، لعنت یزدان رسید
هر که را دیدند آن دو صاحب عز و شرف
یا به بیرحمی بکشند، یاکه بر زندان رسید
کردند چوروچپا ول، هر قدر داشتند توان
به رویران کردن ملک، جمع بی دینان رسید
نا نجیب و کارمل را با تره کی و امین
بعد چار روزه جنایت موسم پرسان رسید
داد شا گرد و فادار حق استاد پلید
از برای کیف روی ببرک و روسان رسید
با خیانت های ببرک خرس قطبی از شمال
به راشغال وطن، بالشکر عدوان رسید
چند بی دین دگر هم با شعار حفظ دین
کرد ویران میهنم، با خیل بی رحمان رسید
شد به ویرانه مبدل آن حریم امن ما
ترک دامان وطن با حسرت حرمان رسید
کرد مُنحل اردوی کشور، یکی از خا ئنان
بی مثل شد این خیانت، ثبت در دوران رسید
"حیدری" هر چند بکوشی کی توان از صد یکی
بر جنایت های گونا گون بی دینان رسید

بوهنوال داکتر اسدالله حیدری
هفت ٹور ۱۳۸۸ مطابق ۲۷، ۰۹، ۰۴، ۲۰۰۹، سدنی

چیاولگر

شد دوباره نوکربوش برسکار
بشد افغانزمین پامال کفار
صدوپنجه هزارسربازنا تو
تهاجم کرده اند باتانک وطیار
به ملکم ریختند صدها هزار بمب
نمودند کشورم ویران و خونبار
بکردند تست بمب های نوخویش
نکردند رحم به حال ملت زار
خداآوندا! زشرکفر واعدا
توملکم درپناه خود نگهدار
چپاولگر شده هر کاره ما
تطاولگر زبیخ و ریشه بردار
هر آنکس ملک ما ویران نمودست
چو صدامش ببینم بر سردار
مرا روزی بخاکم بازگردان
خلاصم کن ازین زندان اغیار
شود روزی که بینم میهنم را
بود آزاد و آباد بی ستمگار
محبان وطن راهی کشور
ستمگاران به قهر توگرفتار
غزالان مهاجر بازگردن
دهند دست اخوت با وطن دار
کنند آباد کشور از دل و جان
نما یند دشمنان را دیده خونبار
خداآوندا! زلطف بی کرانت
رسانی "حیدری" را نزد دلدار

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۱، ۰۱، ۲۷، سدنی

خاک وطن

دوستان ترک شما گربکنم در غربت
کفنم کرده بخاک سیه م بسپارید
تا که روح زشمیم وطنم شاد شود
قدرتی خاک وطنم زیر سرم بگذارید
به رآ مرزش این بنده هجران دیده
سوره حمد و دعائی نشام دارید
بنویسید به لوح سرقبرم از من
مُردم با عشق وطن، در دل خاکم دارید
چه شود گرزیزان، زره اطف و کرم
نازبونی وطنم بر سرقبرم کارید
هر زمانی اگر آنید، بسر تربت من
الله ازیاد شهیدان به مزارم آرید
گذر تان شود گرسوی میهن مان
داغهای دل من قصه به مامم دارید
مادرم را بگوئید زمن از روی نیاز
پسرت هجرتوبس دیده، دعایم دارید
در شب جمعه اگر سوره یاسین خوانید
"حیدری" را طلب عفو، زغفارم دارید

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۳، ۲۰۱۱، سدنی

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، ملاممال خون
ا. حیدری، ۱۴، ۰۵، ۲۶، سدنی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم
ا. حیدری، ۱۴، ۰۶، ۱۲، سدنی

قلب آسیا

خاکت وطن! به دشمن افغان نمی دهم
این ملکِ باصفا به پلیدان نمی دهم
سنگ و کلوخ کشورزیبای آریا
برملحدان به لولو مرجان نمی دهم
هر چند، ساله است که دورم زمیه نم
عشق وطن به جیوه دونان نمی دهم
تاداده است خدایم، مراجان در این جهان
"مهر ترابه مهر سلیمان نمی دهم"
من افتخار بودن افغانیم وطن
هرگز به چین و هندوبه جاپان نمی دهم
از بهر لقمه نان به "ناتوی" لعنتی
من اختیار ملک، به لعینان نمی دهم
افغانستان ما که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره به شیطان نمی دهم
هر کوه و برزن وطن را زصدق دل
چون جان عزیز دارم و ارزان نمی دهم
با آنکه میه نم شده مخرب به کلبه نی
این کلبه ام به ظالم دوران نمی دهم
صد بار "حیدری" اگرم سر برند ترا
من واکا^{*} کشورم به غلامان نمی دهم

*-اختیار، تسلط داشتن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۲، ۱۰، ۲۴، سدنی

به نام باشد غنی، از عقل مفلس
به رنگ طلا و در اصل، بدتر از مس
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۵، سدنی
برای اشرف غنی احمدزی سروده شد.

خصم وطن

ای خدا ! آرامش وصلح وطن گم کرده ام
سرزمینم رفت زدست، آرام تن گم کرده ام
آن فضای باصفای میهنهم افغانستان
را زدست جانیان، خصم وطن گم کرده ام
بسکه افزون شد به ملکم، آدم حیوان صفت
فرق بین آدم و گرگِ دمن گم کرده ام
دشمنان کشورم گردیده اند بادار ما
دوستداران وطن، ازانجمن گم کرده ام
خلق و پرچم نوکران خرس قطبی، میهنهم
رایگان دادند به دشمن، آن چمن گم کرده ام
جنگ سالاران بیرحم، بهرکسب جاه و مال
میکنند ویران وطن، باغ و چمن گم کرده ام
نوکران اجنبی، برگرده ملت سوار
قاتل صدها هزارند، مردوزن گم کرده ام
طلبان دیوبندی، دشمن اسلام نا ب
با عملکردهایشان، دین از وطن گم کرده ام
چورکردن موزیم و تخریب نمودند آبدات
زان سبب از میهنهم، یاد گهن^{*} گم کرده ام
از خیانت های کرزی با همه دور و پرش
ثروت و دارائی مُلک و وطن گم کرده ام
رشوه و رشوه ستانی، گشته امری آشکار
حاکمان صادق و خادم وطن گم کرده ام
در محاکم غیر جیبت را نبینند خائنان
عادلانه حکم حق، از اهل فَن^{**} گم کرده ام
عالیم و فاضل همه، ترک وطن کردن زظم
در عزای نخبگان، روح از بدن گم کرده ام

با حمایت های شیطان، رو بهی مکار پیر
گشته سلطان وطن، شیر زین گم کرده ام
سفله پرور گشته است بس آسمان و هم زمین
جُند شده بلبل ولی، سَرِو سمن گم کرده ام
يا الهى! میه نم تا کی بود زیرستم
"حیدری" زین بخت بد، مادر وطن گم کرده ام

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۱۴، ۱۱، ۲۰، سدنی

* - یاد کهن یادگارهای تاریخی، آثار عتیق
** - اهل فن قضات، علمای شریعت

آتش افروخت

شاه شجاع ملک مامیهن فروش
برای قدرت وجا، آتش افروخت
نموده باند وی چوروچپاول
به قلب پیروبرنا، آتش افروخت
تلash باند وی، تاراج کشور
به کوه ودشت وصحراء آتش افروخت
سراسر کشور ماغرقه درخون
زمامداران خائن آتش افروخت
بود کشور فروشی کارایشان
ز خدمت خاص شیطان آتش افروخت
برادرهای جانی، دشمن دین
به نام دین، به هرجا آتش افروخت
خادمان دال و دال رطالبان
به رخوشنودی شیطان آتش افروخت
مکن یاد "حیدری" از این یزیدان
برای روز پرسان، آتش افروخت
دکتر حیری، ۱۳، ۲۰، ۲۰، ۱۲، سندی

جواب کرزی به یک شاعر

از به رجاه و مقام نوکری کنیم
صد بار جاه ندهند چاکری کنیم
باطل بان جانی و خونخوار میهنهم
با آنکه دشمن وطن اند، بیادری کنیم

من مادر وطن به دال رفروختم
تریاک ملک خویش به بهتر رفروختم
از خدمت من، وطنم در فساد اول
این میهنه عزیز، به کافر رفروختم
احیدری، ۱۴، ۲۹، ۲۰، سندی

میهن زخمی

استقبال از شعر نذیر جان ظفر با مطلع:

وطن خاکت شوم جان توز خمیست
سراسر کوه و دامان توز خمیست

میهن زخمی

سراسر کوه و صحرای توز خمیست
بکلی زیر بناهای تو زخمیست
همه خوبان و زیبای توز خمیست
چقدر، بیدست و بپیای توز خمیست
مسجد باملاهای توز خمیست
مکاتب باطفل های توز خمیست
هزاران دخت رعنای تو زخمیست
کابل جان شهر زیبای تو زخمیست
همه در روز و شب های توز خمیست
بدخشن با طلاهای تو زخمیست
یتیمان، بیوه زنهای تو زخمیست
وطن! از سرتا پای تو زخمیست
یقینم قلب رعنای تو زخمیست
که در میهن، فرعون های توز خمیست
که مغز استخوانهای تو زخمیست

وطن! هر پیرو برنای تو زخمیست
یقین، درسی و چار آستان کشور
وطن! گربینمت با چشم بینا
وطن! آواره گانت تخم اسپند
زدست طالبان دشمن دین
زجهل این خبیثان دشمن علم
زسم پاشی پلیدان در مدارس
زظلم رهبران دور از اسلام
زشر "کوروکر" بیچاره ملت
هرات ولوگروم شهر غزنه
زفقو تو نگدستی وز سرما
کدامین زخم جانت را بگویم
زاحساس وطن دوستی ظفر جان
خداآوند! رسان روزی بینیم
مکن یاد "حیدری" این قصه دیگر

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۲۰، ۱۴۰۱، ستدنی

موش و گربه

یکی موشی بُغْریده به گربه
که هوشدارت دهم، گرسویم آنی
من یک موشم، ولی از نسل شیران
اگر مردی؟ بیا کن زور آزمائی
بخند پده زدل مغرور گربه
بگفتا موش مزدورم، کجائی؟
نمک خورده ولی پاسش نکردی
خدمت میرسم در هرس رائی
بدادم سالها یت نازونعمت
توای بیعقل مکن، این خودنمائی
بیک لحظه سرت، بر زیر بالت
نمایم تا بفکر خویش آنی
چو موش بی خرد دید قهرگربه
شروع کرده زگربه، عذرخواهی
خطا کردم خطا کرم، ببخشای
که باشم دیگرت، من یک فدائی

نه بینی زرهء بیگفتی ازمن
نما ازلطف خویشت راهنمائی
بگفتا این غلام وچاکرت من
ببخشم گرچه کردستم خطائی
شوم قربان زیبا پنجه هایت
به امرتونمودم خود نمائی
ولی من موشکی بیچاره هستم
ندارم هیچ وصفی جز گدائی
شنیدست "حیدری" چون قصه‌عموش
به موش گفتا بس است، یاوه سرائی

پوہنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۳، ۱۶، سدنی

طبق معمول همه روزه، سری به سایتهای مختلف انترنتی میزنم. به تاریخ
پانزدهم مارچ درسایت فارسی بی بی سی خواندم که جناب رئیس جمهور ما
از مداخله ممالک خارجی در جریان انتخابات پیش رو شدیداً هوشدار داده بودند.
خواندن آن مطلب الهام بخش شعر فوق گردید.

شب شوم

بهار آمد گل و سنبل فزون شد
به هرسخواندن بلبل فزون شد
شب اول، در این فصل بهاران
برادرهای کرزی کشت یاران
نگرند رحم براطفال معمصوم
شب نوروز را کردند، شب شوم
صادفوسوس مُلک مادردست دشمن
ندارند صد هزاران، نان و مسکن
برای بینوا، این چه بهار است؟
هزاران فردشان بیشغال و کار است
خورند خون جگر هر روز و هرشام
باشند لحظه درمیهن آرام
خدایا! حق پاکانت قسم باد
نمائی دشمن افغان تو برباد
بگیری حق مظلومان ز ظالم
بگردان ملت ما جمله راجم
غزالان رمیده کشور آیند
همه با شادی و کروفر آیند
زلطفت "حیدری" بیچاره راهم
رهانی ده از این هجران و از غم

پوهنوا داکتر اسدالله "حیدری"
۱۰، ۴، ۲۰۱۴، سدنی، آسترالیا

در خیانت شد سرآمد، کرزی بی رحم مان
از توجه های وی صدها هزار پیرو جوان
در هروئین گشته اند غرق و ندارند لقمه نان
در فساد حایز شدیم، صدر مقام را در جهان

۱. حیدری، ۲۸، ۳، ۲۰۱۴، سدنی

تقلب پیشه گان

تقلب ها شده با رأی مردم
برفته انتخابات دور دوم
تقلب پیشه گان در رأس هر کار
نمودند انتخابات را بسی زار
زسی ارگ و شاگردان شیطان
تقلب ها بشد از حد فراوان
بداده عده بی رأیش چند بار
برای اشرف بیمارو افگار
چه توصیف! از خیانت کرده اشرف
چه ابراز رضایت کرده اشرف
خیانت را شهامت کرده توصیف
تقلب را چه؟ همت کرده توصیف
بریدند پوست انگشت را به چاقو
نمودند آشکارا، این هیاهو
نه شرمی از خدا و بندگانش
نه از وجودان و نوی از مردمانش
نمودند برگه های رأی پنهان
بکردند باطل هم صدها هزاران

اخیراً با فریب واستخاره
با فتا دند به فکر راه و چاره
نموده استخاره زاهد !! پیر
فروشد آب گنده، عوض شیر
فریب کار، پای عمرش برلب گور
شده او زرخرد "کرزی وکور"
خدایا ! بهرمظلومان افغان
بده این خائنرا قدری وجدان
که گیرند دست، از ظلم وخیانت
برند پیش دوردوم، با صداقت
الهی "حیدری" را شاد گردان
تو ملکش رازخائن پاک گردان

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۴، ۵، ۲۶، سدنی، آسترالیا

و ج د ان مر ده ها

استقبال از شعر استاد عبدالجبار توکل هروی با مطلع:

به شرط بندگی ای زندگی نمی ارزد
شهنشهی به سرافنگندگی نمی ارزد

زراه های تقلب گرسنگی آخر رئیس، اشرف !
به شرم بی حد دنیا و عقبایت، نمی ارزد
ریاست گر غلامی باشد و خدمت به بیگانه
به خجلت نزدیزدان و به خلق هایت، نمی ارزد
روانه گرسنگی روزی به ارگ پادشاهی ما
به آه یک یتیم از بی پناهایت، نمی ارزد
در این دهر دوروزه تا به کی باشی تو برقدرت
به تلخی های جان کندن به فردایت، نمی ارزد
بکن غیرت، بکن افشاء، امر خیل و رفیقات
تقلب پیشگان چون کنه، کفس هایت، نمی ارزد
مگو دیگر تو آخر "حیدری" زین جمع بی انصاف
به وجودان مرده ها سعی و تقلایت نمی ارزد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۳، ۷، ۲۰۱۴، سدنی، آسترالیا

مبارک بادت! این چوکی دوروزه

ریاست از راه تقلب

زراهای تقلب گشته ای آخر، رئیس اشرف
به شرم بی حد دنیا و عقبایت نمی ارزد
ریاست با همه خجلت بشد حاصل، خردمند
به قطع کلک های هم وطن هایت نمی ارزد
ترازیستن چند روزی به ارگ ایمن وزیبا
به بی ذرکلبه های، کشوریهایت نمی ارزد
در این ارگ و در این قدرت، تو تاکی زنده خواهی بود؟
به تنها و گور تنگ، بدانجایت نمی ارزد
توجه بر ندای عقل و وجودانت نکردن هیچ
غلامی نفس اماره، به فردایت نمی ارزد
"ترا آن به که روی خود زمشتابان بپوشانی"
که این دوروزه قدرت ها، به سودایت نمی ارزد

تو با این دردی درمان، حریص قدرت و ثروت *
زراندوزی بیهوده، مداوایت نمی ارزد
مکن بیشتر تقالا "حیدری"، بر مردم بی گوش
به وجود ان مerde و کرها، نداهایت نمی ارزد
*- مرض سرطانی که دارد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۷، ۲۰۱۶، سدنی، استرالیا

قصر زرین

اگر جای تو در قصر زرین است
اجل دائم ترا اندر کمین است
رسد روزی کنی ترک این جهان را
پس آنگاه منزلت زیرزمین است

نوکران شرق و غرب

نوکران شرق و غرب، در کشور مان تا به کی؟
چشم گوش دارند ولی، وجودان ندارند تا به کی؟
از برای جاه و قدرت، روز و شب دارند تلاش
فارغ از رنج و مصیبت های، افغان تا به کی؟

اب حیدری ۱۸، ۱۶، ۷، سدنی

بدتر از بدتر

خائنی رفت و بجایش، خائن دیگر رسید
اختیار ملک افغان، دست یک چاکر رسید
از فیوض!! مغزان دیوانه کامل عیار
انتحاری های جانی، بیش از پیشتر رسید
مردم بیچاره و آواره افغان زمین
روز شب رایک مصیبت، بر سر دیگر رسید
نامسلمانان که کرزی، خواندایشان را آخی
نژداشرف قدر ایشان، خیلی بالاتر رسید
نامرادانِ جوان را وقت تمرین و سپورت
سیل مردمی ها زاهل، بد تراز کافر رسید
هر طرف در ملک ما، از دست این بدفتر تان
قتل عام بیگناهان، پشت هم بیشتر رسید
حافظان ننگ و ناموس وطن را طلبان
به رسم ببریدن شان، شمرها، بر سر رسید
از شگوفائی مُلک ما، در سالهای پسین
در فساد اول شدیم، ویرانی کشور رسید
شستند روی خلق و پرچم، آن خدا بیگانگان
در فروش میهن ما، بد تراز بدتر رسید
ایخدا!! تاکی تو اند، مردم بیچاره صبر؟
هر چه زودتر ظالمان را وعده کیفر رسید
"حیدری" کن دائم دست دعای خود بلند
سوی درگاه الهی، تاکه لطفش دررسد

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۴، ۲۰، ۱۲، ۱۸، سدنی

مرد و نا مرد

داوود گرچه ظالم خونخوار بود، ولی
همچون غنی، نوکرا غایار او نبود
داوود در مقابل فرعون روزگار
سرخم نکرد، چواشرف "بیمار" اونبود
میخواست "برژنف" که به او امرونهی کند
آقابلی چومغز "تبه کار" اونبود
با قهرتر ک مجلس فرعونیان نمود
غیرت بداشت و خادم کفار اونبود
همچون غنی ما، که زوجدان مفلس است
پا بوس آی اس آی جفا کار اونبود
مردانه وارتان به شهادت بداد ولیک
تسلیم نگشت به ذلت و شرمسار اونبود
اوکوشش اش ترقی مُلک عزیز ما
همچون غنی، خادم دینار اونبود
دیگرمگو "حیدری" از اعجوبهء فَساد
داوود با خدا و منکر دادار اونبود

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۴، ۱۲، ۲۴، سدنی، آسترالیا

بسمه تعالى

زوزه های شیطان

تکبر، نیازی را، خوار کرد
به نفرین ملت، گرفتار کرد
زبی عقلی و بی خرد بودنش
زدنیای خود، دوزخ اعمار کرد
شهید ستم گشته "فرخنده" جان
تکانی به ملک داد، بیدار کرد
بگو "حیدری" زین خرد مفسان
که حمل کتاب را، چو حمار کرد
کتاب، مقصد از قرآن مجید میباشد.

نام شیطان قبل از رانده شدنش از بهشت "عزازیل" بوده است و این نام
برای آن به او اطلاق می شده که او عزیز ملانکه و مقرب درگاه الهی
بوده است.

شیطان وقتیکه نظر به تکرش و نکردن سجده به امر الهی بر حضرت
آدم، از بهشت الهی رانده شد. اور موارد زیادی زوزه کشید که تذکر
آنهمه، از حوصله این سطور به دور میباشد. مگر در بعضی جاهانیکه
شاگردان شیطان در شرایط امروزی وطن عزیز ما زوزه میکشند،
اشاره کوتاهی میدارم:

اول- زمانیکه حضرت آدم نظر به نافرمانی خدا، از بهشت بیرون شد،
شیطان خیلی خوشحال گردیدکه آدم هم مثل او از بهشت رانده شده است.
ولی زمانیکه توبه آدم (ع) پذیرفته شد، این شیطان ملعون از سوز دل ناله
کرد که ملانکه آسمان و زمین را متوجه نمود، و همه اورا لعنت کردند.

چنانیکه امروز همه مردم مسلمان و وطن پرست ما، قاتلین و حمایت گران شهید "فرخنده" را لعنت میکنند.

دوم- در عید غدیر خم وقتی که پیامبر گرامی اسلام (ص) راجع به حضرت علی (ع) فرمودند: "من کنت مولاہ فعلی مولاہ" ، بعد فرمودند: با پیروری، دوستی و ولایت علی (ع) موانع رفتن به بهشت مرفوع میگردد. در این هنگام شیطان از دل پردرد خود ناله کشید و گفت: از این پس چکنم و چاره من چیست؟ اولادهای خود را جمع کرد و گفت: تامیتوانید مردم را به شک اندازید. محبت، ولایت و دوستی علی را چنان بر مردم مشتبه کنید که اورا به خدائی باور کنند و از راه غلو به جهنم بروند.

حالا در میهن عزیز ما شاگردان شیطان با نفاق اندازیهای شیعه و سنی، پشتون و هزاره، تاجیک، ترکمن و وو... ارباب استاد لعنتی خود را پیش برده و باعث قتل و قتال های زیاد، سربریدن های مردمان بیگناه، انتحار ها، اختلطاف ها، مردم ربایی ها تجاوز های جنسی حتی به اطفال دو ساله، سه ساله و پنج ساله، دزدیها و صدھا فجایع دیگر را محض رضای شیطان بزرگ و استادشان مرتکب میشوند.

سوم- شیطان به روز عا شور ابسیار زحمت کشیدتا توسط تمام لشکر عمر سعد، امام حسین (ع)، یاران و حتی طفل شش ماهه اش را به شهادت رسا نیدند. آنگاه شیطان ملعون گفت: عجب خلق خدا را گمراه کردم و آنچه مقصود من بود، امروز دست گیرم شد. جبرئیل از او پرسید: این همه خوشی تو برای چه است؟ شیطان گفت: از زمان حضرت آدم تاکنون چنین حادثه‌ی واقع نشده و نخواهد شد. بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع)، در های آسمان گشوده شد تا ملانکه کربلا را بینند. زمانیکه شیطان خبر شد که خداوند چه ثوابی برای پیروان و زیارت کنندگان او قرار داده، از کرده خود پیشمان شد و از روی حسرت و ندامت زوزه و نعره ای کشید که جمیع ملانکه اورا لعنت کرند. شیطان گفت: او ایلا، قضیه بر عکس شدو مردم بیشتر داخل بهشت میشوند.

شیطان حتی در خواب خود هم ندیده بود که شاگردانش باعث فجایع می شوندکه عقل او بدان کار نمی کرد.

شاگردان شیطان در وطن عزیزم اینی بینندکه قضیه و پلان شان راجع به شهادت رسانیدن فرخنده مظلومه نتیجه ی بر عکس داد و ملیونها انسان در سراسر کره زمین برای جانیان و حمایت کنندگان آنها لعنت فرستاده و میفرستند، و شهید فرخنده نماد آزادی زنان و قهرمان ضد خرافات و تزویر ملاها، مولوی هاو شیخ های جاہل و بی سعاد اسلامی گردید.

چهارم- شیطان وقتی تکبر نموده و آدم را سجد نکرد، خداوند و جمیع ملائک اورا لعن کردند. او از حسرت و دوری بهشت واز دست رفتن حسنات و عباداتش فریاد کشیده وزوزه نمود.

حالا در وطن عزیزم این نیمچه ملاها و یا مولوی های بی داش و مزدور، هم فریاد میکشند که آنهمه عزت و اعتبار دروغینی را که کسب کرده بودند، از دست داده و منفور جامعه گشته اند.

با وجود وقوع این جنایت آشکار و بی سابقه و زجر گش کردن مظلومه، شهید فرخنده، دختر باحجاب، متدين و حافظ قرآن مجید، در زیرریش "ع" و "غ" به فجیعترانه نحوال آن صورت گرفت، فردای آن روز یعنی روز جمعه ۱۹ حمل و قتیکه دولت بی کفایت از بیگناهی شهید فرخنده متینق میشود، با تمام امامان مساجد شهر کابل هدایت میدهنندتا در نماز های جمعه از بیانات سخنان تحریک کننده دور از حقیقت جدا خوداری کنند. ولی این عزازیل کابل، سرشار از باده تکبر و غرور، ملانيازی خطیب و امام مسجد وزیر اکبر خان که متأسفانه استاد شرعیات در دانشگاه هم میباشد، از تکبر و غرور عزازیل مبانه که دارد، به بر حذر داشتن دولت، و قعی نگذاشته و مردم را بالا الفاظ شیطان پسندانه خود و فریب دادن، میخواهد مجرمین و مرتكبین این جنایت بی سابقه را تبرئه کند.

"هر که را پیرش چنین گمراه بود
کی مریدش را به جنت راه بود"

همچنان خاله سیمین حسن زاده معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ!!! ازدانش سرشارشان در علوم قرآنی، آیه مبارکه نزول قرآن مجید و محافظت آنرا توسط خود خدای پاک، تأویل و معنی غلط نموده و میخواهد با آب ریختن به آسیاب جنایت کاران کمک نماید.

پنجم- وقتیکه حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد و مردم را از نادانی و گمراهی و جهنم نجات داده و بسوی بهشت رهنمون کرد، شیطان زوزه کشید.

حالدر وطن عزیزم شاگردان شیطان، برخلاف حضرت پیامبر اسلام، مردمان را به امر به منکر و نهی از معروف، بسوی جهنم رهنمائی می نمایند تا استاد شان از ایشان خوشنود گردد.

ششم- وقتی حضرت عیسی(ع) متولد شد، شیطان میخواست به آسمان برود، فرشتگان به دستور خداوند اورا سنگ باران نموده واز آسمان چهارم برگردانند.

حالا اولاده و شاگردان شیطان برای انتقام گیری، فرشته‌ی وطن ما، فرخنده جان را سنگسار نموده و به شهادت رسانیدند.

انا لله وانا اليه راجعون

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۵، ۰۴، ۰۴، سدنی، استرالیا

خجالت پروفهها

شرم است زندگی به آقایان "ع وغ"
زیراکه نیستند حاکم اوضاع وشور وشین*
با اینهمه قتل وقتلها دروطن
ابرو خم نکرده وباشند، دراتن
هرگاه برون شود شجری ازدرون شان
گویند که سایه‌ی سرما است به هر مکان
اینهاستند قهرمان خجالت پروف ما
اینهاستند چاکران، عدوی مخوف ما
اینهاستند رفیق، شباروز طالبان
اینهاستند برادر، وحامی قاتلان
دزدان حرفوی وتوانمند دولت اند
شرمسارو روسياه، بروز قیامت اند
آخربس است "حیدری" زين بيشتر مگو
حيف است صرف وقت و، زايشان گفتگو

پوهنوا داکتر اسدالله حيدري
۲۰۱۵، ۴، ۱۸، سدنى
*شور وشين - آشوب وغوغاء ورشتى، فرياد وفتحه وهيجان وأشقتگى ورزشى
فرهنگ فارسى عميد

وصل جانان

دلم جزو صل جانان ميل ندارد
به ملک غير ماندن ميل ندارد
اگر قسمت شود رفتن به ميهن
به برگشتن از آنجا ميل ندارد

طنز

موش ترسو

یکی موشی کلی، داریم به خانه
که ازترس دائمش، در زیرخانه
هر آن وقتیکه باشد مست و مدهوش
زندهاف های، بیحد جاهلانه
شنیده موش ما در مُلک اغیار
بود جنگی میان ظالم وزار
شود در جست و خیز ک موش نادان
منم خادم به ظالم، یک طرفدار
بوقت جست و خیز هایش، حرفاش
بود بی ربط و بی معنی، سخن هاش
بفکرش باشد، عقل کل کشور
مداری واراست، اکت ها ادا هاش
به چهارده سال در ملکت چه کردی؟
به جزا اخلاق و قتل و دزدی
خدایت نیست دارد، موش فاسق
به زور ظالمان، قصد جنگ کردی
به آخرتا به کی، ای موش جاهل؟
منافق باشی و جانی و غافل
رسد روزی کنی ترک این جهان را
جوابت چیست، نزد شاه عادل
ندانی "حیدری" سرّی غلامی
که سازد بی درایت، شخص نامی
نماید حاکم شهر، هر که خواهد
زعیم سازد به کشور، فرد عاملی*
عامی- جاهل و بی سواد(فرهنگ فارسی عمید)

پوهنواں داکتر اسدالله حیری
۱۵، ۷، ۴، سدنی

یادش بخیر

جوانی و فصل خوش زندگی
برفته زدستم، که یادش بخیر
بگشتم مریض و علیل وزحیر
چه شد تندرستی؟ که یادش بخیر
کهولت و هجران بسی مشکل است
رسم روزی میهن، که یادش بخیر
جوانی و آن میله های وطن
گذشته چو خوابی، که یادش بخیر
بداشتیم عجب مُلک با آمن و خوب
شده دوزخ اکنون، که یادش بخیر
چه حد مردم ما، رفیق و شفیق؟
بگشته مهاجر، که یادش بخیر
نه ازانفجارو نه از انتحار
خبر بودش آنوقت، که یادش بخیر
همه قوم و هر ملت کشورم
بودی چون برادر، که یادش بخیر

مُرَوْت بِرْفَتَه زَاهِل وَطَن
 صَدَاقَت نَمَانِدَه، كَه يَادَش بَخِير
 زَدَسْت پَليَدان دُولَت، كَنُون
 خُرَيْت نَمَانِدَه، كَه يَادَش بَخِير
 زَمَام وَطَن، دَسْت بِيَگَانَگَان
 كَجا شَد اَمَان؟ كَه يَادَش بَخِير
 نَمُودِيم كَفَرَان نَعْمَت خَدَايَا !
 نَما مِيهَنْم آمَن، كَه يَادَش بَخِير
 مَكَن "حِيدَرِي" كَفَرَنَعْمَت دَگَر
 بَكَن شَكَر آنَوْقَت، كَه يَادَش بَخِير

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۸، ۳۱ سندنی

مَلَت - شَرِيعَت، كَيْش، آيَين، پَيَروَان يَك دَيْن
 آمَن - بَيْم شَدَن، بَيْ تَرسِي، اَطْمَيْنَان، آسَايِش
 (فَرَهْنَگ فَارَسِي عَمِيد)

زمین گیر

غَم هَجَر وَطَن كَرَدَه مَرَا پَيَر
 بُوَد رَوز وَشَبَم درَبَنْد زَنجِير
 اَگَر وَصَلَش نَگَر دَد حَاصِل مَن
 چَوْمَجَنَون گَشَتَه وَكَرْدَم زَمِين گَير

حیا بیگانه گان

"ع وغ" را از شمار مرد وزن باید کشید
این حیا بیگانه گان را زوطن باید کشید
نوکران اجنبی و خصم ملک خویش را
هرچه زودتر با سلاح و سنگ زدن باید کشید
همچو "رخانه" سنگسار و زبون شان نمود
تا که اجر ظلم خود را، خویشتن باید کشید
لنگی را زفرق "مفلس*", بیدرنگ در گردش
حلقه کرده با فشار، روح از بدن باید کشید
جمله همکاران این دو، بی مروت ناخلف
را به چوب دار، در چوک و چمن باید کشید
تا به کی ای مردم مظلوم و پاک کشورم
زیریوغ خائن، جان از بدن باید کشید
من ندانم در قیامت، با چه رواین ظالمان
در حضور من تقم، سراز کفن باید کشید
ای خدا روزی رسسان تا حیدری با هم وطن
چند صباحی خوش و خرم، زیستن باید کشید

پو هنول داکتر اسد الله حیدری

۲۰۱۵، ۱۱، ۱۶، سدنی

استقبال از دویستی آقای نذیر ظفر با مطلع:

"ع وغ" را از الفبای وطن باید کشید

- "به ظاهر طلاو به باطن مس است

غنى نام دارد ولی مفلس است"

ثبت تاریخ

نام خود را ثبت تاریخ وطن بنموده اند
ارگ شاهی از کثافت چون لجن بنموده اند
روزوشب در فکر حاصل کردن پول حرام
صد هزاران هموطن را، بی وطن بنموده اند
عالمان و فاضلان میهنهم افغانستان
از جفای ظالمان ترک وطن بنموده اند
هیچگاه در فکر ملک ما نبودند خائنان
زیر دول اهرمن، رقص و اتن بنموده اند
کشور زیبای ما و مدفن آبای مان
مأمن و منزلگه زاغ وزغن بنموده اند
زانکه بیحد انفجار و انتشاری شد پدید
سرخ از خون شهیدان، دشت و دمن بنموده اند
من ندانم تابه کی این جانیان بی خدا
قصد پا بوسی، خصم کهن بنموده اند
خلق مظلوم وطن، محتاج باشند لقمه نان
سفره پررنگ خود، ز هربدن بنموده اند
طلب و داعش همه را خود نمودند رویکار
از فریب خلق ما، سیر چمن بنموده اند
"حیدری" هیچش ندانی تابه چند این چاکران
عزم قتل بی گناهان، مردوزن بنموده اند

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۵، ۱۱، ۲۸، سدنی

چاکر خوب

قدکِ پست و کوتاه دارد اشرف
چه دندانهای زیبا دارد اشرف
مگر نیم قدش زیرزمین است
از آن رو مغز والا دارد اشرف!
نماید خدمت ُعدوان شب و روز
بود در ملک افغان آتش افروز
زدل باشد شیطان را چاکر خوب
برای خدمتش آماده هر روز
چقدر باشد بفکر چورکردن؟
هر آنچه در توان دارد زمیهن
گمانش تاقیامت زنده باشد
مگر روزی رسد زین دهرفتنه
الهی! میشود، دارش هدایت
اگر نیست قابل این فضل و رحمت
زرشش مردم مظلوم افغان
رهائی ده، هلاکش کن به ذلت
شب و روز "حیدری" در فکر میهند
به مُلک غیر و هجران داری مسکن
بلند دست های خود سوی خداوند
که سازد کشورت فارغ زدشمن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۵، ۱۲، ۱۶، سدنی

فرخندهء شهید

گذشت سالی زروز رحلت تو
از این دنیا دون، فرخنده خواهر
نکردند رحم به حالت بی خدایان
زدند با سنگ و چوب، فرخنده خواهر
شهادت شد نصیبت در جوانی
تو جا وید زده ای، فرخنده خواهر
به رضوان الهی رفتی آخر
تباه شد مادرت، فرخنده خواهر
پدر از داغ تو قدش خمیده
اقارب زار نالند، فرخنده خواهر
بکردند بی حجابت دخت افغان
تو بودی با حجاب، فرخنده خواهر
بسوزانند ترا بررسم هند و
مسلمان زادگان !!! فرخنده خواهر
نشد جاری عدالت بهر قتلت
خجل با د قاضیان، فرخنده خواهر
چه گوید حیدری؟ دیگر زدولت
که گرگان حاکمند، فرخنده خواهر

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری

۱۱، ۳، ۲۰۱۶، سلنى

خلق و پرچم

اگر خلق و گر پرچم نمی بود
به ملک ما چنین ماتم نمی بود
نمی شد ملک ما اینگونه ویران
به هر گوشه سرود غم نمی بود
اگر این بی خدایان نوکر روس
نمی بودند، طلب!!هم نمی بود
بُدی افغانستان، آرام آرام
دل ملت چنین پرغم نمی بود
نه گشتی عالمان و فاضلان را
زمامداران چنین، نافهم نمی بود
زمامداران ما چون ع و چون غ
به نزد دشمنان سر خم نمی بود
الهی بهر قرأت خدایا!
بکن لطفی که این ماتم نمی بود
پگردان "حیدری" را شاد و خندان
به کشورنام خلق، پرچم نمی بود

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۶، ۳، ۲۳، سدنی

وطن هجرت مرا دیوانه کرده
فراقت از خودم بیگانه کرده
خدار اخواهم آن روزی رسد زود
که خصمت در جهنم خانه کرده

نه کل ماند نه کدو، لغت په سره رسه

نه ع ماند نه غ ماند نه کرزی
طفیلی های جانی زنده تا کی؟
شودروزی که هرسه خاندانش
ببینیم بر سردار آویزانش
بگردد ملک ما آزاد و آرام
زشر ظالمان پست و بد نام
نماییم ملک خود آباد از سر
که نبود دشمنانش زنده دیگر
ببیند "حیدری" همکشور خود
همه خدمت نمایند مادر خود

پوهنول داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۴، ۳، سدنی

ترک دامان

ترک داما نت نموده سو ختم، سو ختم
یاد دورانت نموده سو ختم، سو ختم
باغ و بوستانت وطن مینوی من
درک هجرانت نموده سو ختم، سو ختم

اعداء وطن

در درونج های تومیهن نتوان کرد حساب
که تواند بشارد قطرات باران را؟

وطن از درد ورنج هایت بگویم
کدامین یک زاعدایت بگویم
سرطان* عامل این قلب زارت
زداوود، شخص خودخواه یت بگویم
زنوکرهای روس ها، دشمن دین
زخلقی، پرجمی هایت بگویم
زهفت یاهشت ثور روز های منحوس
زجمعی بی خداحایت بگویم
زخلق دروغین، مغز پرگاه
زشکردو، وفا هایت بگویم
زکارمل یانجیب ویا زکشمند
زاین جمعی خبیث هایت بگویم
زجانی های خصم ملت ما
زنوکرها و جاسوس هایت بگویم
هزاران بی گناه کشور ما
زقربانی بم هایت بگویم
مجاهد نام های نوکر غیر
زطالب ها، وحشی هایت بگویم
عجب طالب؟ که باشد دشمن علم
برادر های، خانن هایت بگویم

زکری شاه شجاعی ملک افغان
ز"ع وغ"، جانی هایت بگویم
شده افغانستان پامال کفار
زامروز یا زفردایت بگویم
زدست انتشاری های بی دین
بخون غرقه سراپایت بگویم
بترکیدن رسیده، این دلی من
زدوری مُلک زیبایت بگویم
نداند" حیدری"، مام عزیزم
کدامین یک زغم هایت بگویم

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۱۶، ۷، ۱۲، سدنی
۱۳۵۲ سرطان *

خلیلی، ای جنایت کارجانی
توقتل عام نمودی، خود بدانی
چقدر غافل شدی، از روز بازخواست
بود ویل جای تو، گر می ندانی

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، سدنی

تو حکمتیار، ای خونخوار و شیطان
نگردی خدمتی، دراه سبحان
بگشتی صد هزاران بیگناه را
نمودی کابل زیبا، تو ویران

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، سدنی

آه و واویلا

آه و واویلا، زجور این زمان
کرده پشت ملت مارا، کمان
مردم بیچاره افغان زمین
روز و شب، با مشکلاتِ لقمه نان
خاننان مُلک ما دور از خدا
ظلم بی کرده اند برخلق ما
ارگ نشینان فارغ از هر درد و رنج
خون مظلومان بربیزند ناروا
عسکر ما آنچه دارد در توان
میکند خدمت به حفظ مُلک مان
دائما باشد، حیاتش در خطر
نیست مردی تا کند پرسان شان
"حیدری" جز درگاهه یزدان دگر
نبود، امیدی زجمعی بد گهر
جانیان مُلک ما در فکرجیب
از خدا خواهم شوند، راهی سقر

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۷، ۱۶، سدنی

تابه کی؟

"ع وغ" این ظلم تان در ملک افغان تا به کی؟
قتل عام بی گناهان، زجرانسان تا به کی؟
دهمنگ وکشت وکشتهای افزون هر طرف
زین همه سیلاپ خون، باشید شادان تابه کی؟
طالب و داعش همه، پروردۀ عدست شماست
با برادرهای کرزی، لطف و احسان تا به کی؟
هر طرف در عیش و نوشید، خانان بی خدا
خلق مظلوم وطن، بی آب و بی نان تا به کی؟
پیش خالق، نزد مخلوق، این همه کذب و فریب
در نهاد تان نباشد، هیچ وجودان تا به کی؟
"کیری" *آمد، بسته بنمودید عقد بندگی
زیر یوغ آن لعینان، خصم افغان تابه کی؟
روشنانی های کشور، گشته به کلی تاریکی
از ره ظلم شما، این تاریکی هاتا به کی؟
"حیدری" صبح و مساع، دست دارد بلند
کین همه جورو جفا، بر مردم مان تا به کی؟

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۳، ۸، ۱۶، ۲۰، سدنی

* - جان کیری وزیر خارجه اضلاع متحده امریکا

تا چه وقت؟

ارگ نشینان حریص، بی دین و ایمان تا چه وقت؟
بانک ها تان پر کنید، آشکار و پنهان تا چه وقت؟
در پی آزار ملت، خدمت بیگانگان
خون مظلومان میهند، خورده جولان تاچه وقت؟
نوکری بی خدایان، خائنان، آل سعود
خدامی آی، اس، آی، این خصم افغان تا چه وقت؟
نیست آرامی به کشور، نی به روزونی به شب
قتل عام بی گناهان، عسکر مان تا چه وقت؟
شاه شجاع عصر حاضر، با برادر های وی
میکنند کشtar بیحد، بی گناهان تاچه وقت
خلق مظلوم وطن، کافی ندارند لقمه نان
خورد و نوش رنگارنگ، ای لعینان تا چه وقت؟
امروز در کابل و فردا مزارو هم هرات
انفجار ها هر طرف، در کشور مان تا چه وقت؟
در نفاق بین ملت، آب را خط* می کنید
تا از آن ماهی بگیرید، ای خبیثان تا چه وقت؟

برق کشی از راه بامیان ، یا زسالنگ وطن
جز فریب و خدعا نبود، ای پلیدان تا چه وقت؟
غافلید از پرسش حق، هم زروز آخرت
شرم ندارید از خدا ونی زوجدان تا چه وقت؟
"حیدری" کن عرض حال، از صدق دل پیش خدا
کین همه ظلم و ستم، درملک افغان تا چه وقت؟

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۳، ۸، ۲۰۱۶، سدنی

خط کردن - کلمه‌اصطلاحی بوده و معنی آن ، آب را گل آвод
نمودن است.

ala حضرت تو تا کی زنده باشی؟
زحرص بی حدت، پاینده باشی
رسد روزی به گورتنگ وتاریک
غذای مارو عقرب، مرده باشی

۱. حیدری، ۲۶، ۲۰۱۴، سدنی

محقق تا بکی باشی تو نوکر؟
کمی آ، باخودت جانی چاکر
بیا آخر، دمی شرم از خدا کن
زقتل عام مردم، گشتی رهبر

۱. حیدری، ۱۴، ۲۰۱۴، سدنی

چه استقلال؟

چه استقلال دارد، کشور مان؟
که زیر یوغ ناتو میکند جان
رئیش منصب از جانب غرب
بُود چل ساله مزدور لعینان
زآزادی بسیار!! صدر کشور
زند بوسه به پای، فضل الرحمن*
حکومت نام دارد وحدت اما
سرشتش در نفاق، کامل نمایان
امانی دیگری باید به مُلکم
دوباره سازد آزاد، میهن مان
به کشور نیست امن و ذره انصاف
قضاؤت اکثرأ، در دست نادان
شده رشوت ستانی بیحد افزون
زیائین تابه بالا، دولت مان
بگشته رشوه خوران بزرگتر
شریک جرم و حامی، شرم افغان
خداوند! زراه لطف، یک نظر کن
به حال مردم بیچاره، افغان

به صدها و هزاران خلق مظلوم
شب و روز میشوند در خون غلطان
عجب آزادی دارد کشور ما!
که اکثریت ندارند، لقمه نان
بگردان "حیدری" را شاد، الهی
نما این خاننان، راهی نیران

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۸، ۲۰ سدنی، آسترالیا

*- مولانا شیاطین، فضل الحمن پاکستانی، فتوی دهنده کشتار مسلمانان
وطن عزیز ما افغانستان.

بنام داریم استقلال واما
رئیس کشور ما حلقه در گوش
ندارد جرئت نوشیدن آب
بدون ازن بداران می نووش
بیاکرzi توهm از باند مایی
به دوزخ باهم و دریک سرایی
اگرفکری کنی از بعد مرگت
بدانی تا کی هستی، در کجایی

قاتل اصلی

قاتل اصلی ملت، "کرزی" است
چرا کرزی چنین زنده بگردد؟
بکرده طلبان، کمک همیشه
چرا خائن چنین زنده بگردد؟
بخورده خون ملت، تا توانش
چرا خونخوار چنین زنده بگردد؟
مسلمانان خوب کشور ما
چرا این بی خدا، زنده بگردد؟
فروخته میهن مارابه دشمن
چرا میهن فروش زنده بگردد؟
بدارید عرض حال تان به خالق
که تاکی ناخلف، زنده بگردد؟
الهی! کن و راهی دوزخ
که خلق از شرّوی، آسوده گردد
بخواهد" حیدری "از عدی یزدان
جهنم جای این گنده بگردد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۸، ۹، ۱۶، ۲۰، سدنی

فرق دوری مادر

فرق دوری مادر، فقط آواره میداند
غم هجران میهن را، مهاجرگشته میداند
"زکوشاهی عباس و سکینه(ع) گشت معلوم
که قدر آب را العل لب خشکیده میداند"
شده مُلک عزیز ما، مقرطالب و داعش
ز ظلم این خبیثان، عاقل و دیوانه میداند
به ارگ کشور مان، لانه بنمودست کلمرغان
که ترک لانه خود، ببل بی لانه میداند
حکومت پرزجانی، مملکت پامال بیگانه
چنین وضع خراب مُلکِ ما، آزاده* میداند
رئیس منتصب باشد، کلان حرفوی دزدان
که قاچاق هروئین را، عجب رندانه میداند
بُود کرزی شریکش، در همه چورو چپاول ها
خیانتهای این دو، از خود و بیگانه میداند
تظاهر در مسلمانی، غنی بنموده کار خود
کلیسا رفتش را، دیده و نادیده میداند
خورد خون زنان بیوه و، اطفال بی با با
زراندوزی نا مشروع، بسی جانانه میداند
خداؤندا! رسان روزی، که گوید "حیری" عبدت
زمان جور و ظلم خانان، بگذشته میداند

پو هنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۵، سدنی، ۹، ۲۰۱۶

* آزاده- آزاد مرد، جوان مرد، اصل و نجیب، آزاد و وارسته، آنکه بنده کسی نباشد.
فرهنگ فارسی عمید

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعدازاین تدبیر ما

پشت به کعبه

پشت به کعبه کرده آمد، سوی ما بی پیر ما
چیست یارب! بعدازاین درملک ما تقدير ما؟
مردم بیچاره ما، در عذابند روز و شب
دولت خائن به ملت، در پی زنجیر ما
بی خدایان هر طرف، در انتشار و انفجار
قتل عام بی گناهان، از کدام تقصیر ما؟
عسکرو پلیس ما، قربانی حفظ وطن
نیست جز قتل و قتال، از ناکسان توفیر ما
تا چه وقت؟ در کشور ما، نوکران اجنبي
خون ملت خورده و، هم میکند تکفیر ما
گر شود ناحق تلف، صدها هزار از هموطن
رو سوی میخانه دارد، هبر بی پیر ما
قوم پرستی هارسیده، در حد بالای خود
ملک ما فاقد رشته، تاکند تویر ما
"ع و غ" دائم به فکر، عیش و نوش و دالرند
این حیا بیگانگان، بنموده اند تحریر ما
از فساد خائن، رسواي عالم گشته ایم
زرع تریاک در وطن، گردیده است تفسیر ما

آه مظلومان بلاخر، کار خود خواهد نمود
تا کند راهی دوزخ، شخص بی تدبیر ما
"حیدری" تا میتوانی، ناله کن وقت سحر
بی اثر شاید نماند، ناله شبگیر ما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۲۴، سدنی، آسترالیا

فکرریاست

ala dosstem چقدر کردی جنایت؟
ترسیدی ز خالق، بی درایت
نکردی ذرهء خدمت به ملکت
کنون داری بسر، فکرریاست

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۱۴، سدنی

سحرگاه بلبل سوریدهه زار
بگفتا با گلی زرد ینه رخسار
چراننگت به مثل زعفران است؟
جوابش داد، که از دوری گلزار
۱. حیدری، ۲۰۰۹، ۸، ۳۱، سدنی

ای بلبل سوریده ز گلزار کجای؟
با حالت پژمرده چنین خوار چرائی؟
چون من شده ای دور، مگرازخانه وملکت
از ظلم که بدیخت شده، محکوم چرائی؟
۱. حیدری، ۲۰۱۰، ۱۲، ۲۹، سدنی

قاتل صد ها هزار

خائن ملی ما، آن قاتل صدها هزار
روسی کشور نموده، بی حیا، بی ننگ و عار
خائنان دیگرش، چون کرزی واشرف غنی
کرده اند راه ورا، آسان به سوی این دیار
گلبدین، بی دین بُود، از آنکه او کرده خراب
کابل زیبای مارا، قتل کرده صد هزار
خائنان بدتر از وی، عفوه* کردند جرم او
میدهند هم از برایش، مزد کافی بیشمار
باغ و بوستان و عمارت، هر کجا دلخواه اوست
بادیگاردهای مزید و، اسلحه در اختیار
با قدم نحس او، کابل شود دریای خون
ای مباد! آنروز، که این جانی بیاید روی کار
"حیدری" دور از وطن، با قلب افگارو حزین
عرض حال کشورش، دارد به پیش کردگار

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۹، ۲۵، سدنی

*خداوند(ج) حق العبردا نمی بخشد تا کسیکه حقش تلف شده نبخشد،
اما این خائنان دولت چطور خون صدها هزار بیگناه را میبخشند؟؟؟؟

قتل و قتال

هموطن درملک ما، تاکی چنین قتل و قتال؟
عاملانش این همه، نوکر و چاکر را بین
کله طاس غنی و ریش مفلوک سیاف
آن یکی بی مغزودیگر، پر جناور^{*} را بین
کرده عبدالله خجل، پنجشیر و هم پنجشیریان
دوستم این نوکر، هر سفله وزر را بین
هم خلیلی و محقق با سیاف و کوروکر
با همه این خاننان، جانی اتمر را بین
آنکه می پوشد چپن، بهر فریب هموطن
رشوه خواریهای بی شرمش، به دفتر را بین
فکر هوش ظالمان باشد، برای جمع پول
چشم های مرغ دُز، روباءه لوگر را بین
صبغت الله گربیینی؟، عوذ بالله را بخوان
استخاره های وی، از بهر دالر را بین
به رخوشنودی دشمن، صد خیانت میکند
دروطن احوال خلق زارو مضطر را بین
روزوشب هم میهنان، در کوشش یک لقمه نان
وضع کشور را نگر، تیرپنچر را بین
ده هزاران نوجوان و عسکر مظلوم ما
از برای حفظ میهن، خاک بر سر را بین
حق ملت خورده رفتند، عده عزیز جانیان
با همه حرص وتلاش، دست بی بزر را بین

گور تنهائی و اعمال جنائی دهر دون
خوش چه پاداشی بگیرند؟، عدل داور را بین
شکوه دارد "حیدری" زین ظالمان، خصم وطن
نزد خلاق دو عالم، روز محشر را بین

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۱۱، ۵، سدنی

* - جناور تلفظ عامیانه جانور

حضرتان

آمدند درمُلک ما، کجکول داران حضرتان
ملت ما را نمودند، زارو حیران حضرتان
بوده اند کان ریاعو خدעה و جال و فریب
خورده اند خون هزاران بی گناهان، حضرتان
جازدند خویش را به شکلی، پیروفالبین و ملنگ
نوکران دشمنان میهن مان، حضرتان
از قدم نحس شان کشورشده بی حد خرابی
نادر غدار نمودند، صدر افغان، حضرتان
باکتاب پاک الله از برای کسب پول
استخاره ها نمودند، طول دوران حضرتان
استخاره ها نبودست، تابیابند راه نیک
بلکه بوده تا فروشنند، دین و ایمان حضرتان
از گدائی های اول، تا به صدر مملکت
چشمها دوخته و دارند، این حریصان حضرتان
پای صبغت پرلب گوراست ولیکن حرص وی
شد جوان از بهردالر های آسان، حضرتان
"حیدری" خواهد زیزدان، تاز عدل بیکران
جمله خانن ها شوند، راهی نیران حضرتان

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۱۶، ۲۰۱۱، سد تی، آسترالیا

شفاء جسم و جان مادعای مادر است
ای خوشانکس که این دار و نصیبیش گشته است
احیدری، ۱۴۰۵، ۱۲۰۰، سدنی

دزدان حرفوی

استقبال از "خر نامه" میرزاده عشقی با مطلع:
درداو حستا که جهان شد به کام خر
زد چرخ سفله، سکه دولت به نام خر

افسوس، صد افسوس که وطن شدبکام دزد
ترک وطن نموده هزاران، زدام دزد
"از بسکه آسمان و زمین سفله پرورند"
زد دهردون سکه دولت به نام دزد
دزدان و نوکران، وزیران دولت اند
یا رب! تابه کی بُود، این احتشام* دزد؟
"روزی که جلسه وزرا منعقد شود"
مجلس شود شغالی، از ازدحام دزد
دزدان سرورند* و!! از این روبه ملک ما
دارند عده یی، ارادتِ محکم، به نام دزد
دزدان وکیل ملت و حکام کشورند
زین بیشتر چه میطلبید، از مقام دزد؟
دزدان ما، صاحب قدرت به میهن اند
پس لازم است تاهمه داریم، احترام دزد!!

گردد مستدام، حکومت دزدان به مملکت
 تاغربیان لزوم بدانند، دوام دزد
 قتل وقتل عام به هرسوی کشورم
 برپاست از قدم، خواص و عوام دزد
 در غیبت غنی، چوکرزی بُود کفیل
 این حیله گرلایق، قایم مقام دزد
 آگاه زارتباط، دزدان کسی نشد
 با طالبان وداعشیان، وزمرام دزد
 ای حیدری زچه کردی ترک، کشورت؟
 زآنرو که در حیات نگشتم، غلام دزد
 امروز، روز قدرت دزدان حرفویست
 فردا زمان دزد گشی وانتقام دزد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۱۲، ۲۰۱۶، سدنی، آسترالیا

* احتشام- حشمت وبزرگی، جاه و جلال یافتن

سرور- رئیس، پیشوای سرپرست

فرهنگ فارسی عمید

تذکر:- در سروده فوق نخواستم مانند مرحوم میرزاده "عشقی" از کلمه "خر" استفاده

نمايم. زيرا به نظر من اين يك توهين بزرگ است به مقام خر. زيرا خر حيوان است در خدمت
بشر، دزدی نمی کند، به وطن خود و به صاحب خود جفا و خیانت نمی کند، غير از آخر
خود، از آخرين حيوانات ديگر استفاده نمی کند، بار می برد و گاه میخورد. اما پناه به خدا از
دزدان وطن ما که از هیچ جنایت و خیانت به مادر وطن خود و هموطنان خود دريغ نمی
ورزند.

غم هجران

درديست غم هجران که مداوا شدنی نیست
خاریست مغیلان که زپارده شدنی نیست
تا وصل وطن خدا نصیب نکند
عمریست که هرگز، بحساب آمدنی نیست

ا. حیدری

سدنی، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳

فراق میهن

فراق میهنم از بس مرا خون جگر کرده
رسید عمرم به آخر، روح من از تن بدرکرده
شب و روزم زیاد مردم مظلوم و بیچاره
خداوند! امرا مرغی شکسته بال و پر کرده

ا. حیدری

سدنی، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳

نا مرد نا بکار

نامرد نابکار، بوطن باز آورند
آدم گش خونخوار، به چمن باز آورند
جلاد ناخلف بزودی شود رئیس
درندۀ گرگ به حیث شبان، باز آورند
از بهر قتل عام عزیزان کشورم
نسل یزید و شمر، به ما باز آورند
بنموده کابل زیبای ما خراب
راکت پران کور چرا باز آورند؟
اوسته است کمر، به کشتاربی شمار
با خدعاه و فریب و را باز آورند
نامش گره خورده به حکمت ولی چه سود؟
بوئی نبرده زآن، مگرش باز آورند
در عمر نکرده است عبادت برای حق
اما بنام حامی دین، باز آورند
پشتون، تاجک و هزاره واژبک یکی شوید
مانع شوید که شمر، به وطن باز آورند
تا کی "حیدری" وطنت زیریوغ خصم؟
تا چند خموش که خصم کهن، باز آورند؟

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۱۲، ۲۲، سدنی

ز هجرانت وطن چون نی بنالم
به ملک غیر بگو، تا کی بنالم؟
ز طالع بدوقدد یرناجر
گمانم هی بنالم، هی بنالم

هشتم مارچ

هشت مارچ، روز زنان است درجهان
هست زنان مُلک ما، بی خانمان
طفلگان شان زسرما و خنگی
میدهند جان، زیر چشم خاندان
ای خدا! تاکی به مُلک ماقنین
مرد سالاری بود، ظلم بر زنان
آن زنی را کوت خود کردی، صفت
مُثله دارند، زجر نمایند بی امان
گشته ویرانه، جای بی پناه
لیک قصرها، جای ظالم پیشه گان
"ع و غ" با سایر جمع بزید
دانما در عیش و نوشند، ظالمان
فقر و فاقه میکشد، طفل یتیم
کی خبردارند زحال، بیوگان
"حیدری" دور از وطن، دائم ملول
بهر فرد فرد وطن، آوارگان

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۷، ۳، سدنی، آسترالیا

محرم راز

خوشا آندم به کابل جان روم باز
ببینم ماؤ منم آن محروم راز
اگر چه کابلم ویرانه گشته
به چشم آید مرا چون سرو تزار

شرم لوگر

یکی خائن به مُلک داریم عزیزان
که باشد شرم لوگر ننگ افغان
بود چهل ساله نوگر، دشمنان را
سرش طاس ودهانش مثل گرگان
خودش پست و قدش پست و عمل زشت*
بدون شک بود، شاگرد شیطان
نگردد سیر، زخونریزی بکشور
بود دائم تلاشش، قتل انسان
حمایت میکند، طالب همیشه
بود داعش، ورا چون جسم و هم جان
هزاران هموطن گر، قتل نمایند
نیارد خم به ابرو، نسل شمران
به هرجای وطن چون میرزا النگ
به صدھا بیگناه، گردند شهیدان
تمام عمر روی در خدمت کفر
تظاهر میکند، باشد مسلمان
به مُلک ما نماید قوم پرستی
بود فاشیست و بی عقل، همچو حیوان

الا اي هموطن، تا کي تو خاموش؟
نما اين جانى را، نابود دوران
زلوئش پاك گرдан ميهنت را
نما اين خدمت، از بهر يزدان
خجالت ميکشم باشد وطندار
مرا اين خائن عارى زوجدان
خدايا! رحم کن برملت ما
رهانى ده وطن، از شر دزدان
بداري حيدري راشادي ارب!
كه بىند جانيان، راهى نيران

پوهنوال داکتر اسدالله حيدري

٢٠١٧، ٨، ١٩، سدنى، آستراليا

*پست- کوتاه، پانين، خوار و زبون، بخيل، فرومایه، ناکس

فرهنگ فارسي عميد

زهر مرگ

زمامداران ملک در عيش و نوشند
به پر بنمودن جيپ در خروشند
به زعم شان حيانتد بر هميشه
رسد روزى که زهر مرگ نوشند

بخش چهارم

اشعار

آزاد

خالقا

استقبال از سرودهء محترم مصلح سلجوچی با مطلع:
"خدا من از دومیترسم"

من از تو میترسم
از قیامتت
از عدالتت
از کیفرت
از عذابت
از جهنمт
من از تو میترم
ولی
این خاننان مُلک
این جانیان کشور
این وطن فروشان
این ناخفان و نامردان
این غلامان بیگانگان
این دشمنان اسلام و مسلمان
از تو نمی ترسند
به جهنمت
به کیفر آخرت
به عدالتت
وبه محکمه عدلت
عقیده
واز قیامت
هر اسی
ندارند
ولی
من از تو میترسم

به آنچه این بی دینان
این درندگان دوپا
این گرگان آدم چهره
دور از آدمگری و انسانیت
عقیده
ندارند
ولی
من معتقدم
از تومیترسم
ملا نماهای دیوبندی
مزدوران پاکستان
وسعوودی
بنده های پوند و دالروکلدار
چاکران خارجی
فال بینان و کجکول داران
دیروز
تزویر کنندگان و حقه بازان
امروز
با استخاره ها
گفتار نا حق و دروغین
سالوسانه و بیهوده
با هدایات شیطان
با همکاری دزدان
با برادر گفتن
جلدان
از تو نمی ترسند
من از تو میترسم
الهی!
"ع و غ" تا کی?
بَوْنَد حاکم

در این کشور
ملک افغان
میهن آزادگان
نمودند چور
از میهن
آنچه را خواستند
به غارت برند
آنچه را توانستند
هنوز هم چشم های
حریص شان
دور از قناعت
منتظر خاک
گور
از تونمی ترسند
من از تومیرسم
بکشور نیست
یک روزی
که باشد
خلق مظلومش
فارغ
از هراس و ترس
از انفجار و انتخار
از طالب جانی
از داعش خونخوار
واز حاکمان غدار
خدایا!
من از تومیرسم
وطنم را
مرا
با تمام هموطنان افتاده در بندم

از شر این
دجالان
بی وجدان ها
نجات داده
در پناه خود
نگهدار
من از تو میترسم
و چشم امیدم بسوی توست
الهی! صبر توتا کی؟
ظلم ظالمان تا چند؟
ببخش "حیدری" را
این عبد نا توان و
عاصی را
از کرمت یا رب!
مکن کیفر
زگفتارش
نجاش ده
توازنارش
نصبیش کن
بهشت عنبرین را
با
رسول برحق و
آلش
من از تو میترسم
بسیار میترسم
میترسم
میترسم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۱۰، ۲۰۱۵، سدنی

دجال - کذاب، بسیار دروغگو، فریب دهنده
حقه باز - شعبدۀ باز، حیله گر، فریب دهنده
سالوس - فریب دهنده، مکار هیله گر، خدعاۀ و فریب
حرص - آزمند شدن، ضد قناعت
فرهنگ فارسی عمید

هفت و هشت نور

هفت و هشت نور آمد، درد بی درمان رسید
مردمان میهنم را، موسم هجران رسید
نورگان مارکس ولین، کشور افغان فروخت
به رشکردان شیطان، لعنت یزدان رسید

ششم نور ۱۳۸۸ مطابق ۲۶، ۰۴، ۹۰، ۲۰۰، سدنی

دل دیوانه

خدا داند دلم دیوانه توست
همه غمها یم از افسانه توست
به ملک غربت ای مام عزیزم
شب و روزم به فکر و خانه توست

شب تاریک

خدایا! درد من درمان بنمای
فراق میهنم آسان بنمای
ز هجرانش مسوز انم شب و روز
شب تاریک من روشنان بنمای

آزادی زنان

خواهم از خالق یکتا
که زنان وطن ما
مانند هر آزاده زن دنیا، مثل هر انسان
شکنند بند اسارت
شوند آزاد رحقارت
رسد آن روز بزودی
که همه شاد و سرحال
لیک

آن جمع خبیثان
پیروان شیطان
اخلاف یزیدان
از طالب جاهل و
از داعش نادان
از حاکم مفسد
از قاضی بی علم
آن مرتشی خونخوار
آن کله و دستار
هر دشمن قرآن و مسلمان
آن نوکر دال رو دینار
دشمن دیرینه و پر کینه عمیهن
منحل گاردو
پا بوس پلیدان
آن دولت بی همت و

مzdorajanb
آن کله بی مغز
اما، متفسر!!!
در سطح جهان
اعجوبهء مخلوق
آن حامی اشرار
آن عامل سنگسار و
بریدن های سرها
بی ترس خدا
آن قاتل فرخنده و رخشانه و
صدها هزاران
از عسکروهم مردم بیچارهء بی نان
مُثُله گرزن ها
و آن زانی طفلان
آن جمع ستمگر
آن نوکروچاکر
هر یک زدگر بدتروبدتر
از قهرخداوند جبار
در دوزخ و نیران
گرفتار
گرفتار

انشأ الله

پژوهنواں داکٹر اسدالله حیدری
۱۱، ۱۵، ۲۰۱۵، سندنی

کرزی با برادران ناراضی اش

برادر های نا راضی
عزیزان کنونی و هم ماضی
بگشتید آنقدر افغان مارا،
حسابش نتوان کرد
نمودید ملک ما ویران و
نا امن
مسا جد و مكتب ها، شفا خانه ها و
راه ها و پل ها را نمودید
ویران
بسوز اندید قرآن پاک
الله را
نمودید این شریک جرم تان
راضی
برادر های نا راضی
تعهد کرده ام دیگر
نگویم شما را
نا راضی
شمائید نور چشمانم،
شمائید دین ایمان
شمائید افتخارات دورانم
سپس گویم شما را
عزیزانم، عزیزانم
بگشتم از شما،
راضی

نمودید قتل عام در بلخ
بکشید صدها جوان و عسکرو حامی
این کشور
نمودید بندۀ وابليس را
خرسند
نموديم افتخار از آنکه داريم ما
چنین ياران
دور از اسلام، انتحاری های
کافر
نگردند رحم
برآن مریضانی که بودند
در بستر
طبیبانی که بودند در مداوای بیماران
همکشور
شما و ما و شیطانیم، برادر های
همسنگر
عزیزانم، عزیزانم
شمارا دانما بودم همرازو
هم پاور
نمودم کمک های وافر، زآن یکی
شش ملیون دالر
برای عزیزانم
در لوگر
عزیزانم، عزیزانم، شمائید
تاج سر
منم مثل شما نوکر

ز آی اس آی و سعو دی و امریکا
بد گوهر

زراندوزی نمودم، بی حدواندازه
با همکاری شما از کشت کوکنار و
تولید هروئین

عزیزانم، عزیزانم شمائید بندۀ را
تاج سر

به هرسوی وطن دارید، فعالیت های
گسترده

هزاران انتحاری، انفجارها، راه گیری ها،
سربریدن های مظلومان
این کشور

عزیزانم، عزیزانم، شمائید بندۀ را
تاج سر
من و اشرف غنی و جمله
کابیه

همیشه با شما بوده و هستیم، در پس
پرده

هر آنقدر میتوانید، نمانید قتل عام و
ویرانی

بی خوف، ولی با ما همچون گذشته
پلان کرده
عزیزانم، عزیزانم
شمائید بندۀ و اشرف غنی و
جمله همکارانش را،
تاج سر

گمانم گشته اید اینک راضی،
 زابلیس و سعودی ها و آی اس آی،
 آنها هم از شما
 راضی
 برای چارده سالی، ز خدمت های تان
 گشتم
 رئیس و رهبر این ملت
 بیچاره
 مسلمانان خوش باور
 عزیزانم، عزیزانم
 شمایند افتخار من، شمایند
 تاج سر

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۷، ۴، ۲۰، سدنی، آسترالیا

به گلشن گر روم یادت نمایم
 به کوه دشت فریادت نمایم
 بسوی آسمان پُر ستاره
 به شب هادیده و دادت نمایم

شیر مردان

ای خدا! آخر کجا شد شیر مردان وطن
 سرخ از خون شهیدان دشت و دامان وطن
 تا به کی باران آتش بر سر بیچارگان
 بار دو خاموش باشند، شاه شجاعان وطن

الا، اي هموطن

الا، اي هموطن

باشيد

در انتظار دریای خون، در کابل و
شهرهای دیگر، در این
کشور

غنى خائن و کرزى، رها بنموده اند
صدھا قاتل ملت را
زفید و بندوز زدنانهای این
کشور

الا اي هموطن

باشيد

در انتظار دریای خون، زدست جانی بى دین
افسونگر

که کرد ویران
کابل را

نموده قتل، هزاران هموطن،
آن بى گناهان و مظلومان
کابل را

اگر این جانی فرعون نما، گردد در کشور،
صاحب قدرت

دوباره غرقه در خون، خواهیم دید
شهیدان بى حد، اهل
کشور را

الا اي هموطن،
تاکي؟

چنین مظلومانه خاموشید،

فراموش کرده اید آن غیرت افغانی و
حُب وطن را
حق مادر را
یزیدان نوکران آی اس آی و غرب،
وحشیانه قتل و غارت میکند،
برپا
چرامظلومانه خاموشید؟
به پاخیزید
به پاخیزید
خائنان و جانیان را، نابود کرده،
درگودال بدختی، سیاه روزی و بدنامی،
بیاندازید
بیاندازید
الا، ای هموطن
چهل ساله قاتل را، این جانی خونخوار سابق را
دوباره آورده اند در کشور،
که تاویران نماید، بار دیگر،
کابل را
به پا خیزید
به پا خیزید
شوید مانع، تحقق یابی آنهمه آرمان های
شیطانی
شوید با هم، از هر قوم از هرجانی
که هستید
همه افغان، همه با هم برادر،
جسم و جان،
هستید
به پا خیزید
به پا خیزید
گنید از بیخ و ریشه، جانیان و

خاندان ملک را نابود،
خصم افغان را
که تادر صلح و آرامی با هم زندگی کرده،
آباد دارید
کشور را
به پا خیزید
به پا خیزید

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۱۷، ۵، ۲۰۱۷، سدنی، آسٹرالیا

جز مهاجر

غم هجرت، نداند جز مهاجر
نبایش خوار دوران، جز مهاجر
که خورده آنهمه زخم زبان ها؟
به هر صبح و به هر شام، جز مهاجر

دل پر خون

زغم هایت دلم پر خون عزیزم
زدوریت شده، مجنون عزیزم
خدا رایک شبی گر پیشم آئی
کنی شاداین دل محزون، عزیزم

غم های دل

زغم های دلم کس با خبر نیست
زهجر میهنم حالم به سرنیست
رسانم ای خدا! روزی به میهن
که آنجا از جدانیها اثر نیست

هرروزانتحار، هرروزانفجار

بآمدن ظلمتیار، این جانی خونخوار،

سیل خون جاری شده،

هرگوشه و هرکnar

درکشور عزیزما، مردم شریف ما

دیگرندارند اعتماد، دیگرندارند اعتبار

برظام دشمنیار، نوکراغیار

تابه کی، تاچه وقت؟

هرروزانتحار، هرروزانفجار

درخوست و در هرات، در کابل و مزار،

دروردک و مشرقی،

در قندوز و قندهار،

در مکاتب، در مساجد،

هرگوشه و هرکnar

هرروزانتحار، هرروزانفجار

جانی که سالهاست، قتل کرده بیشمار،

کرده ویران کشورش

مادر وطن، گل پیکرش،

خاین به ملک و مادرش

این پست بی وقار

ناخلف نابکار
از قدوم شوم او
هر روز انتحار، هر روز انفجار
حالاً شده صلح دوست!!، و عظ و نصیحتش بسیار
این بانی جنایات، تقبیح دارد
داعش و تظاهرات،
هم انتحار و انفجار
گشته حامی غنی، ز آن پست و
ز آن دنی
جاسوس امریکا، پابوس آی اس آی،
چاکر سعودی،
تا بکی؟
هر روز انتحار، هر روز انفجار
عاقبت رسد روزی، این جاه طلب غذّار
میخورد سر غنی را
چون شاکرد و فدار
هر روز انتحار، هر روز انفجار
ای هموطن تاکی؟ در قتل های بیشمار،
در سوگ عزیزان، در ویرانی وطن،
خاموش و سهل انگار
بر خیزید، بر خیزید

بپاشوید، بپاشوید
 بر چینید، بر چینید
 بساط خاینین را
 جایشان، چوبهء دار
 نگذارید خاینین را، در چوکی و اقتدار
 تانتوانند دگر
 هر روز انتحار، هر روز انفجار

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

همچو شیشه

دل من گشته نازک همچو شیشه
 ز هجران وطن پُر غم همیشه
 خدایا! دشمنان میهنم را
 بکن راهی دوزخ بر همیشه

سحرگاهان

ز هجرانت سحرگاهان بگریم
 سرم بر سجدهء یزدان بگریم
 به حال گریه وزاری بگوییم
 خدایا! اتا به کی این سان بگریم؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، سد نی

چرا این جانیان زنده باشند؟

الا ای هموطن، ای مظلوم بیچاره،
مصیبیت بار و آواره،
دشمنان اول تان، کرزی خائن نامرد و مکاره،
وطن فروش، حامی و برادر بزرگ طالبان
و داعشیان.

اشرف غنی مزدور حلقه در گوش چهل ساله
غرب، سعودی ها و پاکستان.
عبدالله عبدالله چاکر نوکران،
اتمر، جاسوس بیگانگان دشمن
هموطنان،
باسایر همدستانشان زنده باشند،
ولی شما هر روز در سوگ عزیزان خود،
از قتل های بیگناهان خود،
از شهادت سربازان و پلیس های جوان خود،
از دست دادن صدها و هزاران تحصیل
کرده های جوان خود، از زنان، مردان و
اطفال معصوم خود،
بسوزید و بسازید!
تا به کی؟ تا به چند؟
مگر این جانیان زنده باشند
عیاشی نمایند،
هر طرف در سیاحت و خوش گذرانی،
باشند.
زراندوزی نمایند، قصر های فرعونی
در داخل و خارج از کشور،
اعمار نمایند.
چرا و چرا؟

اکثریت هموطنان ما در فقر و فاقگی،
سختی و بدبختی، مریضی هاوی دوائی ها،
بسوزند و بسازند.

چرا و چرا و چرا؟
مگر این ملعونان ارگ نشین
زنده باشند!
باهم شوید،
باهم شوید،

واين طفيلي ها و غلامان بيگانگان،
خصم وطن و مردمان اين سر زمين را
نيست و نابود نمانيد.

وطن و هموطنان خودرا از لوث اين
کثافات و سرطان ملت،
پاک سازی نمانيد.

چرا و تا به کي اين جانيان
زنده باشند؟

در چهار دهه اخير، اخصاً در يبيست سال
گذشته، هیچ روزی نبوده است که مردم شريف ما
با آرامش خاطرو اطمینان كامل،
نفسی چند به راحتی،
کشیده باشند.

چرا و چرا؟

طالبان و داعشيان، با اشاره واستشارة
ارگ نشينان، دشمنان قسم خورده
مادر الوطن، دشمنان صلح و آرامش کشور،
باقتل وقتل ها، بم های انتحاري، انفجار های
وحشتنيک را بر پا ميدارند،
واز اين جنایت های بسيار المنك خود،
لذت ميرند و رقص پايکوبی
ميدارند.

چرا این جانیان زنده باشند؟
به پا خیزید
به پاخیزید،
این گرگان وحشی را، این دشمنان
میهند و دوستان دشمنان را،
نیست و نابود گردانید.
به پا خیزید،
به پا خیزید،
پیش از آنکه فرصت از دست
برود،
واکثریت مردم مظلوم ما،
قربانی اهداف شوم این جلادان،
قصابان و دجالان ارگ نشین
گردند.

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۷، ۲۹، سدنی

چرخ دون

چرا ای چرخ دون کردی خرام؟
به مُلک غیر بنمودی کبا بهم
فراق میهند زیبای افغان
نموده بسلام، کرده کبا بهم
اسیر ظالمان

چو کابل جان اسیر ظالمان شد
هزاران خاندان بی خانمان شد
زدست خائنان نوکر غیر
چه سیل آسا، که خون هرسور وان شد

بخش پنجم

مخمسات

یاعباس(ع)

زمانه کرده مرا بیقرار، یاعباس
فلک نموده بسی خوارو زار، یاعباس
نموده دور زخویش و تبار، یاعباس
شکسته قا مت از روزگار، یاعباس
بکن خلا صم از این حال زار، یاعباس

.....

زبس که رنج دهد، درده جروبی وطنی
نباشد، دم راحت، که سرکنم سخنی
زجورو ظلم پاییدان، دون اهرمنی
خرا به گشت مرا، ملک ولا نه و چمنی
نمانده است دگران دیار، یاعباس

.....

زدست پرچم و خلق، نوکران بیگانه
شهیدگشت هزاران، جوان دردانه
نه باع ماند و نه راغ و نه جاو کاشانه
بسوخت بال و پر ما، بمثل پروانه
چرا؟ برون نکنی ذوالفقار، یاعباس

.....

امین و برک و هم نانجیب، از رهه کین
که داشتند به اسلام، عداوت دیرین
زدن دراکت رویی، ز آسمان و زمین
برای محومسلمان و مسجد و آیین
تفقدی تو به این حال زار، یاعباس

.....

زقتل عام که برپانمود، حفیظ لعین
هم ازترکی وهم، یا وران آن بی دین
نماند در وطن ما، اثر ز عالم دین
شدند جمله شهید، به ر حفظ دین مبین
برس بداد همه دل فگار، یا عباس

.....

کنون ببین که هزاران هزار افغانی
در انتظار عزیزان، تoxelod همی دانی
چه سالها سپری شد، در پر یشانی
نه از حیات خبر، نی زمرگ وزنانی
که تا کنند همه فکر کار، یا عباس

.....

به شهر کابل و دیگر بلاد افغانی
که داشتند همه جا، روضه و ثنا خوانی
نمانده است دگر راه و رسم انسانی
زکوفیان و یزیدان و مردم جانی
نموده علم زکشور فرار، یا عباس

.....

به حق خالق یکتا، تو فکر کار نما
به ملک مازکرم، صلح را قرار نما
تود شمنان وطن را، ذلیل و خوار نما
به ذوال فقار، عدورا، تو تارو مار نما
به مادرت شاه تو سن سوار، یا عباس

.....

نماز گوشه چشمی، به کربلا وطن
نگرت وحالات فعلی و پارهای وطن
حقیر و خوار همه گشت، در جلا وطن

زلطف یک نظری کن، به ابنای وطن
توئی به ملت ماغمگسار، یا عباس

.....

به درگه توب رای پناه، آمده ام
زفرط معصیتم، رو سیاه آمده ام
به حضرت توبحال تباه، آمده ام
مرا ن زخویش که من، عذرخواه آمده ام
توعرض "حیدری" بر، نزدیار، یا عباس

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۵ اپریل ۲۰۰۰ ، سدنی

اخترتaban

ای حجت حق! اخترتaban ولایت
تاكی تو پس پرده، جهان پر زجنایت
با جلوه خود شادنما، اهل هدایت
صد جان بفدایت، زتوامید حمایت
داریم، ای سرورهای ختم وصایت

.....

ابنالحسن، ای قدرت حق از تو هُویدا
بر جمله احباب توئی، مُرشد و مولا
در ذیل ولای تو، به آئین تولا
با صدق و ارادت، همه داریم تمنا
بنما نگه بردوست، تواز لطف و عنایت

.....

جمعی زمحبان تو، با شعف و بشادی

کردند بنام تو، بنام سجد مهدی
ای کوکب نهان گلستان احمدی
وی شمع فُروزان، زآل محمدی
هستند همه منتظر، روزِ لقایت

.....

هستی تو بحق، قلب همه عالم امکان
دوستان تواز میهن شان، دور و پریشان
بر ما در وجدت، نظری کن به عزیزان
مگذار که بیرا هه روند، از ره قرآن
دارند غلامان، هوس بوسه، زپایت

.....

آقا وطن ما شده، جولانگه اغیار
تازند به آن ملک، زهم سایه و کفار
کردند چنان ظلم، که نگنجیده به گفتار
تاکی بکشد ملت بیچاره، چنین بار

دست گیرتاين ملت، ازمهرووفايت

.....

مولا! جهان گشته خراب و توکجائي؟
مائيم همه جا خوار، توخا موش چرائي؟
شيطان بزرگ، ميكند دعواي خدائى
مظلوم زدستش، همه جاروبه تبا هى
بنما توجهان را، پراز صلح وصفايت

.....

از ظلم بجان آمده، افغان و عرب ها
تا چند بود بي اثر، اين اشك و فغان ها
سوگند به باب توبه رسوره طاها
يک گوشء چشمی، زکرم کن سوی آنها
خواهد زخدا، حيدري گردد بفدايت
پوهنوال داکتر اسدالله حيدري

۷ فبروری ۲۰۰۴، سدنى

یوسف گم گشته

بازملک ما شود آزاد و شادان، غم مخور
خانه تاریک ما گردد چرا غان، غم مخور
چشم ما دا ئم بود بر لطف یزدان، غم مخور
یوسف گم گشته بازآید به کنعان، غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

گل بروید هر طرف در دشت و در گوه و د من
لا له ها پوشند صحراء، به مثل پیرهن
بلبان شادی کنان، رقصند به دور نسترن
گربه ار عمر باشد، باز بر تخت چمن
چتر گل بر سر کشی، ای مرغ شب خوان! غم مخور

رونق بازار ظالم در کجا، پاینده گشت
اجنبی با قدرتش در ملک ما، شرمnde گشت
صد هزاران مردم معصوم ما، آواره گشت
دور گردون گردو روزی بر مراد مانگشت
دا ئما یکسان نباشد حال دوران، غم مخور

گردد این گردون بحکم خالق، بی نقص و عیب
حکمت، الله ندا نستی کسی بی شک و ریب
از کجا آمد، کجا رفت حضرت نوح و شعیب؟
هان مشو نومید چون واقف نه ای، از سر غیب
باشد اندر پرده بازی ها پنهان، غم مخور

گرتوخواهی استجابت، پس دعای بد مکن
راه قربت با خدارا، خود برایت سد مکن
باش با مردم نکو و حاجت کس، رد مکن
ای دل غم دیده! حالت بِه شود، دل بد مکن
واین سرشور بده با زآید به سامان، غم مخور

روزگاران گرساط زندگی، برهم زند
تارو پود غم زهرسو، سر بربا هم تند
رنج دوران همچو حَّاجَم، نیشتبرتن زند
ای دل! ار سیل فنا بنيادهستی برکند
چون ترا نوح است کشتیان، ز توفان غم مخور

رنج ما از هجرت و دیداریاران، بی نصیب
درد مادرمان کندگرا یزد، حاذق طبیب
خط غُفران بر کشد، عصیان مان رب حسیب
حال مادر فرقت جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدای حال گردان، غم مخور

آنکه هستت کرده است از نیستی و وز عدم
گربگیری دست مخلوقش، ز احسان و کرم
اَجر احسانت دهد رحمان مَنَان لا جرم
در بیابان گرزشوق کعبه، خواهی زد قدم
سرزنش ها گرکند خارمُغیلان، غم مخور

آرزو داری اگر جنت، بکن سعی مزید
کن جهاد نفس و دشمن باش، با شیطان مَرید
با وجود طاعت حق، زی درخوف و امید

گرچه منزل بس خطر ناک است و مقصدنا پدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پا یا ن، غم مخور

زرق و برق چار روزا ین جهان، ناید بکار
حیدری در ملکِ کُفر، هم در خفاء و آشکار
خد مت دین نبی کن، گرتوهستی هوشیار
حافظا! در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بُود ورد ت دعا و درس قرآن، غم مخور

مخمس بر شعر حضرت حافظ

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری
۵ اپریل ۱۹۰۵، سدنی

مخمس بر شعر حضرت حافظ عليه الرحمه
با مطلع "یارب! آن آهوی مشکین به ختن باز رسان"

غزالان رمیده

صلح و آرامش میهن توبه من بازرسان
آن غزالان رمیده ، به دمن بازرسان
لاله رویان مهاجر به وطن بازرسان
یارب! آن آهوی مشکین به ختن بازرسان
وان سهی سرو روان را به چمن بازرسان

حال افسردهء مارا به شمیمی بنواز
جمع بیچارهء مارا به حریمی بنواز
دردمند یم دل مارا، به ندیمی بنواز
بخت پژمردهء مارا، به نسیمی بنواز
يعنى آن جان زتن رفته، به تن باز رسان

دردو درمان به کاهل چوبه امر تو رسند
زحمت و رنج و هم حاصل، چوبه امر تو رسند
غم و شادی به محفل چو به امر تو رسند
ماه و خورشید به منزل چو به امر تو رسند
یار مهروی مرا نیز به من بازرسان

دل زیاد وطن و فصل جوانی خون شد
زیکی یار پریچهرهء جانی خون شد
وز به آتش کشی قصر امانی خون شد
دیده ها در طلب لعل یمانی خون شد
یارب! آن کوکب رخشان به یمن بازرسان

ای که از بند تو هرگز نیا بیم نجات
ما گدای در تو، لطف کن از حسن ذکات
از لب لعل چو بیا قوت، بدنه قندو نبات
سخن اینست که ما بی تون خواهیم حیات
 بشنو ای پیک خبرگیر، سخن باز رسان

بگذر از جرم من عاصی بی صبر و قرار
مده این بندۀ عاجز به حبیبت آزار
رحم بر حال من بیکس و بیچاره هزار
برو ای طایرمیمون همایون آثار
پیش عنقا سخن از زاغ وز غن باز رسان

حیدری گشته به شعر پیرو حافظ یارب !
اندرین راه و را باش تو حافظ یارب !
شعر وی را بنماب چو حافظ یارب !
آن که بودی وطنش دیده حافظ یارب !
به مرادش زغیری بی وطن، باز رسان

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۲۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سدنی، آسترالیا

بیچاره و بیم اروز حیرم، یارب
در ورطه زندگی اسیرم، یارب
وز عجز کریما، به درت رو کردم
پاکم زگناه کرده، بمیرم یارب

۲۷ مارچ ۲۰۰۰، سدنی

بخش ششم

قصاید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَقْمَلْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتُ لَكُمْ إِلَّا سُلَامٌ
دِينًا *

خَمْ غَدَير

چنین بگفت پیا مبر، به حضرت حیدر
زا مرحق تونی برمن، وصی وهم یاور
چو وحی آمدش ازسوی، خالق منان
بداد امرتوقف، به حاجیان ز سفر
به جنوب خم غدیر، زائرین بیت الله
همه شدند متحیر، که تا چه هست خبر
شفیع روز جزا گفت، که از جهاز شتر
با کنند برایش، بلندي و منبر
بگفت حضرت احمد(ص) به حاجیان عزیز
فرا رسیده مرا، امر خالق اکبر
اگر مطابق فرمان او، عمل نکنم
شوم مقصود رگاه وی، الی محشر
در آن زمان محمد(ص) ز حاجیان پرسید

که کیست بهر شما، هم رئیس و هم مهتر
به یک زبان همه گفتند، یا رسول الله
توئی زجانب حق، پیشوای مایکسر
نبی نموده بُلند، دست حیدرکرار
بگفت هر که منم پیواش علی(ع) رهبر
علی(ع) وصی من و پیشواشمارا باد
امام و هادی بر حق، وفاتح خیبر
از این خبر همه گشتند، شاد و بگرفتند
زراه لطف علی(ع) را، به دوش هم در بر
یکایک آمده کردند، بیعت آن شاه
همه صحابه و حجاج، حاضر محضر
بشارتی زحق آمد، که یا رسول الله
بگشت دین تو کامل، زاول و آخر
ولی چه شد خدا یا! که روز رحلت وی
برفت و عده بیعت، زعده از سر
نبود جز علی و فاطمه، حسین و حسن(ع)
کسی دگر که کند، فکر کفن پیغمبر
چه ا مرشد که خلافت، گرفته شد زعلی
به روز حشر حسابش، به حضرت داور

به آبروی محمد(ص) به آبروی علی(ع)
قبول درگهء خود کن، دعای این احقر
تودشمنان پیامبر (ص) ذلیل و خوارنما
بده به امت وی، اتفاق بار دگر
به دوستان حبیبت، واخ^{*} صدیقش
نصیب هردوجهانش، بکن صفا و ظفر
به مادر و پدر حیدری، زلطف و کرم
به روز حشر رسان، هشت و شش شفاعتگر
نجات شان بده، از تشنگی برستا خیز
نصیب شان بنما، جام ساقی کوثر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

سوم اپریل ۲۰۰۰، سدنی

* - برای معلومات بیشتر در ارتباط آیه مبارکهء فوق با
روز خیر خم تفسیر نمونه جلد چهارم صفحه ۲۶۳ ملاحظ
گردد.

تاج ولايت

يا على تاج ولايت بر سرت
خلعت پاک وصایت در برت
نام زیبایت علی، نام خداست
سایهء جا الحق، ای مولا سرت
کعبه دارد فخر، از میلاد تو
شد چوشق دیوار آن بر مادرت
آنچه احمد گفت در روز غدیر
و حی بود از سوی رب اکبرت
بی جهت نامت نباشد باب علم
باشد علمت ازلدن در جوهرت
چون نها دی پای برد و ش رسول
بت پرستی راشکستی یکسرت
هم صفین و نهروان و هم اُحد
فتح کردی هم تو جنگ خیبرت
زا نکه گشتی زوج زهرای بتول
شد ملا ئک جمله خادم برد رت
هم سفر بودی به معراج رسول
لطف حق داده ترا آن شهپرت

ُحب تو باشد سپراز آتشم
گرخدا ز بید بمن این زیورت
شد مساوی طاعت خلق جهان
با همان ضربت، زدی در خیرت
هم قسم النار والجنه توئی
د وستان دریاب، حق همسرت
کرد یزدان وصف تو در وضحی
سورهء یاسین و طه' دیگرت
خواندن حکم برائت چونکه شد
خاص توازسوی حی اکبرت
مشرکان گشتند تحريم از حرم
مؤمنان شادی کنان دور و برت
بست پیمان اخوت مر ترا
رحمت للعالمین، پیغمبرت
در احد بانگی رسید از جبرئیل
لافتاج الا على، کس دیگرت
فتح کردى هم حنین و هم احد
هم زجا کندی تو در از خیرت
حق همیشه با تو و هستی بحق
سرورا فلاک بعد از سرورت

شاه شاهان، شیریزدا ن مرتضی
در سخاوت صد چو حاتم نوکرت
ای امام انس و جان نتوان نمود
وصف ذات، جز خدا و رهبرت
ای شه مظہر عجائب، یا علی
تیغ ابن ملجم آمد بر سرت
گشت محراب عبادت سرخ از آن
فرق پاک و خون پاکِ احمرت
دشمنان روسیا ه هرد و دهر
گیر دست دوستان و چا کرت
کربلا دارد سخن ها یا علی!
از حسین وا هل بیت اطهرت
بسته اند آب روان بر کود کان
ساقی کوثر توئی در آخرت
ساربان بی حیا کلکِ حسین
قطع کردا ز بهر یک انگشت
کاکل اکبر بخونش شد خضاب
قاسم دا ما، د از خون بسترت
دست ها کردند قلم از بهر کین
از تن عباس، آن نام آورت

در کنار علقمه کردند شهید
تشنه، عباس و حسین واکبرت
شد زتیر حرمله سیرآب چون
ا صغرشیرین زبان، گل پیکرت
شد خمیده قد لیلا ورباب
غرق خون دید ندجو اکبر اصغرت
کرده اند در راه حق جان را فدا
بکرو عبد الله وعون و جعفرت
عا بد بیمار را بستند بغل
لعنت حق بر عدوی کافرت
کرد نیلی شمردون، از سیلی اش
روی زیبای سکینه دخترت
پایمال سُم اسپان عدو
جسم پا کِ نور چشم انورت
گشت غارت خیمگاه اهل بیت
صبر کرده، زینب غم پرورت
ا هل بیت عصمت کردند اسیر
زینب و گلثوم والا گوهرت
بر شترهای بر هنه شد سوار
طفلکان بیگناه و مضطرت
شد روانه سوی شام آن کاروان
دور گردیدند زجسم اطهرت

ما نده اند در گربلا بی گفن و دفن
جمله عباس و حسین و اکبرت
شد رقیه در خرا به دفن خاک
کودک معصوم از ذر بهترت
از جفا کوفیان و شامیان
راس شاهدین کجا، خاکستر
منقلب گردید دربار یزید
از سخن رانی زینب دخترت
یا ولی الله برون کن ذوالفقار
مدتی شد ز آنکه ماندی در بر
کشور مارا گرفته ظالمان
کن رها از چنگ آنها مقبرت
شد خرا به شهرهای آن دیار
بامیان و کابل و هم لوگرت
غزنه باستان، هرات و گلبهار
هم بد خشان و بلاد دیگرت
قوم افغان دیده جور بی شمار
روز محشر دارشان اند ربرت
از گل سرخ مزارت یا علی!
ده به آن ویرانه رنگ دیگرت
حرمت خون حسین آن شاهدین
میهن مارا بگردان بهترت

بر شهیدان وطن دارم دعا
تاشود مقبول رب اکبرت
یاعلی! شیر خدا مشکل گشا
یک نظر بردوستان مضطربت
حیدری را کن طلب شاهانجف
تا جبین خویش ساید بردرت
بر علما ر و به سقای حسین
کن تو سیرآ بش زآ ب کوثرت

۱۱۷ اپریل ۲۰۰۱ ، سدنی
در این قصیده قافیه رعایت شده.

مادر وطن

هرآنکس میهنش افغانستان است
همه افغان وازیک بوسستان است
اگر ترکمن بُودا زبک، هزاره
همه زیبا گلی یک گانستان است
قرزلباش و بلوج، پشتون و تاجک
همه با هم برادر، جسم و جان است
نفاق سنه و شیعه، برادر
زنیرنگ های شیطان زمان است
اگر رُحْب وطن، داری تو بر سر
نگوئی سنه و یاشیعگان است
ندارد آنکه بدخواهی، به کشور
به هندوی وطن، هم مهربان است
نباشد افتخار قوم بر قوم
همه مخالوق دادار جهان است
ندارد برتری، ابيض برآسود
که شرطش در کلام اللّه، بیان است
به تقوا برتری حاصل بگردد
نه بررنگ و نژادونی زبان است
اگر ره روشنوی، در راه یزدان
خوش، جایت بهشت جاودان است

به حَبْلُ اللهِ، توسُّل جو عزیزم
تفرق نهی و واضح و عیان است
نگاهی بابصیرت کن، به میهن
چنین وضعش به ملت، بس گران است
ازاین جنگ و بلای خانمان سوز
یتیمان وطن، بی آب و نان است
خدارا هموطن! دستی بهم ده
ترامادر وطن، خواهش چنان است
نمایمین امنیت، به کشور
که بی امنی خودش، یکسرزیان است
بکن ُخُنثی، تو مکر دشمنان را
که دشمن در لباس دوستان است
بزن کوبنده مُشتی بر دهانش
که باشدیادوی، تاین جهان است
تمنا "حیدری" دارد، اللهی!
رسانش بروطن، چون ناتوان است
بکن خاکش تو در دامان، مادر
ورا، این آرزو، درد لنهان است

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۱ می ۲۰۰۳، سدنی

مادر افغان

مادر افغان، توف خرا سیا
با وقار و با حجاب و با خدا
بوده ای در فکر میهن، هر زمان
غمگسار و قلب پاک و با صفا
پرورانیدی تود ردامان خویش
چون ملالی ها وزرگونه انا
رابعه بلخی و محمود بت شکن
شاه امان الله غازی، جان فدا
سید جمال الدین، آن نیکو سیر
نام نیکش، نزد هر کس آشنا
دادی قربانی، تو فرزندان خویش
هر زمان لازم بدیدی و بجا
لاله، از خون شهیدان وطن
سرزند در کوه و صحراء، هر کجا
مدفن شمس و سنایی، سید حسن
خاک پاکت، مرقد شیر خدا
شد زیارتگاه مردم هر طرف
چون که خاکت پُربودا زاولیاء
درس عترت داده، فرزندان تو
هم به چنگیزو به انگلیس دغا
شوری از هم فروپاشید و رفت
از فدا کاری مردان خدا
دشمنان روسیاه خواهند گشت
از نبرد پیروان مصطفی (ص)

کرد ویران کشورت از حرص و آز
این بزرگ شیطان بی شرم و حیا
دست درازی می‌کند این بی خرد
گاه به ایران و عراق و کوریا
تحت نام این و آن، آن نابکار
می‌کند کشتار جمعی، نابجا
شکوه دارد از تروریزم جهان
خود بود حامی آن، اند رخفاء
باتوکل بر خدای مهربان
کن زبونش، تانا یست دروی پا
بایدش زد آن چنان سیلی بروی
تاکه بگریزد، نبیند بر قفاء
لکه دامان پاکت، بوده اند
هم تره گی و امین بی خدا
ناجیب و کارمل دونا خلف
را یگان دادند به دشمن خاکرا
خلق و پرچم، هردو نوکر بوده اند
دشمنان میهنت رازابتد
میهنم، ای مادرم، جان پرورم
کن بحق حیدری، از دل دعا
گرن صیب او شود این افتخار
بخشش حق حاصلش، روز جدا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۳، ۵، ۲۰۰۳، سدنی

پورمصطفی(ص)

پورمصطفی حجت، پیش‌رو‌سفرداری
جز خدا کی میداند، آنچه در نظرداری
ترک مسجد مهدی، می‌کنی در این آوان
حال ما چه میدانی، بر دلم شرداری
از وجود و فیض تو، گشته مسجد مهدی
شهره در همه عالم، فضل پر ثمرداری
فضل و داشت مشهود، در مجالس و مثبر
شک و شبّه نبود، ارث از پدر داری
قدرت‌دانش و علمت، بیشتر بود اینجا
چون جواهر کمیاب، جا به تاج سرداری
از شریعت اسلام، هر که را بود پرسش
با فراست و عرفان، پاسخش زبرداری
چونکه در بلا د کفر، کردی خدمت اسلام
نzd خالق منان، ارج معتبرداری
زانکه گشته نی دل تنگ، از فراق فرزندان
خواهمت ز لطف حق، جمع شان به برداری
انجمن به صد مشکل، تاترا به دست آورد

اینچنین به آسانی، ترک ما به سرداری
میروی سوی ایران، به ردیدن یاران
از خداهمی خواهم، سیر بی خطرداری
از فراق و هجرانت، زندگی به کام ملخ
گرخدا کند روزی، سوی ما گذرداری
کی بود مرا چشمی، بی توان جمن بینم
شمع محفل مائی، لولوگه رداری
حق مادر و جدت، خواهم از خدا سید
دروطن ترا بینم، هم دگر، به برداری
با وداع تو محسن، درد بی دوا دارم
تود وای دردم را، از پدر پدرداری
حق ضامن آ هو، عرض حیدری مخلص
با امام هشتم گو، حال من خبرداری

۱۱ نویمبر ۲۰۰۵، سدنی

به مناسبت ودا عیهء حضرت آیت الله سید محسن حجت از مرکز
و مسجد اسلامی المهدی (عج) واقع در کمپیلتون سدنی، سروده شد.

جور دوران

نی حدیث درد هجران میکند
قصه های جور دوران میکند
از جدائی ها، شکایت دارد
حزن فُرقت را، حکایت دارد
نی همی گوید، که ای یاران من
دوستان وهم، هوا داران من
تاجداگردیدم، از جمع شما
خوارگردیده، شدم در زیر پا
نی ز جرم سرکشی شد بوریا
من زدست خائنان بی خدا
ترک ملک و میهونم بنموده ام
روزو شب خون جگر، بس خورده ام
دردنی، هم درد این مسکین ببین
حال ما بیچارگان، غمگین ببین
دردنی از نیستان، از من وطن
حال ما هردو، پراز رنج و محن
نی برای نیستان، دارد فغان
من برای میهونم، تردیدگان
نی زیاران قریین خود جدا
من ز ملک و سر زمین خود جدا
نی برای نی، دارد شور و آه
من برای طفلکان بی گناه
طفلکان بی کسو بی خانمان
شکوه ها دارند از جور زمان

اشک ریزم من، برای بیوه ای
کوندار دنان خوردن، میوه ای
بی غذاء باشند، همه طفلان او
شدت سرما بگیرد، جان او
من بگریم، از برای آن پدر
داده وی از دست خود چندین پسر
من همی گریم، برای پیره مرد
رفته کزاو، قوه کارون برد
بی کس و تنها، فتاده گوشه ای
در جوانی بوده، شیر بیشه ای
من بگریم، از برای شهرها
از بم و موشک، شده ویرانه ها
از مظالم های خلقی پرچمی
وز مجاهد نام ننگ آدمی
من همی گریم، زدست طالبان
مُفتَضَح کردند، افغان درجهان
من ندانم از کدامین، دردو غم
قصه هاخوانم برایت، بازهم
حیدری و نی یکدل، یک صدا
عرض حال خود نمودند، با خدا
کای خداوندگار هجران و وصال
کن زلطفت وصلما، ای ذوالجلال

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۳ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

بسمه تعالی

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر
ماجرای دل آوارهء شیدا بنگر
(استاد خلیل الله خلیلی)

عارف شیراز

سعد یا خیزتو شورو شرد نیا بنگر
همه قربانی افغان و عربها بنگر
چه شدازدست پلیدان جهان حال بشر
وضع امروز بین حالت فردا بنگر
توبگفتی که همه آدمی اعضای همند
اینک ای شیخ هما م حالت اعضا بنگر
خرس قطبی چه جفاهاکه نکردد رملکم
جای وی را بگرفته سگ رسوا بنگر
گشته شیطان بزرگ دیو جهان امروز
ظلم این دیو جهانخوار به هر جا بنگر
بزند لاف حقوق بشرو آزا دی
این چرند های وی افتاده ز معنا بنگر
ملک افغان و عراق را بنموده اشغال
تاخت و تازش توبه لبنان و بکوریا بنگر
کرد ویران وطن ما به نیرنگ و فریب
تشنهء خون مسلمان شده، یغما بنگر
میهنست رانگذارد به ترقی در علم
سدراه گشته به هرجا توغوغای بنگر
سخت گیردز عداوت به محبان علی(ع)
گشته رسوای جهان قدرت مولا بنگر

پروراند برش خواب نو شرق وسط
 فتح مردان خدارا تو در آنجا بنگر
 به راز ارواذیت به هزاران مظلوم
 ساخت زندان مخوف تو به کوبا بنگر
 شکوه دار دز تروریست و تروریزم جهان
 خودش حامی تروریزم در اخفا بنگر
 ز آتش را کت و طیاره و بم های ثقیل
 سرخ از خون شهیدان همه صحرابنگر
 استقاده زا تومی بتم وی در جا پان
 قتل عام زن و مرد، کودک و بُرنا بنگر
 از فلسطین چه بگویم برا یت ای شیخ
 نیم قرنیست به خون غرقه و تنها بنگر
 گشته آواره ز کاشانه خود ملیون ها
 نالش سوختگان تا به ثریا بنگر
 حیدری گشته ز هجران وطن همچون قیس
 حال این پیر شکسته دل شیدا بنگر
 خواهم آباد وطنت عارف شیراز عزیز
 دشمن دین تونا بود ز دنیا بنگر

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۶، سدنی
 آسترالیا

بمنا سبت شب شعرو بزرگداشت شیخ مصلح الدین حضرت سعدی،
 شاعر، نویسنده، حکیم، دانشمند، معلم اخلاق، عارف و صوفی شیراز که
 در سدنی برگزار شده بود، سروده شد (استقبال از قصیده مرحوم استاد
 خلیل الله خلیلی).

بسمه تعلى
طبيب درمندان

اى طبيب درد مندان يا على !
 اى انيس مُستمندان يا على !
 نام زيبا يت على شيرخدا
 در دو دنيا، مشكل آسان يا على !
 دوستانت هر کجا خوارو ذليل
 تابه کي حال پريشان يا على !
 از جفا اي ظالمان ملک خويش
 گشته ايم ما خانه ويران يا على !
 ملک افغان را نمودند پايمال
 سرخ از خون شهيدان يا على !
 دوستان آواره و دوراز وطن
 گير، دست بي نوايان يا على !
 حق زهراء همسرت، دخت رسول
 يك نظر برماغريبان يا على !
 يا على بودي يتيمان را پدر
 هم پرستار مريضان يا على !
 بهر عباس وحسين وزينب
 رس به داد ملت مان يا على !
 از عدالت شهره گشتى درجهان
 وزشجا عت شيريزدان يا على !

در جهاد کافران دا دی نشان
 بیشک هستی، شاه مردان یا علی!
 تودست خدا صاحب ذو الفقار
 نشانی، تو ازبی نشان یا علی!
 به گلزار خلقت کردگار
 تواعجوبه، گلستان یا علی!
 برادر ترا خواند ختم رُسُل
 امامی، تو برا نس و جان یا علی
 چگونه توان وصفت ای پادشاه
 که بالاتری از گمان یا علی!
 زُحُب تو نقشی به دلهای ماست
 ز سیمای ما، آن عیان یا علی!
 چو خصمت به شمشیرکین زد ترا
 برفت عدل و داد از جهان یا علی!
 خدا کرده لعنت برآن بی حیا
 ابن مُلجم، اخ شیطان یا علی!
 یا علی داریم خوف از روز حشر
 ز آنکه ما نئیم غرق عصیان یا علی!
 وقت جاندا دن به داد مان برس
 قبض روح را سهل گردا ن یا علی!
 "حیدری" از دوستان مُخلص است
 از لقایت، شادگردان یا علی!

پوهنواں داکتر اسدالله "حیدری"
 ششم دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

چا کر شیطان

(راجع به اوضاع سه دهه اخیرکشور عزیzman افغانستان)

ای خدا! شد هفت ثور و درد بی درمان رسید
سرنوشت مُلک ما بر دست بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد، زان رسید
گشت قربانی دو ملیون مردوزن پیرو جوان
شد به ملیونها مهاجر، موسم هجران رسید
عالی و فاضل همه ترک وطن کردند از آنک
خرس قطبی از شمال بالشکر عدوان رسید
سر بدادند نغمه کور و کالی ڈَیش*
گور شد کورو کفن کالی زمرمی نان رسید
بعد ظلمت های هفت، نوبت رسید بر هشت ثور
نوکر روسان برفت و چا کر شیطان رسید
کشتنند صد ها هزار از مردمان بی گناه
کابل زیبای مارا موسم ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر و ده به ده
راکت و خمپاره ها از سوی بی دینان رسید
درحریم کعبه کردند عهد، گیرند راه راست
عهدو سوگند شد فراموش، حرص نقد جان رسید

از مظالم های طالب جان، کدامش یا دارد
سر برید نهاد ناحق، تا بُتِ با میان رسید
طول ریش گردید معیار مسلمانی ما
شرع احمد(ص) شد فراموش، جهل را دوران رسید
مُفتخَح کردند مسلمان را به دنیا آنچنانک
خنده شمر ویزید بر این مسلمانان رسید
جانیان را چون رسید نوبت به کار در پارلمان
دست شان در غارتِ ملک، بهتر و آسان رسید
خود نمودند قتل و غارت خود نمودند عفو خویش
غافل از عدل خداوند(ج) تا جزای شان رسید
گفت ابلیس بهر شاگردان بی وجدان خود
آنچه را بنموده اید، کی عقل من برآن رسید
ای ستمکاران تا کی خون مظلومان خورید؟
عاقبت روزی شمارا موسم پُرسان رسید
دین وايمان را فروختید درسه دهء اخیر
از برای نفس ظالم لعنت یزدان رسید
دواخرا كرده شيطان بزرگ طرح نوين
زان سبب از بهر شاگردان چنین فرمان رسید
ای وفاداران شاگردان من با هم شويد
تا شمار القمه چربتر زدست خوان رسید
این یگانه طرح من بهتر کند بازار تان
ورنه روزی هم شمارا حلق آويزان رسید

در گذشته کرده اید چورو چپاول بی حساب
آنچه با قیست هم بکوشید تا به جیب تان رسید
دشمنان جان واندیشه، کردند ائتلاف
وصلت گرگان خونخوارو جفا کاران رسید
خواند "برهان" عقد این زوج خبیث بی حیا
حاصل این ازدواج شرم جاویدان رسید
"حیدری" هر چند بگوئی بهربی دینان کم است
کن دعا وقت سحر تالطف از رحمان رسید
بار الها کن بحق مصطفی(ص) رحمی به ما
جان مان آخر به لب از فرقت و هجران رسید
خائنان مُلک و ملت کن به دوزخ رهسپار
تا محبان وطن راوصل با جانان رسید

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۵ اپریل ۲۰۰۷، سدنی

*- توضیح برای فارسی زبانان غیر افغانی:
کور، کالی، دُودَی یعنی خانه، لباس و نان.

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

یاری اندرکس نمی بینیم، یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟

جانیان مَسند نشین

بارالها مُلک ما و شیرمردان را چه شد
آن صفای مردمان حق پرستان را چه شد
روبهان گشتند شیرو جانیان مَسند نشین
قاتلان بنموده عفو خویش، وجدان را چه شد
خانان باهم قسم بستند در تاراج مُلک
آن گذشتند هاز جان در راه جانان را چه شد
ملت افغان شده تشنہ بخون همد گر
آن محبت ها و الفت، یارویاران را چه شد
گرگ و جانی، قاتل و قصاب کردند انتلاف
آن عدالت ها و انصاف، حق شناسان را چه شد
گشت مُلک ما خراب از دست بی دینان دون
آهوان رم کرده اند، خیل غزالان را چه شد
قتل های انتحاری از کجا گشته روا؟
اعتقاد ظالمان از روز پرسان را چه شد
بسکه افزون شد به ملکم چهره اهريمنان
هر طرف زاغ وزغن، آن عند لیبان را چه شد
دشمنان دین ما گردیده اند با دار ما
غیرت افغانی و شیران میدان را چه شد*

گشت غارت موزه کابل هم آثار عتیق
 لا جورد ملک ما، لعل بد خشان راچه شد
 گشته ویران لوگرو کابل، غزنی و هرات
 با میان و شاهکار روزگاران راچه شد
 رشوه و رشوه ستانی گشته امری آشکار
 ترس از روز حساب حی سبان راچه شد
 خون مظلومان بریزند دور از ترس و هراس
 آن ترخُم ها و شفقت بریتیمان راچه شد
 حق مردم میخورند چون جرمه آب روان
 عدل و انصاف و مرمت دوستداران راچه شد
 خشک سالی های پیهم در چنین وضع خراب
 بُرد از بین حاصلات و برف و باران راچه شد
 رانده شدآواره گان مان با جورو جفا
 خرمت همسایگان و حکم قرآن راچه شد
 ده هزاران پیرو بربنا، زنده بنمودند به گور
 کس نکرده تعزیت، آن غم‌شیریکان راچه شد
 تابه چند صبر جفاها، یک نظراز رحمت
 یا الهی! سرنوشت ملک افغان راچه شد
 ای خدا! تاکی بسوزم از فراق میهنم
 دامن پُر مهرمادر، جان و جانان راچه شد
 "حیدری" اسرار خالق رانمی دانی خموش
 کن دعا وقت سحر، تا چرخ دوران راچه شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری، پنجم جون ۲۰۰۷، سندی

* - مرحوم استاد قاسم در دربار اعلیحضرت امان الله خان غازی ودر

حضور سفیر انگلیس خوانده بود:

گنданی غیرت افغانیم چون به میدان آمدی میدانیم

بنام خداوند عشق آفرین
توانا و دانای دنیا و دین
زفاف نورچشمان

بشد هجران وجانا ن آمد امشب
زفاف نورچشمان آمد امشب
هزاران شکر نعمت مرخدارا
عروسوی فواد جان آمد امشب
کجا من میتوانم وصف شعفم
همه شادان و خندان آمد امشب
ببین فواد وزهره شمع محفل
به دورشان عزیزان آمد امشب
زند بوسه فوادر را مادر وی
که مهرش ازدل و جان آمد امشب
بخوان مطرب دمی آهسته رو را
عروس چون ماه تابان آمد امشب
گرفته بازوی وی را فواد جان
بسرزینت زقرآن آمد امشب
به بزم شادی این دود لبند
مبارک باد زدشتان آمد امشب
عمو واقرباء ازا سترالیا
به جشن نازنینان آمد امشب
زبهر شعف و شادی پای گوبان
جوانان ماه رویان آمد امشب

رفیقان، دوستان زوج نیکو
همه خندان و شادان آمد امشب
بریزان ساقیا! شربت به جام
خنا دردست جانان آمد آمشب
جدا ئی مادر و دختر رسیده
غم مادر زهجران آمد امشب
به تورنتوی کانا دا و غربت
بیا دم ملک ویران آمد امشب
چه خوش درملک خود آزادو شادان
بخاطر جشن ویگمان آمد امشب
زلطف دوستان میهن اینجا
شمیم راحت جان آمد امشب
نما ید "حیدری" عرض ارادت
در این محفل که یاران آمد امشب

این تحفه ناچیزو تبریکات قلبی خودرا خدمت عروس و داماد،
برادر بهتر از جانم الحاج غلام رضا جان و همشیرهنه نهایت
عزیز و گرامی ماری جان، برادر زاده های بسیار عزیزم
فضیله جان ولیدا جان، پدر و مادر زهره جان، باقی دوستان و
اقارب و همه حضار این محفل سرور و شادمانی تقدیم داشته
واز خداوند مندان طول عمر، صحت بدن و سعادت دوجهانی را
برای هریک زهره جان و فواد جان استدعا میدارم.
موفق و پیروز با شید.

دکتر اسدالله حیدری
اول سپتامبر ۲۰۰۷ ، سدنی، آسترالیا

بنام خداوند عشق آفرین
توانادانای دنیا و دین

جشن عروسی

خداوندا! زلطفت شاکر هستم
زفاف نور چشمان آمد امشب
کجا ابراز شعفم میتوانم
عزمیزان ماه رویان آمد امشب
چه زیبا شب، شب جشن عروسی
حنا بر دست جانان آمد امشب
به قد سرو احسان ما شاء الله
چسان شادان و خندان آمد امشب
پریوش ماه تابان طیبه جان
به محفل شمع رخشان آمد امشب
بخوان مطرب تو خوش "آهسته رو" را
عروس سرو خرامان آمد امشب
رفیقانش به دورش شاد و خرم
به سرزینت ز قرآن آمد امشب
به بزم شادی این نازنینان
مبارک باد، ز دوستان آمد امشب

جدائی مادر و دختر رسیده
غم مادر ز هجران آمد امشب
به سدنی شهر زیبایی ک غربت
به یاد مُلک افغان آمد امشب
درا ین جشن عروسی با عزیزان
مرا یاد جشن و پیمان آمد امشب
خرابه گشته آن مینوی دنیا
بیا دم باغ و بوستان آمد امشب
خدا خواهد روم روزی به میهن
که یاد ش جزء ایمان آمد امشب
زلطف دوستان میهن اینجا
شمیم راحت جان آمد امشب
نماید "حیدری" عرض ارادت
درا ین محفل که یاران آمد امشب

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
سدنی ۲۰۱۰، ۰۴، ۳۰

نسبت شب عروسی پسر عزیزم احسان الله جان حیدری بادوشیزه
طیّبہ جان قدیر
سروده شد.

بسمه تعالیٰ
لوگرم ای مادرم

لوگرم ای لوگرم جان پرورم
خطهء پاک و صفائ کشـورم
مهـد اجـدادـم بـدـی درـایـن جـهـان
سـالـهـاـسـت دـوـرـم زـپـیـشـت مـادـرـم
رـبـعـ قـرـنـ خـدـمـتـ نـمـودـم مـیـهـنـم
تـرـبـیـهـ کـرـدـم هـزـارـ، اـنـجـنـیـرـم
آنـ چـهـ خـوـشـ وـقـتـیـ کـهـ بـوـدـم دـرـبـرـت
درـ جـلـاـیـتـ چـوـنـ درـخـتـیـ بـیـ بـرـم
دـسـتـ مـنـ دـوـرـاـسـتـ زـدـامـاـنـتـ وـطـنـ
ایـ صـدـ اـفـسـوسـ بـیـ تـوـبـیـ بـالـ وـپـرـم
رـوـزـنـورـوـزـاـسـتـ وـدـوـرـمـ اـزـبـرـت
کـاـشـ مـیـبـوـدـمـ بـرـتـ، اـیـ دـلـبـرـم
ازـبـهـارـاـنـتـ وـطـنـ آـمـدـ بـهـ يـادـ
سـبـزوـ خـرـّـمـ بـوـدـهـ اـیـ گـلـ پـیـکـرـم
آـبـبـیـازـکـ بـدـیـ گـهـوارـهـ اـمـ
شـهـرـهـاـیـ دـیـگـرـتـ خـوـشـ مـنـظـرـم
ازـسـجـاـونـدـتـ چـهـ گـوـیـمـ اـیـ وـطـنـ
مـهـدـ فـرـهـنـگـ، اـفـتـخـارـ خـاـوـرـم

چشمه سارانست چنان آبش لذیذ
ریشه دارند بی گمان از کوثرم
از معادن شهره گشتی درجهان
مس عینک بی مثل سرتاسرم
دارد عینک نقره و هم زرّ سرخ
هم در آنجا آبدات کشورم
تنگی ای وردک، سرشار و غنی
هست از سنگِ رُخام و مرمرم
شهره از زیبائی اش گردجهان
نیست در دنیا به مثلش دیگرم
آن گل سرشوی خاکت ای وطن
بی ضرر شا مپو، برای هرسرم
لوگرم ای لوگرم سیم وزرم
خوش بود قربان توگردد سرم
نام تو بنهاده اند باب الجهاد
از صفائی مردم دین پرورم
مرقد شاه صامت آن پور رسول(ص)
شد زیارتگاه عام کشـورم
دره ها و باغهایت، بی نظیر
هم هوایت خوشگوار، روح پرورم

سیب و انگورت به دنیا بی مثال
کاسهء گلی و دوغت ساغرم
گوشت لاندیت چنان طعمش لذیذ
لذتش دائم بود، یاد آورم
ساززیبا یت که بس وجود آورست
شد شناخته، ساز ملی کشورم
مرد ممتاز در هنر استاد "دری"
شهره بودست درجهان سرتاسر
مردمانت آنقد رمهمان نواز
کم نظیر باشند بفکرم، باورم
لوگرم حالا چه شد کزخاک تو
عده بی چندی بگشتند سر برم
سربرند خلق خدارابی گناه
ترس ندارند از خدا و محشرم
ای خدا! این ناکسان برراه راست
کن هدایت یا نما، بد کیفرم
یا رب آن روزی رسان باردگر
ساکنان لوگرم باشند برم
شاد و خرم زندگی دارند همه
متفق باشند همه، هم ساغرم

از خدا خواهم که روزی ای وطن
برف و بارانت ببارد بر سرم
دختران ماه سیما یات عفیف
مادرانت شیر مردان، پرورم
پرورانی دی به دامانت عجیب
راد مردان غیور و سرورم
راد مرد چرخت آن نیکو سیر(۱)
خادم ملت به هر بوم و برم
کرد جان خود فدای کشورش
شد شهید از دست یک بد گوهرم
نا در غدار با گذب و فریب
کردش دعوت به ارگ، بد اخترم
کرد عجب مهمان نوازی آن خبیث
آنچنانی کس ندیده بهترم !!
کرد خطابش خائن، آن خائن به ذات
درجوابش گفت، تو خائن رو برم
امر کرد نادر، با قنداق تفنگ
آنقدر کوبند که مغزش بنگرم
در حضور اقربا و دوستان
راهی جنت بگشت دل آورم

بی گناه چون کشته شد آزاده مرد
کرد رسوا جانیان کشورم
آن شهید راه حق از روی کین
به ر عرضش رفت به پیش داورم
اقرباً و اهل وفا میلش همه
گشت زندانی و با بد کیفرم
عبدالخالق، آن جوان شیرزاد
منتقم شد بهر خون اخترم
کشت آن غدار رادرمحفای
پیش چشم اقرباش، آن سرورم
هاشم جlad و جمعی ظالمان
خواستند کیفر کنند شیرنَرَم
قبل از قتل، مُثله کردند آن جوان
جانیان دور، ز شرع انورم
قتل عام شد جمله همصنفان وی
به رخون خائنی بد گوهرم
لوگرم ای لوگرم، روح دربرم
خار چشم دشمنانی انورم
حضرت یعقوب مولانا ی چرخ (۲)
مردعارف، فاضل و دانش‌ورم

دارد او تفسیر قرآن کریم
با زبان ساده همکشورم
قبراو زیارتگه‌ی برخاص و عام
دور از میهن دیار دیگرم
در دوشنبه مسجدی بانام وی
معبد صد ها هزار هم باورم
لوگرم ای لوگرم دور از برم
فکر و ذکرت بوده دائم برسرم
دشمن سر سخت انگلیس در جهاد
جان‌فدا، نائب امین لوگرم^(۳)
از شبابش تا وفات در شش دهه
خدمت میهن بکرده سرورم
در اخیر آن مرد غازی، شهسوار
گشت اسیر یک امیر چاکرم^(۴)
در سن هشتاد و هفت با صد ستم
راهی جنت بگشت فخر آورم
هم ملک عبدالرحیمی، لوگری^(۵)
مرد دانا افتخار کشوم
از جناب شان چه گویم ای وطن
بیست و یک سالش بزندان بسترم

زانکه او بود، مرد فاضل باشرف
کی تحمل مینمودش، چا کرم
آن دو خود کامه سردار، دشمنش
بی گناه محکوم کردند، اخترم
لوگرم، ای لوگرم، ای لوگرم
از خدا خواهم بگیری دربرم
درفت وحات سلاطین قدیم
بوده ای راه ظفر برکشورم
بت شکن محمود غزنه چونکه شد
راهی هندوستان ازلوگرم
فتح کرد هندوستان مرد سُترگ
فاتحانه گشت به میهن رهبرم
نام تو بادا بلند در عالم
لوگرم هستی، تو جانم پیکرم
نام زیباییت ز "لوی غر" آمدست^(۶)
باشی دائم سر بلند چون "لوی غرم"
خلق و پر چم نوکران اجنبي
کردغارت لوگری ولوگرم
خائنان دون ز طيياراز هوا
پرت کردند بر زمين، خشك و ترم

در عزای آن شهیدان بی گناه
خون ببارید آسمان کشورم
جان من، ای لوگرم ای لوگرم
روح و جانم با تو دائم، مادرم
آن مجاهد ها بنام، خصم وطن
کردند ویران، کابل گل پیکرم
هريکي بادست آلوده بخون
قاتل ده ها هزار همکشورم
خون ملت خورده اند بی ترس و بیم
خوف نکردند از عذاب محشرم
دالراندوزی نمودند بی حساب
از جفاء بر مردمی بی یاورم
هر یکی از جانیان، خائن به ملک
شرم‌سار این جهان و دیگرم
بل مجاهد های راستین وطن
رفته اند پیش خدا، پیغنبرم
در بهشت عنبرین کردگار
راحت و آسوده باشند، یکسرم
رحمت حق بر شهیدان وطن
نام شان جاوید، به میهن دفترم

لوگرم ای لوگرم، زیب سرم
دین فروشان را بکن طرد از برم
دشمنان دون خرابت کرده اند
جانیان پست، اجانب نوکرم
کرده اند پیرو جوانات راشه هید
زانکه بودند پیرو پیغنا برم
خُرم و شاداب باشی مامنم
دوستانت صاحب سیم وزرم
دشمنان را به دوزخ ره سپار
خواهم از دربار رب اکبرم
لوگرم ای لوگرم گل پیکرم
درده جرانات نموده مُضطربم
بوده ای سمبول وحدت قرنها
از برای هرگروه کشورم
سید و پیش تون هزاره ترکمن
هم قزلباش، تاجک و هندو برم
زنگی کردند همه پهلوی هم
شاد و خرم هریکی با دیگرم
لوگرم ای لوگرم، تاج سرم
افتخار آسیائی دلبرم

از جفای دهردون و جانیان
شد خرابه خاک از جان بهترم
گاه خلقی، پرچمی، گاه طالبان
ظلم بی حد کرده اند بر مادرم
خائنی منحل نمود اردی تو
زین خیانت شد وطن بی عسکرم
زانکه زیبا کشورم اردو نداشت
جنگ سالاری به هربوم و برم
لوگرم، ای لوگرم، روح پرورم
سایه ات با دا ، دائم بر سرم
ای فلک چرخی بزن کاری بکن
ناتو، امریکا بکن، طرد از برم
تا به کی افغانستان، از ظالمان
روزوشب خون بسترم خون بسترم
جانیان، "ناتو"، این درند گان
با مذلت را نشان، از کشورم
ظلم شان بودست بی حد بی شمار
در حریم کشورم ، سرتا سرم
پای دشمن از دیارم قطع کن
دوستان میه نم آری برم

انتحاریهای بی دین بی خدا
دست شان کوته کن، از بوم و بر م
یارب از لطفت نما این جانیان
راهی دوزخ همه را، یک سرم
از خداوند کریم و بی نیاز
دارم استدعا که سازد کشورم
خُرم و آزاد، زدست ظالمان
خائنین بی خدا مستکبرم
یا الهی بر محمد(ص) بر علی(ع)
ملک ما آرام کن، از شوروشَرم
جانیان و طالبان نابود کن
از حریم پاک زیبا کشورم
جنگ سalarان، ز خاکم بربچین
ده نجات این میهن از "کور و کرم"
کابل و هم قندھار وبامیان
غزنیء باستان، هرات فخر آورم
قندزم با فاریاب و چاریکار
دایکندي و وردك، هلمند ديگرم
پنجشIRO جوزجان و ننگرهار
شهرگرديزو بدخسان پر زرم

سرپل، لغمان و هم با پکتیکا
نورستان و کاپیسا دو، سنگرم
بادغیس و تخار، هم غوروکنر
زابل و نیمروزولوگر دلبرم
مشرقی و بلخ و خوست، شهر فراه
هم ترین کوت و سمنگان پُربرم
لوگرم ای لوگرم ای مادرم
ساکنینت یک زدیگر بهترم
از خداخواهم وطن بار دگر
شادو خرم بینمت ای دلبرم
"حیدری" خواهد بمیرد در برت
خاک پاکت سرمهء چشم ترم
گربمیرم در دیار گربتیم
ذرهء خاکت نهندزیر سرم
روح من گردد ز عطرش شادچون
عاشقش هستم ولی دور از برم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

اول حمل ۱۳۹۱ مطابق ۰۳، ۲۰، ۲۰۱۲، سدنی

(۱)- مرحوم شهید نائب سالار غلام نبی خان چرخی یکی از اعضای فعال آزادی خواهی و روشنفکرانی بود که برای حصول استقلال سیاسی کشور عزیز مان افغانستان، از جمله همکاران نزدیک غازی امان الله خان بود.
نادر خان نظریه مخالفت که با این خاندان داشت، زمانیکه به سلطنت رسید، به تعداد هیجده نفر از خاندان چرخی را بشمول غلام نبی خان و غلام جیلانی خان به شهادت رسانید.

سعدها مرد نکونام نمیرد هرگز..... مرد ه آنست که نامش به نکونی نبرند
(۲)- حضرت مولانا محمد یعقوب چرخی از جمله محققان و ادبیان سرشناس زمان خود بود و طبع شعری هم داشت. مولانا یعقوب چرخی عارف بزرگ و مفسر قرآن عظیم الشأن در سده نهم هجری قمری زنده گی میکرد و در سال ۸۵ هـ ق. از دنیا رفته است. آرامگاه او در پنج کیلومتری شهر دوشنبه تاجیکستان، در قریه هلغتو قرار دارد که زیارتگاه عام و خاص میباشد.
در دوشنبه مسجد جامع مولانا یعقوب چرخی عبادتگاه هزاران مسلمان میباشد.

(۳)- مجاهد بزرگ، نائب السلطنه، غازی امین الله خان لوگری یک تن از قهرمانان ملی افغانستان بوده که در راه خدمت به کشور خاصتاً در هنگام جنگ اول افغان و انگلیس باجان، مال و اولاد خویش آماده هرگونه ایثار ووفدا کاری بود. از جوانی تا وقت مدت شصت سال مصالح ملت و مملکت را در نظر گرفته و با تمام قوا در مقابله با بیگانگان مجادله و صرف مساعی کرده است.
وی که دشمن شماره یک استعمار خارجی بود به امر امیر دوست محمد (دست نشانده انگلیس ها) در زندان ارگ با لاحصار محبوس شد. با تحمل رنجها و عذابهای زیاد به عمر ۸۷ سالگی در همان زندان داعی اجل را لبیک گفت.
(۴)- امیر دوست محمد خان در دور دوم سلطنتش.
(۵)- مرحوم عبد الملک خان عبدالرحیم زی از باشندگان گمران ولايت لوگر

بوده و تخصیلات عالی و تخصصی خویش را در ترکیه بپایان رسانیده بود. وی یک شخص بسیار وطنپرست ترقی خواه، پاک طینت و شجاع بود. در زمان صدارت داود خان در کابینه وی به صفت وزیر مالیه و کفیل وزارت اقتصاد ایفای وظیفه نمی‌نمود.

ملک خان یکی از مقتدرترین وزیران کابینه بوده و بیشتر به ابتکارات شخصی که علماء خود طرح‌ریزی میکرد و مصالح ملی و مردم کشور عزیز ما ضروری بود، متکی بود. همت والا و شجاعت‌ش هیچ‌گاهی برایش اجازه نمی‌داد تا از جمله وزیران متعلق ولی قربان باشد.

همین استقلال عمل و پیشبرد دلیرانه کارهایش باعث رنجش خاطر و حسادت بعضی از اعضای کابینه منجمله سردار نعیم خان و حتی خود داود خان گردیده و نمی‌توانستند عملکردهای وطنپرستانه وی را تحمل نمایند. در نتیجه موصوف را به بهانه‌ای که ایتی بتاریخ ۱۳۳۶ سلطان از وظیفه اش برطرف نموده و متعاقباً به افتقاء دست داشتن به کودتای ضد دولت متهم نموده با یک تعداد افراد، همکاران، و دوستانش بشمول عالم بی بدیل کشور شهید میر علی اصغر شعاع، راهی زندان گردند.

ملک خان مدت بالغ بر بیست و یک سال را در زندان دهمزنگ با شرایط بسیار ناگوار، کوتاه قفلی‌ها، شکنجه‌های گونا گون، بیدارخوابی‌ها و غیره سپری نمود. مگر تا آخرین زمانی که در زندان بود، کوچکترین سندی که حاکی از دست داشتن او در کدام کودتا بوده باشد، ارایه نگردید. بالاخره در اوایل کودتای منحوس هفتم توراز زندان آزاد شد. چون موصوف یک شخص ملی و خیلی‌ها وطن پرست بود، هیچ‌گاه تحمل تسلط نوکران وطن فروش را نمی‌توانست و آن خانین و غلامان بیگانگان از این حقیقت آگاه بودند. از این‌رو به بسیار زودی در فکرازبین بردن آن را در مردوطن گردیده و توسط عمال دولت و نوکران خرسهای قطبی در شفاخانه وزیر اکبر خان، موصوف را به شهادت رسانیدند. جنات النعیم منزل و مأوایش باد!

(۶)- لوى غردر پشتى به معنى كوه بزرگ مibاشد.

خشم وطن

ای خدا ! آرامش وصلح وطن گم کرده ام
سرزمینم رفت زدست، آرام تن گم کرده ام
آن فضای باصفای میهنهم افغانستان
را زدست جانیان، خشم وطن گم کرده ام
بسکه افزون شد به ملکم، آدم حیوان صفت
فرق بین آدم و گرگِ دمن گم کرده ام
دشمنان کشورم گردیده اند بادار ما
دوستداران وطن، ازانجمن گم کرده ام
خلق و پرچم نوکران خرس قطبی، میهنهم
رایگان دادند به دشمن، آن چمن گم کرده ام
جنگ سالاران بیرحم، بهرکسب جاه و مال
میکنند ویران وطن، باغ و چمن گم کرده ام
نوکران اجنبی، برگردهء ملت سوار
قاتل صدها هزارند، مردوزن گم کرده ام
طالبان دیوبندی، دشمن اسلام نا ب
با عملکرد هایشان، دین ازوطن گم کرده ام
چورکردن موزیم و تخریب نمودند آبدات
زان سبب از میهنهم، یاد گهن^{*} گم کرده ام
از خیانت های کرزی با همه دورو برش
ثروت و دارائی مُلک و وطن گم کرده ام
رشوه و رشوه ستانی، گشته امری آشکار
حاکمان صادق و خادم وطن گم کرده ام
در محاکم غیر جیبت را نبینند خاندان
عادلانه حکم حق، از اهل فن^{**} گم کرده ام
عالم و فاضل همه، ترک وطن کردند زظلم
در عزای نخبگان، روح از بدن گم کرده ام

با حمایت های شیطان، رو بهی مکار پیر
گشته سلطان وطن، شیر زین گم کرده ام
سفله پرور گشته است بس آسمان و هم زمین
جُخد شده بلبل ولی، سرو سمن گم کرده ام
يا الهى! میه نم تا کی بود زیرستم
"حیدری" زین بخت بد، مادر وطن گم کرده ام

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۲، ۱۱، ۱۴ سدنی

*- یاد کهن _ یادگار های تاریخی، آثار عتیق
**- اهل فن _ قصاصات، علمای شریعت

قاتل صدها هزار از مردم ما، مرد وزن
خون ملت میخوری، کرزی ای خصم وطن
عنقریب جایت بود، درگور تنهاو عذاب
ناتوان بوده نداری، یک عزیزو هم سخن

۱. حیدری ۲۰۱۶، ۱۲، ۱ سدنی

چهل ساله نوکر

تسویح به دست اشرف، چمش به جیب ملت
بی حد بگشته رسوا، چون خورده خون ملت
چهل ساله نوکر غرب، گشته رئیس کشور
افسوس که در نهادش، نتوان سراغ غیرت
۱. حیدری ۲۰۱۶، ۱۲، ۵ سدنی

عروس دریا

نرگس جان دخترشادان مادر
فادایت جان من، ای جان مادر
دوده را، تو با هفت سال دیگر
در آغوشم بُدی، جانان مادر
چرا رفتی ز پیشم این چنین زود؟
زدی آتش ب جانم، جان مادر
چه دیدی از من آواره آخر؟
زدی بر هم سرو سامان مادر
گل با علم و با فرهنگ، عزیزم
گل نرگس، گل ریحان مادر
شدی پژمرده در عین جوانی
تونرگس جان، گل خندان مادر
برفتی ناگهان از پیش مامت
گل فر هیخته، بوستان مادر
بدیدی زرده، کم مهری از من؟
که ترکم کرده رفتی، جان مادر

شب شاد عروسیت ندید م
به دریا، حجله کردی جان مادر
تو خویش واقربا، بربیان نمودی
سفرکردی چوازکیهان مادر
برادرها هم از داغ فراق ت
چو مجنون گشته اند، ریحان مادر
فگندی اقربا، در مجرم رغم
نمودی دوستان، گریان مادر
شبی دیدم بخوابت، نازنینم
که بودی در کنارم، جان مادر
چه خوش کز خواب بیدارم نمیشد
که میبودم به نزدت، جان مادر
بی بی زینب (س) ترا دعوت نموده
بهشت عنبرین، رضوان مادر
بهشت رفقی عزیزم، نور چشم
بگردید کابه ام، زندان مادر
به جز صبر خدا، چاره ندارم
بمیرم، جان من، جانان مادر
بکن بس "حیدری"، نوحه سرائی
که خون شد جاری، از چشمان مادر

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری

۲۷، ۱۲، ۲۰۱۲، سدنی

منظومه فوق در رثاء نرگس جان شهيد دختر محترمه پوهنمل رخسانه جان "سرور" سروده شد. مرحومه نرگس جان دختری بود بیست و هفت ساله، بسیار پابند مسائل اسلامی، که مادرش به تنهایی و باز حمات گوناگون وی را به درجات بالای علمی رسانیده بود.

موصوفه دو دگری علمی یکی درجه لسانس در مدیکل ساینس و دیگری درجه ماستری در تعلیم و تربیه را از آن خود کرده بود. نرگس جان را گرگ اجل بتاریخ ۱۲، ۱۲، ۱۲، به دریا فرو برده و جان شیرینش را گرفت.

این ضایعه بسیار المنک وجبران ناپذیر را نه تنها برای مادر و دیگر اقاربش، بلکه برای تمام جامعه افغانی از اعمق قلب تسليت عرض نموده و از خداوند منان روح موصوفه را شاد و جنات النعيم را منزل و مأوای خوش و صبر جمیل واجر جزیل را برای اقارب و دوستانش، اخصاراً برای مادر داغ دیده اش استدعا دارم. همه ما از خدا(ج) هستیم و بازگشت ما به سوی اوست.

این عمردو روزه بین، عجب میگذرد
گا هی بغم و گه بطریب، میگذرد
افسوس که تو مصدر کاری نشدي
چشمی بزن و نیگر، چوشب میگذرد

۱۹۹۹، اپریل سدنی

زیان حال برهان الدین به سیاف

بداد برهان به سیافش پیامی
بیا اینجا منم در انتظارت
به برزخ صدهزاران مارو عقرب
چو من باشند همه خدمت گزارت
به یادت است، ازمظلومان میهن؟
همه قتل وقتل بود شغل وکارت
به زورت غصب کردی، ملک مردم
نمودی گل پغمان در حصارت
ریاست خواهی، اما غافل هستی!!
زروزبازخواست کردگارت
چو من رسوا شوی، در دین و دنیا
ملک های عذاب در فکر کارت
زراندوزی، به دنیا دو روزه
نیاید همچومن، هیچش به کارت
چه عبرت داری از صدام خونخوار؟
زقذافی، امین همدیارت
بچشم سرنديدى حال کارمل؟
تره کی، ناجیب همقطارت

شود روزی جوانی انتشاری
کند سوی جهنم رهسپارت
در آنجا دورهم باشیم رفیقان
که کردیم ملک مان ویرانه وارت
زیکسو دوستم و، دیگر خلیلی
بوند"کوروکر" هم پیمانه دارت
ز حکمتیار بی رحم جفا کار
تو بهتردانی، از همکسب و کارت
چه گوییم از خیانت های حضرت
فروخت اردوی کشور، چند دلارت
خلاصه آنکه یاران جنایت
همه نوشیم "حییم" آن دیارت
جهنم جای مان باشد همیشه
بداده و عده اش را کردگار است
ز بعد تو به عیاشی کنند صرف
همه اخلاف، که بودند دوستدارت
اگر هستی تو هوشیار ای ستمنگر؟!
بخواه عفو، از خدا و همد یارت
گذر از این هوس های ریاست
مکن بیشتر خودت را شرمسارت

همه اموال غصبی را به خاوند
رسانیده، سبک گردان توبارت
مشوغره به این جاه وجلالت
که فانی بوده وناید به کارت
زقتل عام که کردی تو، به افشار
هزاران شد یتیم و خواروزارت
فروختی دخت افغان را، به اعراب
بکردی غیرت خود، آشکارت
چوفرعون زندگی کردی به دنیا
به زیر خاک، دهد قبرت فشارت
کشد مغزسرت از پنجه هایت
کند راهی ویلت، کردگارت
تظاهرکرده با ریش درازت
فریب دادی هزاران هم تبارت
وهابیت شدی، بانی به کشور
چه بد دیدی، زاسلام تبارت؟
شنواز "حیدری" ای، شیخ ظالم
مده آزار، تو خلق با وقارت

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۲، ۱۲، سدنی ۲۰۱۴

جمعی یزیدان

زدست خلق و پرچم، بی خدایان
بشد افغانستان، ویرانِ ویران
هزاران فاضل و با علم کشور
بگشتند قتل عام ویا به زندان
دو ملیون کشته شد از مردم ما
وشش ملیون مهاجر، تیت و پاشان
پس از این خائنان، آمد گروهی
جنایت پیشگان، بی دین و ایمان
بکشند صد هزاران، از جهالت
نترسیدند زبارخواست و زیزدان
بنام دینِ اسلام و شریعت
جنایت‌ها نبود، ناگرده ایشان
زراندوزی بیحد کارشان بود
بخورند خون فرد فرد مسلمان
رسید نوبت چو جمعی طالبان را
بریدند سر هزاران بی گناهان
به امر آی، اس، آی، جمعی ستمگر
نمودند منفجر، شاهکار بامیان
بکردند منع تحصیل، دختران را
بسوزانیده مكتب‌های نسوان
به میهن انتحاری شد مروج
زدست طالبان، صد پاره قرآن
بدادند هر چه خوبی کشورما
به پاکستان به آن ملک خبیثان

بزرگ خائن در سیزده سال بعدی
 فروخت افغانستانرا، مفت و ارزان
 هروئین حاصل عمدۀ ززارع
 ولی دهقان بود بی آب و بی نان
 ز خدمت های وی شد میهن ما
 برأس فاسدان گشت ملک افغان
 تقلبکار اشرف، در صدر کشور
 خرابی ملک ما گشته دو چندان
 زند لاف های بی جا مغز ممتاز!!
 نموده خلق ما بی حد پریشان
 یقین او بی کفاء و بی درایت
 بود آقا بلی شاکرد شیطان
 خدایا! بهر مظلومان کشور
 بکن کیفر تو این جمع یزیدان
 رسان روزی که ازلطفت ببینیم
 شود افغانستان، آزاد و شادان
 الهی! "حیدری" را شاد و خرسند
 بگردان، ظالمان راهی نیران

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۵، ۰۲، ۱۰، سدنی، آسترالیا

شاه شجاع

شاه شجاع ملک ما، میهن فروش
 کرده است بار خیانت رابه دوش
 باند او در فکر تاراج وطن
 غافل از روز جزا، در عیش و نوش

۱. حیدری

۲۰۱۳، ۰۳، ۰۹، سدنی

به رسم دین "هندو"

چه بی امنی بکشور میزند داد؟
زدست "غ"، همه در حال فریاد
زکار هایش، سفر هایش زیاد است
زپول خلق، مصرفها یش زیاد است
به شاخی پول ملت می کند باد
مشاورهای بیکاره، شده زیاد
زند لاف های بیجا، گاه و بیگاه
ندارد اهلیت، قدر پر کاه(۱)
همه روزه بکشور گشت و خون است
به کار مملکت بی حد زبون است
نه شرمی دارد از خالق، نه مخلوق
کند دائم زراندویی به صندوق(۲)
برد با خود به پیش کردگارش!
همه آخر بگردد، زهر مارش
گذشته ماه ها، کابینه خالیست
از این رو هر طرف، میدان شغالیست
بوند دزدان، بسی هوشیار و جالاک
نمایند بانک ها را، یکسره پاک
هر آن دزدی که با دولت، شریک است
شکم پندیده و، مانند خیک است
بود پهلویش آخر، "ع" چکاره؟
بود اویک پیاده "(غ)" سواره
چه حاصل شد از این وحدت ملی؟
یکی با قدرت و دیگر چو مُلی

نارد قدرت، پوست کردن پیا ز!
 غنى هرجا بود، سرخان و پیشتر
 به زیرریش "عوغ" به کابل
 بگشت فرخنده پرپر، همچو یک گل
 به رسم دین "هندو"، جمع بى دین
 بسوزانند ورا، از خشم واژکین
 همیشه "حیدری" در فکرو سودا
 چه آخر بور شود، زین دولت ما؟^(۳)

پو هنو ال داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۵، ۰۴، ۰۷، سدنی، استرالیا

(۱) اهلیت - لیاقت داشتن، شایستگی، سزاواری
 (۲) صندوق - به اصطلاح بانک

(۳) بور - کردن کاری که در اثر آن شرمنده شود، یا به اصطلاح عوام بیرون شدن.
 عوغ - به ابتکار داکتر صاحب بشردوست، مخفف نام های مبارک! داکتر عبدالله و اشرف
 غلى میباشد.

گفتار ربانی

الا ای دوستان مُلک و قدرت
 خبر گیرید زاحوالم به ندرت
 شب و روزم بود با مارو کژدم
 همین است حاصلم از رأس دولت

احیدری، ۱۴۲، ۲۰۱۴، سدنی

استقبال از شعر حضرت جودی علیه الرحمه با مطلع:

بابا بیا که تیغ جفا ساخت کارمن
برگی نجیده گشت خزان نوبهارمن

زبان حال فرخندهء شهید

با پدر داغدارش

بابا! بیا که اهل جفا ساخت کارمن
گرگان هموطن همه دور و کنارمن
از بسکه سنگ و چوب لگد، بر سرم زند
مغزم خمیرگشت و، اجل در کنارمن
"تا بر تنم بود رمقی، بر سرم بیا"
بنگربه وقت مرگ برا حوال زارمن"
شیطان زاده‌ی، ملعون و بی حیا
دادست حکم پرپرمن، در بهار من
از ظلم جاهلان وطن کی شوم رها؟
تا بنگرم مادر خود، در کنار من
بابا! رسان سلام مرا، نزد مادرم
برگوکه تا دگرنکشد، انتظار من
این ظالمان نمانند، که بینم سال نو
لعنت به جمع بی خرد همتبار من

پک شمربی حیاو، بیرحم خدعاه گر
تهمت نمود مرا، به نکرده کارمن
من حافظ کلام الهی به هیچ وجه
آتش زدن، کتاب خدا نیست کارمن
بابا! به دوستان و رفیقان من بگو
آیند زراه لطف گهی بر مزار من
هرگاه که بگذرند زجای شهادت من
حمدی بخوانده و، دارند نثار من
من با حجاب بودم و، گردند بی حجاب
رحمی نکرده براین، قلب زار من
مادر ندیده دست حنایم در حیات
امشب حناء دست من از گل عذار من
"هندو پیروان" نکردن، اکتفا هنوز
سوزانند مرا، همه مسلم کنار من!!
دیگرمگو "حیدری"، زین جانیان عصر
ازحال پر ملال وا زاین، روزگار من
دردادگاه عدل الهی، بروز حشر
گیرندظامان، جزای خودا زکر دگار من

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۱، ۰۴، ۲۰۱۵، سدنی، آسترالیا

اگر زینب نبود

اگر زینب نبود، دین پیامبر
زبین رفته دگرا حیانمی شد
اگر زینب نبود، آن دخت حیدر
پیام کربلا، افسائهنمی شد
اگر زینب نبود، در مجلس شام
زنا زاده یزید، رسوانمی شد
اگر زینب نبود، از شرق تاغرب
صدای واحسین، بالا نمی شد
اگر زینب نبود، در روز عاشور
وصایای مادرش، بر جانمی شد
اگر زینب نبود، آن کهنه جامه
به جسم پاک آن مولا، نمی شد
اگر زینب نبود، امام سجاد
به زیر خیمه آتش زا، چه می شد
اگر زینب نبود، از کوفه تا شام
جادگشته زتن، سرها چه می شد
اگر زینب نبود، امام بیمار
به چهل روزه سفر، تنهای چه می شد
اگر زینب نبود، اطفال معصوم
زظلم شمربی حیا، چه می شد
اگر زینب نبود، دردشت و صحراء
همه اطفال بی مأوا، چه می شد
اگر زینب نبود، جمع اسیران
میان لشکر اعدا، چه می شد
اگر زینب نبود، از زجر کفار
سکینه طفل مه سیما، چه می شد

اگر زینب نبود، تارفتن شام
همه طفلان بی بابا، چه می شد
اگر زینب نبود، جسم شهیدان
به صحرا بیکفن آنجا، چه می شد
اگر زینب نبود، شام غریبان
اسیران و عدو، تنها چه می شد
اگر زینب نبود، کوفی و شامی
به زعم مردم دنیا، چه می شد
اگر زینب نبود، درویرانه شام
رقیه بی کفن، آنجا چه می شد
اگر زینب نبود، بی خطبه عوی
یزید و شمر و شامی ها، چه می شد
اگر زینب نبود، از چوب خیزان
لب و دندان آن مولا، چه می شد
اگر زینب نبود خواست کنیزی
زاطفال حسین آنجا چه می شد
اگر زینب نبود، از شام ویران
مدينه رفتن زنهای، چه می شد
اگر زینب نبود، باقی زاسلام
ندانی "حیدری"، تاما چه می شد

پوهنول داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۴، ۲۰۱۵، سدنی، استرالیا

خلق افغان

استقبال از شعر مرحوم عبدالهادی داوی با مطلع:

تابه کی اولاد افغان تابه کی؟

تابه کی هان تابه کی هان تابه کی؟

تابه کی ای خلق افغان، تابه کی؟

زیریوغ این لعینان، تابه کی؟

گشته ملک ما به ویرانه بدل

در تماشای یزیدان، تابه کی؟

عقل کل! با جمله همدستان وی

خون ملت خورده جولان، تابه کی؟

انتهاری های بی دین بی خدا

قتل عام بی گناهان، تابه کی؟

راه گیری ها به هرسوی وطن

ظلم بیحد برگروگان، تابه کی؟

سربریدن های بی جا، بی جهت

هر طرف در ملک افغان، تابه کی؟

عسکر مظلوم و پاسدار وطن

گشته‌ی دست پلیدان، تابه کی؟

نوکری آی اس آی و "ع وغ" *
تا به کی آزاده مردان، تا به کی؟
"ع وغ" روزها شب در عیش و نوش
خلق ما مظلوم و بی نان، تا به کی؟
از سفرهای حق و ناحق غنی
دور دنیا گشته خندان، تا به کی؟
بته‌ی بد را بلا نابشکنیست
زنده ماندن با سرطان، تا به کی؟
زیر دول غرب، ای آزادگان
خوش خرامی کرده رقصان تا به کی؟
به ر آزادی کشور زین ستم
متفق گردیده پاشان، تا به کی؟
خائنان مُلک و ملت، یکسره
نیست و نابود کرده، عصیان تا به کی؟
ای خدا روزی رسان تا خائنان
گشته نابود، ظلم ایشان، تا به کی؟
"حیدری" دور از وطن در ملک غیر
در دغربت درد هجران، تا به کی؟
پوهنواں داکتر اسد الله حیدری

۲۱، ۰۵، ۱۵، ۲۰، سدنی

* - عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی

بسمه تعالى

يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ
يَا مُدَبِّرَ الْأَيْلِ وَالنَّهَارِ
يَا مُحَوِّلَ الْخَوْلِ وَالْأَحْوَالِ
حَوْلَ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ

ای گرداننده دلها و دیده ها
ای پدید آورنده شب و روزها
ای تغییر دهنده حال و احوال ها
تغییرده حال مارا به بهترین حال

ختم جلد اول